میقات حج

۳۳

پاییز ۱۳۷۹

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی



بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۳۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰-۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

اسرار و معارف حج

ص: ۵

طرح جایگزین شود.

ص: ۶

معارف حجّ

احمد حاجی

روشن است که تبیین رموز حج و بیان جنبه‌های باطنی آن، سزاوار اولیای خداست که به این معارف و حقایق رسیده‌اند و ما را نسزد که در این عرصه گام نهیم، پس سعی راقم سطور تنها جمع آوری و ترجمه کلمات حضرات معصوم: و دیگر اولیاءاللّه، در شرح این مطالب نورانی است و بس.

اهمیت حج

وجود مقدس نبی گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَن مَاتَ وَ لَم یَحِجّ فلیَمُتْ إنْ شاءَ یَهودیّاً وَإنْ شاءَ نَصْرانیّاً». (۱)

«هرکس بمیرد و حج به‌جا نیاورده باشد، اگر بخواهد یهودی و اگر بخواهد نصرانی از دنیا می‌رود»؛ (یعنی مسلمان نمی‌میرد).

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

«مَن مَاتَ وَ لَمْ یَحِجّ حَجَّةَ الإسلام لَمْ یَمْنَعْهُ مِنْ ذلک حاجةٌ تجحف به أو مرضٌ لا یُطیقُ فیه الحجّ أو سلطانٌ یَمْنَعْهُ مِنْهُ فلیَمُتْ یَهودیّاً أو نَصرانیّاً». (۲)

«هرکس بمیرد و حجِّ واجب خویش را به‌جا نیاورد، در حالی‌که نیازی ندارد که به او فشار آورد یا مرضی که طاقتش را طاق کند و یا حاکمی که مانعش شود، یهودی یا مسیحی خواهد مرد».

۱- فیض کاشانی، ملّا محسن، المحجّة البیضاء فی تهذیب الإحیاء، ج ۲، ص ۱۴۵

۲- همان.

ص: ۷

یعنی اگر کسی بدون عذر شرعی؛ مانند فقر یا مرض یا منع حکومت، حج را ترک کند، مسلمان واقعی نیست.

می‌دانیم که غرض از خلقت، شناخت خدا و محبت اوست و معرفت و محبّت نسبت به خدا، متوقف بر «دوری از شهوات»، «ترک متاع دنیا» و «مداومت یاد خدا» است و هریک از عبادات، در راستای تحقّق یکی از این امور سه‌گانه است، امّا حجّ بر همه این سه امر شمول دارد. به‌علاوه، حج دارای اسرار و رموز باطنی نیز می‌باشد. (۱) شرافت مکان در حجّ

اماکن مقدس سرزمین وحی، افزون بر شرافت ذاتی‌شان که به باطن این مکان‌ها و وجود برترِ آنها در عوالم بالاتر مربوط است، شرافت‌هایی نیز از غیر خود کسب کرده‌اند، مانند:

۱- نزول ملائکه وحی بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این سرزمین.

۲- این مکان منزل خلیل‌الرحمان است و فرشتگان در این محل بر او نازل شدند.

۳- این محل، منزلگاه جُلّ انبیا و مهبط وحی است.

۴- این جایگاه، محلّ تولّد نبی گرامی صلی الله علیه و آله و بسیاری از انبیا و اولیا علیهم السلام می‌باشد.

درواقع، کعبه به منزله خانه خدا و اطراف کعبه به‌مثابه حرمگاه او- جلّ شأنه- است. عرفات همانند میدانی است در ابتدای حرم خانه و منع اذیت و آزار حیوانات و کندن گیاهان در موسم حج، به جهت اکرام حرم و تجلیل از صاحب آن است.

سِرّ این مکان‌ها و مقامات

* إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکاً (۲)

«نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکّه پربرکت است.»

* جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَاماً لِلنَّاسِ (۳)

«خداوند، کعبه- بیت اللَّه الحرام- را وسیله‌ای برای سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است.»

* وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ (۴)

«و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه او کنند.»

* وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ (۵)

۱- نراقی، معراج‌السعاده، صص، ۶۶۳- ۶۶۲

۲- آل عمران: ۹۶

۳- مائده: ۹۷

۴- آل‌عمران: ۹۷

۵- حج: ۲۹

ص: ۸

«و بر گرد خانه گرامی کعبه، طواف کنید.»

قال علیّ بن موسی‌الرضا علیهما السلام:

«وُضِعَ البَیْتُ وَسَطَ الأرض الّتی دُحِیَتْ مِنْ تَحتها الأرضُ وکلُّ ریحٍ تهبّ فی الدنیا، فإنَّها یخرجُ مِن تحتِ الرکن الشّامی و هی أوّل بقعهٔ وقعت فی الأرض لأنَّها الوسط لیکون الفرض لأهل الشرق و الغرب سواء». (۱)

از آن‌جا که اراده الهی به مقتضای سرّ محبوبیّتِ «کنتُ کنزاً مخفیّاً» به آفرینش نشأه انسانی تعلّق گرفت و از طرفی موطن این لطیفه ربّانی خاک بود، لذا تقدیر به عمارت و ساختن زمین تعلّق گرفت و عالم طبیعت مظهر اراده الهی است و مکعب بودن عرش، عبارت از جهات چهارگانه این طبیعت و بیت به‌خاطر محاذی بودن با عرش مکعب شد و نقوش عالیه و صوَر نوریّه در مرایای حقایق سافله نقش گرفت و به‌خاطر این شکل و آن محاذات و همچنین به‌خاطر این‌که در وسط دنیا است، «کعبه» نامیده شد.

جهات چهارگانه طبیعت که مظهر اراده الهی است، عبارتند از:

۱- آنچه محاذی شطر عقل کلّ است.

۲- آنچه باتوجه به نفس دارد.

۳- جهتی که باتوجه به خودش (طبیعت) دارد.

۴- آنچه در قیاس با هیولی دارد.

وقتی جهات نوریه عِلویه در آیینه ارض قابلیت منعکس شد، ارکان چهارگانه کعبه تحقّق یافت و سپس متناسب با این ارکان و جهات، قواعد بیت و اضلاعش بالا رفت.

حقایق چهارگانه اصیل الهی عبارتند از:

۱- دو حقیقت در جهت مشرق، که عبارتند از «عقل» و «نفس»؛ چون از عالم انوار هستند و تابش خورشید اسرار از آن دو آغاز شد.

۲- دوحقیقت در جهت غرب که عبارتند از «طبیعت» و «هیولای کلّیه»، چون:

نور فائض از مبدأ اعلی، از دو حقیقت اوّل شروع می‌شود و دو ربع دایره به‌وسیله آن‌دو در یوم‌اللّه تمام می‌شود، (قوس صعود).

و در افول، در دوحقیقت بعدی آغاز می‌شود و دو ربع دیگر برای کامل

۱- صدوق، علل‌الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۶، باب ۱۳۴

ص: ۹

کردن دایره در لیل الهی تمام می‌شود و مجدداً در آخرالزمان پس از اتمام قوس- ان شاءاللَّه- از این افق غربی طلوع می کند. و آیه

رَبُّ المَشْرِقَیْنِ وَرَبُّ المَغْرِبَیْن (۱)

به این حقیقتِ بیان‌شده اشاره دارد.

به جهت مشابهت با این حقایق، ارکان بیت به این صورت می‌باشد:

دو رکن شرقی؛ رکنی که شامل حجرالأسود و قطبِ شمالیِ جهتِ مشرق است و رکن یمانی که قطبِ جنوبیِ این جهت می‌باشد.

دو رکن غربی؛ رکن شامی که قطبِ شمالی جهت غرب است و رکن مغربی که قطب جنوبی این جهت است.

قوس صعود

لیل الهی

قوس نزول

یوم اللَّه

هیولی کلیه

عقل

طبیعت

نفس

کعبه

رکنی که شامل حجرالأسود است، محاذی جهتی است که بین طبیعت و عقل می‌باشد (نفس). به همین خاطر در سمت پایین شرقی واقع شده که از جهت راست مقابل بیت است و هرکدام از ما که به بیت رو کند، همان جهت حق است.

لذا در احادیث قدسی، در مورد روکردن به کعبه آمده: «و استقبل وجهی یعنی الکعبهٔ» و هرکدام از ما که به خانه روکند، از جهت خلق رو کرده و به همین‌خاطر وارد شده که: «إنَّ الْحَجَرَ یَمینُ اللَّهِ فی أرضِهِ یُصافِحُ بِها خَلْقَهُ». (۲)

همان طور که رکنِ حَجَر در قسمت پایین شرقی واقع شده، لذا هر مخلوقی، از این نقطه به بیت که وجه‌اللَّه است توجه می کند. رکن «یمانی» در جهت بین طبیعت و عقل در این عالم حادث شده، به همین جهت منبع آب زمزم زیر رکن یمانی قرار دارد. و این رکن به سمت اهل عراق است و به همین‌خاطر به عراقی مشهور است. و این نامیدن به‌جهت غلبه قوّه عقلی در ایشان می‌باشد. (چرا که عِراق از ریشه عِرق و عقل است) و در روایت نیز نقل شده که:

«لَو کانَ الدِّینُ بِالثُّرَیّا لَناوَلَتْهُ رِجالٌ مِنْ فارس». (۳)

۱- الرحمن: ۱۷

۲- صدوق، علل‌الشرایع، ج ۲، ص ۱۶۱

۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۱۵، ص ۲۱۸، حدیث ۸۰۶۷

ص: ۱۰

کعبه مکعب است

کعبه به‌خاطر محاذاتش با عرش‌اللّه مکعب است و در خبر است که:

«لِمُحاذاتِهِ الْبَیْتَ الْمَعْمُورَ الّذی فی السَّماءِ الدّنیا وَ هُوَ بِحِذاءِ الضراح الّذی فی السماء الرابعة و هو بِحِذاءِ الْعَرش وَ هُوَ مُربَّع لأنَّ الْکَلِمات الّتی بُنِیَ الإسلامُ عَلَیها أَرْبع وَهِی التسبیحات الأربع»

و امر از آسمانی به آسمان دیگر تنزل می‌یابد تا به ارض شهود می‌رسد. و هر آنچه در این عالمِ حسّی وجود دارد، صورت عوالم فوق است.

امّا تعلیل به این‌که: چون کلماتی که اسلام بر آن بنا شده، چهار عدد است، لذا عرش مکعب می‌باشد، شاید متصوّر این باشد که این عرش جسمانی محاذی عرش وحدانی است و بنای وحدانیتِ حقیقی بر توحیدات سه‌گانه: «فعلی»، «صفاتی» و «ذاتی» است. که توحید فعلی مفاد تحمید است و توحید صفاتی مفاد تهلیل است و توحید ذاتی مفاد تکبیر. و سپس تنزیه از همه این توحیدات با تسبیح است.

از امام باقر علیه السلام نقل‌شده که ایشان از پدران گرامشان علیهم السلام نقل کردند:

«انّ ادمَ علیه السلام بَعْدَ هُبُوطِهِ شَکی الَی اللّه الْوَحْشَةَ فأهْبَطَ اللّهُ عَلَیهِ بِخَیْمَةٍ مِنْ خِیَم الْجَنَّة، فَضَرَبَ جَبرئیلُ الْخَیمَةَ عَلَی التُرْعَةِ الّتی هِیَ مَکان البیتِ وَ قَواعِدِهِ الّتی رَفَعَتْها الْمَلائِکَة، وَ هِیَ عَلی مِقْدار أرکان البیت و قواعده و کان عمود الخیمة قضیباً مِن یاقوت أحمر، فأضاء نورُه جبال مکّة و ما حَولَها وَ هِیَ مَواضِعَ الْحَرَم، وکانت أوتادُها صخرة من عقیان الجنَّة واطنابُها من ظفائر الأرجُوان، ثمّ أمر اللّه أنْ ینحّی ادم و حوّاء من الخیمة و یبنی مکانها بیتاً علی موضع الترعة حیال البیت المعمور؛ لیطوف الملائکة السبعون ألف- الّذین أمَرهم اللّه بمؤانسة ادم- کما یطوفون بالبیت المعمور. فرفع قواعدَ البیت بحَجَرٍ من الصَّفا وحَجرٍ من طور سینا وحَجَر من جبال السّلام وهو الکوفة، وأتَمَّه من حجر أبی‌قبیس و جعل له باباً إلی المشرق و باباً إلی المغرب. فلمّا فرغ طافَتِ الملائکةُ وطاف ادم و حوّاء سبعة». (۱)

«آدم بعد از هبوطش از وحشت شکایت

۱- صدوق، علل‌الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۹، ح ۳، ص ۴۲۰

ص: ۱۱

کرد. پس خداونـد خیمه‌ای از خیمه‌های بهشت را نازل کرد و جبرئیل خیمه را در جایی که مکان بیت بود، زد. و ملائکه آن را بلند کردنـد. و آن خیمه به اندازه ارکان و قواعد بیت بود و سـتون خیمه از یاقوت قرمز بود که نورش کوه‌های مکه و اطرافش را روشـن کرد و همین منطقه حرم است. میخ‌های آن صـخره‌ای از طلاهای بهشت بود و طناب‌هایش از موهای تابیده شده ارغوان. سـپس خدا امر کرد که آدم و حوا در جای خیمه، بیت را جایی مقابل درِ بیت‌المعمور بنا کنند تا هفتاد هزار ملائکه‌ای، که خدا به آنها امر کرده بود تا با آدم انس بگیرنـد. آن را طواف کننـد. همان‌طور که بیت‌المعمور را طواف می‌کننـد پس قواعـد بیت را با سـنگی از صـفا و سنگی از طور سینا و سنگی از کوه‌های السلام در کوفه بالا برد و با سنگ‌های کوه ابی‌قبیس تکمیل کرد و دری به مشرق و دری به مغرب برایش قرار داد. پس وقتی فارغ شد، ملائکه و آدم و حوا هفت مرتبه طواف کردند.»

شایـد منظور از آن‌چه در این روایت آمده، همان چیزی باشد که در روایات دیگر نیز آمده، از آن جمله آن روایتی است که از امام صـادق علیه السـلام در مورد مکـان بیت نقل شـده که وقتی جبرئیل به امر خـدا برای توبه به‌سوی آدم آمـد و سـخن گفت تا به بیت رسید، پس ابری بر آن‌ها سایه افکند. پس جبرئیل به آدم امر کرد که با پایش دور سایه ابر را خط بکشد.

در روایت دیگر، در سرّ حجرالأسود آمـده است که: حجر مَلَکی از بزرگان ملائکه بود که هنگام اخـذ میثاق، اوّلین مقِرّ بود و برای تذکر عهد در بهشت، همراه آدم بود، وقتی که خدا بر آدم توبه کرد، آن ملك به‌صورت درّ سیاهی درآمد، و بعد از بهشت به‌سوی آدم پرتاب شد.

در روایت دیگری آمده که حجرالأسود دو چشم و دو گوش و دهان و زبان دارد.

مکان‌های مسجدالحرام

مقام ابراهیم از سـمتِ چپ مقابل بیت است. چون در خبر آمده که: مقام ابراهیم سمتِ چپِ عرش است و کعبه محاذی عرش است. و انبیاء علیهم السلام وجه‌اللّه هستند که به‌وسیله ایشان به خدا توجه می‌شود.

مقام جبرئیل از سمتِ چپ، نزد در

ص: ۱۲

است. چون سالكين إلى‌اللّه را به جوار بيت عقلى و منزل قدسى مى‌رسانـد و ملتجئين به فنا را به ظلّ ظليل و مقام امين داخل مى كند و ابواب علوم الهى را بر ايشـان مى گشايـد و با تأييـدات ربّانى تأييـدشان مى‌فرمايـد. و خلاصه اين كه او افاضه كننـده علم بر صاحبان استعداد از جانب مبدأ فيّاض است و عطش معارف حقيقى را با آن آب گوارا و كوثرِ كثير خاموش مى كند.

حِجْر اسماعيل در سمتِ چپ بيت قرار داده شده، شايد به‌خاطر آن است كه مقام ابراهيم هم در سمت چپ است و «الولدُ سِرُّ أَبِيه».

امّا اين كه مقام ابراهيم در سـمت چپ عرش است، به‌خاطر اين است كه عرش كه مُلك است، در جسم و روح و غـذا و مرتبه است. لـذا آدم و اسـرافيل براى صور هسـتند و محمـد صـلى الله عليه و آله و جبرئيل عليه السـلام مأمور ارواحنـد و ابراهيم و ميكائيل مأمور ارزاقند و مالك و رضوان مأمور وعده و وعيدند و در تعيين مقامات اين‌چنين مى گويند:

عرش داراى وجوه مختلفى است:

از جمله «عرش وحدانيت» و «عرش علم» و «عرش دين» و «عرش مُلك» كه عالم جسمانى با ارواح و قوا و اجسامش است. و همچنين است «عرش سرير» و آن يكى از كره‌هايى است كه آسمان‌ها و زمين را احاطه كرده، كه احكام اين عرش‌ها به شرح زير است:

عرش سرير؛ كه مطابق روايت (۱) حاملين آن چهار فرشـته هستند: يكى از آن‌ها به شكل آدم است و براى ابناء بشر از خداوند طلب رزق مى كند، ديگرى به‌شـكل شير است و براى درندگان از خدا طلب روزى مى‌نمايد، سوّمين ايشان كركس است و براى پرندگان از خداوند روزى مى‌طلبد و چهارمين آنها به شكل گاو است كه براى چهارپايان خواستار روزى مى‌شود.

عرش مُلك؛ مجموعه خلق اسـت و براى هركس در جسـم و روح و غـذا و مرتبه محصـور است. از ميـان انبيـاء، آدم و از ملائكه، اسـرافيل براى دميـدن حيـات در صور و محمـد صـلى الله عليه و آله و جبرئيل عليه السـلام براى اسـتكمال ارواح و ابراهيم و ميكائيل عليهما السلام براى ارزاق و على عليه السلام و مالك و رضوان براى وعد و وعيد و تعيين مقام هركس در بهشت و جهنم مى‌باشند.

عرش وحدانيت؛ حاملين اين عرش عبارتند از: ۱- عقل، ۲- نفس، ۳- طبيعت،

۱- صدوق: خصال، باب‌الثمانية، ص ۴۰۷ و نيز: ابن عربى: الفتوحات، ج ۱، ص ۱۴۹

ص: ۱۳

۴- مادّه.

عرش علـم و دیـن؛ که حـاملین آن چهـار نفر از اوّلین (نـوح، ابراهیم، موسـی و عیسـی علیهم السـلام) هسـتند و چهـار نفر از آخرین (حضرت محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام).

عرش سریر نیز به محاذات عرض وحدانیت است و به همین جهت حاملینش نیز چهار نفر می‌باشند.

عرش ملك نیز محاذی عرش علم و دین است و به‌همین خاطر حاملینش هشت نفر اند و هرکدام از جهتی محاذی یک نفر هستند.

بنـابراین کعبه که به‌ازای عرش است، بایـد نزد در، در ازایِ مقـام جبرئیـل باشـد تا ارواح کامله را به عالم انوار عروج دهـد و به ربّ خانه برساند.

مقـام ابراهیم علیه السـلام بایـد در سـمت چپ بیت و محاذی رکن شامی باشـد که این رکن شامی از سـنگ منسوب به دیار ابراهیم است؛ چرا که مقام ابراهیم سمت چپ عرش ملك است.

چون وارد شـده که او موکّل ارزاق اولاد مؤمنین است. همانطور که میکائیل موکّل ارزاق است. جهتِ غـذا سـمت چپ است؛ چون گیرنـده غذا را می‌فریبد و به‌این خاطر حضـرت ابراهیم علیه السـلام خلیل نامیده شده که محبت خدا در او نفوذ کرده و او در محبت خـدا نفوذ کرده است؛ همـان‌طور که غـذا در بـدن نفوذ می‌کنـد و در خلـل و فُرَج آن داخـل می‌شود، به همین جهت ایشان صاحب سَمْتِ چپ است که جهتِ مغربِ بیت و عرش است؛ چرا که اگر نفوذ او در محبت خـدا را درنظر بگیریم، او باید از نفس خود و از جهانیان فانی باشد و خدا با او بشنود و با او ببیند و با او بکشد و با او راه برود. و در شأن انبیاء علیهم السلام وارد شده که: «بِهِمْ یَنْظُر اللَّه إلی عِبـادِهِ» که این مقـام نتیجه قرب فرایض است. و اگر نفوذ محبت خـدا در او را لحـاظ کنیم، او محل غروب نور الهی است و خداوند سـمع و بصـر و دست و پایش می‌شود، همان‌طوری که در روایت نیز وارد شده که: «بی یَسْـمَعُ وَبی یَبْصُـرُ وَ بی یَبْطُشُ وَ بی یَمْشی» که این مقام نتیجه قرب نوافل است.

اسرار وجوب حجّ

از حضـرت امام محمـدباقر علیه السـلام در مورد علّت وجوب حـج روایت شده که فرمودند: «هنگامی که خداوند خواست در زمین خلیفه‌ای قرار دهد، فرشتگان

ص: ۱۴

فریاد کردند که «او را از ما قرار ده» پس جواب آمد که إنّی اعْلَمُ مَا لا تَعْلَمُونَ؛ «من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

ملائکه گمان بردنـد که بر آنان غضب فرموده؛ زیرا نوری که بر ایشان ظاهر بود را در حجاب قرار داد، لـذا به عرش پناه بردند. پس خـدا به خـانه‌ای از مرمر که سـقفش از یـاقوت قرمز و سـتون‌هایش از زبرجـد بود امر کرد که هر روز هفتـاد هزار ملک برای زیارت وارد آن می‌شدند و خدا آنان را دوست داشت، لذا خانه‌ای را در زمین آفرید و اطرافش را طواف‌کنندگانی از بندگان قرار داد. (۱)

روایت فوق بیـان علت فـاعلی کعبه است. توضیـح این‌که: هرچیزی عـالی در عـالم اعلی به مثـابه مرکز است و هر سـافلی مثل محیط است. مگر این‌که درواقع محـاط است و این برعکس دوایر جسـمانی است. شک نیست که مرکز از آن حیث که مرکز است، محیط در اطرافش طواف می‌کنـد. و این مسأله در مورد دوایر عقلی یا جسـمی تفاوتی نمی‌کنـد. و از این معنی به «کنزالمخفی» و «المحبیّة» تعبیر می‌شود. و مرکز زمین، محاذی مرکز اصلی می‌باشـد. لذا همانطور که اطراف مرکز اصـلی، انسان‌هایی عقلی و افرادی نوری با وَلَه و شـیدایی طواف می‌کنند و حول حریم عظمت، آن‌گونه که شایسته این شأن است حرکت می‌نمایند، به‌همان‌صورت سنت الهی جـاری می‌شود و عنایت ربّانی شامل می‌گردد. با وقوع این حالت در زمینِ دوری و فراق. تا این مردم، حالات آن بشـر عالی را به‌یاد آورند. و این اراده در اسرار خفی و پرده‌های حجاب است.

تا این‌که امر به مرتبه صفات تنزّل می‌یابد و با تنزّل درجات، پایین می‌آید تا به مقام ظهور برسد که مظهرش طبیعت است.

ملائکه بر پشت آدم مطلع شدند و این‌جا سرّ ظاهر می‌شود و این اراده مخفی در موطن ظهور آشکار می‌شود. لذا ملائکه آن خلافت را برای خودشان درخواست کردند؛ چرا که به صـفای باطن خود نگریسـتند و از خودشان شـریف‌تر و شایسـته‌تر، نسـبت به این مقام نیافتنـد و جواب گرفتند که علمشان ناقص است و آن‌جا نشأه‌ای بالاتر و شـریف‌تر از آنهاست. و این‌جا بود که به کوتاهی رتبه خود و کمبود علمشان آگاه شدنـد و ملائکه آن‌طور که خودشان خیال می‌کردند، نبودند. لذا به عرش که به نسـبت مرتبه آنها مثل مرکز است، پناه

۱- «لمّـا ارادَ اللَّهُ أن یجعـل فی الأرضِ خلیفـهً ضـجّت الملائکـهً فقـالوا: «اجعله مِنّا» فرَدَّ علیهم: ب [إنّی أعلم ما لا تعلمون] فَظَنُّوا: أنّ ذلک سـخط حیث حجب عنهم نوره الظاهر لهم، فلاذوا بالعرشِ یطوفون، فَأَمَرَ اللَّه عزّوجلّ لهم ببیت من مر مر، سقفُهُ یاقوتهٌ حمراء، و اسـاطینُه الزّبرجَـد، یـدخله کـلّ یَومٍ سَبْعُون ألف ملـکٍ للزیـارهٍ، فَأحَبَّ اللَّه ذلـک، فخلق اللَّه البیت فی الأرض و جعل للعباد الطّوافَ حولَه». صدوق، علل‌الشرایع، ج ۲، باب ۱۴۲، ح ۲، ص ۴۰۲

ص: ۱۵

بردند. پس خدا به ایشان امر کرد به طواف در اطراف بیت «نفس کلیه» که «عرش» است، هدایتشان نمود و آن از جنس مرمر جسمی صافِ از کدورت کیفیات جسمانی است و سقفش که نفس الهی است از یاقوت سرخ است و ستون‌هایش زبرجد است؛ چرا که تقریباً واسطه بین سرخی و مرمری است و سپس این بیت را محاذی آن بنا کرد.

سرّ حجرالأسود

آن‌طور که از روایات و اخبار برمی‌آید، «میثاق گرفتن» در جایگاه‌های زیادی صورت گرفته و از جمله آن‌جاها، مرتبه جسمی است که در برخی روایات از آن به «یاقوت سرخ» و «درّ سفید» تعبیر شده که از جهتی «عرش» است. و محیط و مرکز در جسم کلّی تعیّن یافته و با تحقّق این مرتبه، همه مراتب تحقّق یافته است. و از آن‌جاکه غرض از این نظام، انسان است، تقدیر وجود اشخاص این نوع شریف در آن مرتبه تعلق گرفته و این مرتبه برای قرار و معاش آدمی خلق شده و اجل‌ها و عمرها مقدر شده، همان‌گونه که مشیّت در مرتبه‌ای مقدّم بر اراده است.

و خلاصه در هر مرتبه‌ای حکمی از این احکام به وجود این لطیفه تعلّق یافته و از ابناء نوع میثاق به الوهیت و رسالت و ولایت مطلقه گرفته شده، به این ترتیب که ربّ به حقایق آن‌ها نظر می‌کند، پس با زبان‌های متناسب با عالم خود، اقرار کرده و شهادت می‌دهند. با تعیّن مرکز و محیط در جسم کلی که یکی از مواطن است، آفرینش بنی‌آدم از اجزائی که متناسب مرکز عالم است، مقدر گردیده است.

چون این بنیان ترابیّ‌الحدوث و طینی‌الهیکل است. لذا از ذرّات خاک نزدیک مرکز که به‌طور اجمال همه را دربر داشت، میثاق گرفت. و آن اجزاء به‌خاطر لطافت طینت نوریِ خود و صرافت صفایِ اصلی خویش، میثاق را پذیرفتند. بعد میثاق در گوهری نزدیک مرکز افتاد، به‌طوری که نسبتش با همه اجزاء مساوی بود. چون شاهد باید عادل باشد و به هیچ‌یک از اطراف تمایل نداشته باشد؛ یعنی چون این جزء، قبل از تعیّنِ سایر اجزاء متعیّن شد و از جنس طینت آدم بود و آن طینت شایسته حمل امانت قبول تکلیف به الوهیت و نبوت و ولایت بود، این جزء شاهد شد و میثاق در آن افتاد و از آن به «مَلَک» تعبیر شد.

چون این مرتبه باطن عالم مُلک است که

ص: ۱۶

عالم ما می‌باشد و هر باطنی با تربیت و تدبیر بر ظاهر سلطنت دارد. و خلاصه این‌که حجرالأسود جزء نزدیک به وسط از زمین نوری مصاحب طینت آدم است.

به‌طوری که وقوعش در افقی اتفاق افتاده که در آن به حدوث آدم حکم می‌شود، در حالی‌که ترکیبات و اختلاط های مزاجی با آن مخلوط نشده و هنوز بر صرافت جسمیِ نوری باقی مانده. و به همین‌خاطر وارد شده که: آن «یاقوت حمراء یا دُرّه بیضاء» است، همان‌طور که درباره عرش وارد شده.

اسرار مناسک حج و اعمال به ترتیب انجام

۱- فهم

درک این‌که وصول به خدا جز با تنزّه از شهوات و ترک لذّات و اکتفا به مقدار ضرورت ممکن نیست و به همین خاطر در ملل گذشته راهبان از خلق فرار کرده و به قلّه کوه‌ها پناه می‌بردند و لذات را ترک کرده و به مجاهدت سخت و ریاضت مشغول می‌شدند تا به آخرت برسند و خدا هم ایشان را مدح کرده و فرموده: ذَلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْبَاناً وَأَنَّهُمْ لَایَسْتَکْبِرُونَ (۱)

امّا خلق به تبعیّت شهوات روکرده و عزلت برای عبادت را ترک کردند. لذا خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد تا راه آخرت را احیا کند و رهبانیّت را با جهاد و حجّ تعویض فرمود.

و خدا با قرار دادن حج، به‌عنوان رهبانیت، به این امّت منت نهاد و بیت عتیق را با نسبت دادن به خودش شرافت بخشید و آن را مقصد بندگان خود قرار داد و اطراف آن را برای بزرگداشت امرش، حرم خانه‌اش قرار داد. و عرفات را مانند میدانی برای فنا در حرمش قرار داد و احترام آن مکان را با تحریم صید، تأکید فرمود.

و آن‌جا را مانند محضر پادشاهی قرار داد که زوّار از همه‌جا قصد آن‌جا را می‌کنند و برای ربّ‌البیت تواضع و خضوع می‌کنند و البته معترفند که او منزّه است که در بیت جای گیرد تا همین امر در بندگی و عبودیتشان بیشتر شود. لذا در حج آنها را موظف به انجام اعمالی فرمود که نفوس به آن انس ندارند و عقول با آن آشنایی ندارند. مثل رمی جمره و تکرار سعی بین صفا و مروه. تا با این اعمال کمال بندگی و عبودیت آشکار شود. عقل به حکمت و صوم و صلاهٔ و زکات و ...

۱- مائده: ۸۲

ص: ۱۷

پی می‌برد، اما در مورد اعمال حج نه نفس بهره‌ای از آنها دارد و نه طبع به آنها مأنوس است و نه عقل به معانی آنها راه دارد؛ لذا انگیزه انجام آنها جز قصد امتثال امر نیست؛ چرا که آنها اعمالی واجب‌الاتباع هستند. هرچیز که عقل معنایش را بفهمد، طبع به آن میل می‌نماید و همین میل‌کننده در انجام امر و انگیزنده بر آن است و در این صورت کمال عبودیت و بندگی ظاهر نمی‌شود و به‌همین جهت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَبَّیکَ بِحَجَّةٍ حقّاً تَعَبُّداً وَ رِقّاً» و در مورد سایر عبادات چنین نفرمود. اگر حکمت الهی اقتضا کند که نجات خلق در خلاف هوا به دست شرع باشد و اعمال افراد از روی انقیاد و فرمانبرداری باشد، عباداتی که عقل به معنایش پی نمی‌برد. در تزکیه نفوس بلیغ‌تر هستند و این‌گونه عبادات از مقتضای طبع به مقتضای بندگی نزدیک‌تر هستند و همین‌مقدار برای فهم اصل حج کفایت می‌کند.

۲- شوق

بعد از فهمیدن این‌که خانه بیت‌اللّه است و مانند کاخ پادشاهان می‌باشد. و قاصد خانه، قاصد خدا و زائر اوست و هرکس در دنیا قصد خانه را کند، زیارتش ضایع نمی‌شود و به مقصود زیارت که نظر به وجه‌اللّه و رسیدن به لقای اوست، نائل نمی‌شود و ... پس شوق به لقاءاللّه، مشوّق او به اسباب لقاء می‌شود؛ چراکه محبّ به هرچیزی که محبوبش نسبتی دارد، اشتیاق دارد و خانه نیز به خدا منسوب است، لذا به خانه مشتاق است.

ثواب‌های زیادی که بر این زیارت هست هم مزید بر این علت است.

البته باید توجه داشت که مقصود از «نظر به وجه‌اللّه»، نظر با چشم سر نیست، بلکه معنای دیگری است که راسخون در علم آن را می‌دانند.

۳- عزم

حاجی با عزمش قصد جدایی از نزدیکان و وطن و مهاجرت از شهوات و لذات را می‌نماید و به زیارت بیت‌اللّه متوجه می‌شود پس باید در نفس خود ارزش بیت و ارزش ربّ‌البیت را تعظیم کند و باید بداند که عزمِ امر بزرگ و خطیری را نموده و هرکس که چیز بزرگ و عظیمی را بخواهد، باید مخاطره بزرگی کند. و عزم باید خالص برای خدا باشد و

ص: ۱۸

از شوائب ریا و سمعه به‌دور باشد و از زشت‌ترین زشت‌ها این است که به بیتِ پادشاه رو کند و قصدش چیز دیگری باشد.

۴- قطع

قطع علایق به‌معنای ردّ مظالم و توبه خالص از همه معاصی است و مانند یک طلبکار به خودت بگو: به کجا توجه می‌کنی؟ آیا قصد بیت ملک‌الملوک را داری و امرش را ضایع می‌کنی؟ و اگر می‌خواهی زیارتت قبول شود، اوامرش را تنفیذ کن و ردّ مظالم نما و از همه معاصی توبه کن و علاقه قلبت را از توجه به ماورایت قطع کن تا همان‌طور که با صورت ظاهری به خانه او توجه می‌کنی، با وجه قلب به او توجه نمایی. و چنان از وطنت جدا شو که گویی دیگر بازنمی‌گردی و وصیت خود را بنویس.

۵- زاد

زاد و توشه باید از حلال طلب شود و هرگاه در نفس خود حس کردی که حرص به استکثار زادی داری که در طول سفر برایت باقی بماند و تغییر نکند و فاسد نشود، بدان که سفر آخرت طولانی‌تر است. و زاد آن سفر تقوی است. و سایر موارد فاسد می‌شود، مثل غذایی که در اوایل سفر فاسد می‌شود. و هنگام نیاز به آن‌ها باقی نمانده‌اند لذا باید مواظبت نماید که اعمالش که زاد آخرتش می‌باشد، در آخرت با او همراه باشد و با ریا و ... فاسدش نکند.

۶- راحله

هنگامی که راحله‌اش حاضر شد، خدا را شکر کند و به یاد مرکبش به‌سرای آخرت بیفتد که همان جنازه‌ای است که بر او حمل می‌شود. و حج از نظری شبیه سفر به آخرت است. و ببیند که آیا راحله‌اش درست است؟ چه‌بسا که مرگش نزدیک باشد و سوار شدن بر جنازه قبل از سوار شدن بر راحله باشد.

اسباب سفر حج مشکوک است. امّا اسباب سفر آخرت قطعی است. لذا همان‌طور که در اسباب سفر مشکوک احتیاط می‌کند، در زاد و راحله سفر قطعی نیز اهتمام داشته باشد.

۷- خرید لباس احرام

هنگام خرید لباس احرام به یاد کفن و پیچیده شدن در آن باشد، چرا که ممکن

ص: ۱۹

است قبل از پوشیدن لباس احرام، خدا را در کفن ملاقات کند. پس همان‌طور که بیت‌اللّه را با هیأت و لباسی مخالف عادت زیارت می‌کند، خدا را نیز با زیّ هیأتی مخالف زیّ دنیا و لباسی شبیه آن لباس ملاقات می‌نماید.

۸- خروج از بلد

خروج از شهر و سفر به‌سوی خدا، مانند سفرهای دنیا نیست. باید در قلب توجه کند که چه می‌خواهد؟ و به کجا توجه می‌کند؟ و قصد زیارت چه‌کسی را دارد؟ و این‌که او به ملک‌الملوک متوجه شده و در زمره کسانی است که ندا داده شدند و اجابت کردند و قطع علایق نمودند و از خلایق بریدند و به بیت‌اللّه رو کردند و از بقاء به بیت‌اللّه، لقاءاللّه را متمثّل کردند. و باید در قلب رجاء وصول و قبول داشته باشد، نه به‌خاطر اعمالش بلکه با ثقه به فضل خدا و امید به تحقق وعده‌هایش که فرمود: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. (۱)

با بیرون آمدن از شهر برای حج و قطع علاقه از وطن و اهل و عیال و مال و اموال، به یاد مرگ و گرفتاری‌های عالم برزخ و محشر تا ملاقات با حضرت حق بیفتد.

۹- دخول در بیابان

با دخول در بیابان تا رسیدن به میقات و مشاهده آن عقبات، خروج از دنیا با مرگ و حرکت به‌سوی میقاتِ قیامت را به‌یاد آورد و نیز به یادآورد اهوال و مطالبات بین آن دو را. از ترس راهزنان به یاد ترس از سؤال نکیر و منکر باشد و از ترس از درندگان بیابان، به عقرب‌ها و مارها و افعی‌های قبر و گزنده‌های آن بیندیشد. از تنهایی و جدایی از نزدیکان، به‌یاد وحشت قبر و تنهاییِ در قبر باشد و در این ترس‌ها در اعمال و گفتارش برای ترس‌های قبر، زاد و توشه جمع کند.

۱۰- احرام و تلبیه در میقات

تلبیه به‌معنای اجابت ندای خداست. پس امید قبول و خوف شنیدنِ «لا لَبَّیکَ وَ لا سَعْدَیک» داشته باش و میان خوف و رجا باش و بر فضل و کرم خدا توکل کن. وقت تلبیه ابتدای امر است.

ملبّی هنگامی که در میقات صدای تلبیه برای اجابت ندای پروردگار را که

۱- نساء: ۱۰۰

ص: ۲۰

فرمود: وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا ... (۱)

به‌یاد نـدای خلق بـا نفـخ صور و حشـر از قبورشان و ازدحام در عرصات قیامت باشـد و این‌که مردم به دو دسـته مقرّبین و ممنوعین، مقبولین و مردودین تقسیم می‌شوند. لذا بین خوف و رجا متردّد هستند. و حاجی هم در قیامت چنین باشد؛ چرا که نمی‌داند حجّش تمام و مورد قبول است یا خیر؟

مطابق روایـاتی که پیش‌تر آمـد، اعلام و نشانه‌های حرم بر اساس نور یاقوت بنا شـد، لـذا حرم باب‌اللّه و اعلام به‌منزله دیوارهای آن است و مواقیت آسـتانه در می‌باشـند. سالـک إلی‌اللّه بایـد برای دخول در اولین مرتبه، در آسـتانه در بایسـتد و از صاحب خانه اجازه بگیرد. تـا به او آمـادگی دخول و ورود داده شود که این اسـتعداد بـا طهـارت از کثافـات حاصـل از سـرزمین بُعـد و غرور است و با نظـافت از الواث موجبِ طرد می‌باشـد. و بـا شـباهت جسـتن به مجـاورین حضـرت است و بـا آمـادگی برای مرگ است که با ترک همه‌چیز به‌جز محبوب حاصل می‌شود. و به همین‌خاطر غسل در سنت آمده و پوشیدن احرام که شبیه کفن است، تشریع شد.

از امام صادق علیه السلام روایت است که:

«الإِحْرامُ لِعِلَّهْ التَّحریم، تَحْریم الحَرَم لِعِلَّةِ الْمَسجد، وَ حُرمَهْ الْمَسجد لِعِلَّهْ الْکَعْبَهْ» (۲)

که در این روایت منظور از تحریم، حرمت حرم یا اراده دخول حرم است.

و تلبیه اجابت ربّ‌الأرباب است، در وقتی که بنـدگان را در هنگام احرام می‌خواند. و در خبر است که: وقتی مردم احرام می‌پوشـند، خدایشان را ندا می‌کند:

بنـدگانم! شـما را در برابر آتش حرام کردم، پس در اجابت می‌گوینـد «لَبَّیک»؛ (۳) یعنی وقتی که در میقـات بـا غسل و لباس احرام اجازه گرفتنـد و در این مقام آماده سلوک به‌سوی خـدا شدنـد، با نـدایی به آنها اجازه داده می‌شود. لـذا باید با تلبیه و شـکر اجابت نماینـد. و همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که: «موسی مَرَّ بِصَفائح الرَّوْحا- مَوْضِع بَین‌الْحَرَمَین عَلی ثَلاثین أو أَرْبَعِین میلًا مِنَ الْمَدینهْ- فقال: لَبَّیکَ کَشّافَ‌الْکُرَبِ الْعَظیم، لَبَّیک وَ مَرَّ عِیسی بِهـذا الْمَوضِع فَقال: لَبَّیک، عَبْدُکَ وَابْنُ أَمَتِک، لَبَّیک؛ وَ مَرَّ نَبِیُّنا صلی الله علیه و آله بِهذاالْمَوضِع وَ هُوَ یَقُول: لَبَّیک ذاالْمَعارِج، لَبَّیک» (۴)

و این امر به‌خاطر این بوده که خداوند هریک از پیامبران اولوالعزم مکرّم را با نعمت عظیمی از جانب خود

۱- حج: ۲۷

۲- صدوق: علل‌الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۶، ص ۴۱۵

۳- صدوق، علل‌الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۷، ص ۴۱۶

۴- صدوق: علل‌الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۷، ح ۷، ص ۴۱۹

ص: ۲۱

اجابت نمود. در مورد موسی که خداوند گرفتاریش را گشود: با بازگرداندنش به مادرش و بعد به وطنش و با هلاکت فرعون وقومش و نجات بخشیدن بنی‌اسرائیل از آنها و امّا عیسی را خداوند بدون پدر آفرید و امّا نبی ما صلی الله علیه و آله نعمتی بزرگتر از عروجش به‌سوی خدای صمد و صعودش به‌طوری که بین او و بین خدا احدی حائل نباشد، نبود.

وجه دیگری برای تلبیه: تلبیه اجابت دعوت ابراهیم علیه السلام است که همه کسانی را که در صلب‌ها بودند را ندا کرد، پس بعضی او را اجابت کردند. پس این تذکری برای آن اجابت و تجدید عهد پیشین است. خدای تعالی به ابراهیم فرمود: وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که: وقتی ساختن بیت پایان یافت، ابراهیم در میان مردم نداداد، پس آنها که در اصلاب بودند، شنیدند و گفت «هَلُمَّ الحَجّ» و اگر می گفت «هلُمُّوا» فقط کسانی که در آن زمان مخلوق بودند، به حج می‌رفتند. لذا مردم از اصلاب مردان لبّیک گفتند، هرکس که یک‌بار لبیک گفت، یک‌بار به‌حج می‌رود و هرکس به هر تعدادی که لبیک گفت، به همان تعداد به حج می‌رود.

بلند شدن صدای لبیک و اجابت مردم باید حاجی را به‌یاد نفخ صور و برآمدن از قبور و کفن‌ها بیاورد.

۱۱- دخول مکّه

هنگام ورود به مکّه باید بداند که به حرم امن وارد می‌شود و امید داشته باشد که با ورود به مکّه از عذاب الهی در امان است و بترسد که نکند از اهل قرب نباشد، که در این‌صورت با دخول در حرم نومید و مستحقّ سرزنش خواهد بود. امّا باید امیدش در همه این حالات بر خوفش غلبه داشته باشد؛ چرا که کرم خداوند عمومی است و شرافت بیت عظیم است و حق زائر رعایت می‌شود.

امّا به‌هرحال دل دائماً مضطرب است که حج قبول خواهد شد یا نه؟ و زبان حالش این است که:

به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم ندادند که‌تودربرون چه کردی که درون خانه آیی

۱۲- افتادن نگاه به کعبه

با افتادن نگاه به خانه، باید در قلب، عظمت بیت را احساس کند، به‌طوری که گویا ربّ‌البیت را مشاهده می کند و

ص: ۲۲

امیدوار باشد همان‌طور که لقای بیت نصیبش شد، لقای ربّ‌البیت هم عایدش شود و خدا را به‌خاطر رسیدن به این مرتبه شکر گوید و در این هنگـام به‌یاد روکردن مردم به‌سوی بهشت با امیـد ورود به آن باشـد. امّا به دو گروه تقسـیم می‌شونـد: مأذونین در دخول و مصـروفین. و متوجه باشـد که حجـاج هم به دو دسـته تقسـیم می‌شونـد: کسانی که حجّشان مقبول است و کسانی که حجّشان مردود است. که همه اعمال حجّاج دلیل و نشانه اعمال آخرت است و نباید از آخرت غافل شد.

۱۳- طواف

بدان که طواف نماز است، لذا در طواف نسبت به تعظیم و خوف و رجا و محبت طوری حضور قلب داشته باش که در نماز هستی و بـدان که در حال طواف شبیه ملائکه مقرّب، حول عرش هستی که در اطراف عرش طواف می‌کننـد و بدان مقصود، طواف با جسـم بر گرد بیت نیست، بلکه قصد طواف قلب با یاد ربّ‌البیت است که ذکر را با او شـروع و پایان بخشد، همان‌طور که طواف را از بیت شروع و به بیت پایـان می‌دهـد. بـدان طوافِ شـریف، طواف قلب در حضور ربوبیّت است و بیت مثال ظاهر (تجلّی) آن حضـرت در عالم ملك است که با چشم دیده نمی‌شود؛ چرا که در عالم ملکوت است. همان‌طور که بدن مثالِ ظاهرِ قلب در عالم شـهادت است و قلب بـا چشم دیـده نمی‌شود و در عـالم غیب است و عـالم ملك و شـهادت برای کسـی که برایش فتـح باب شـده به عالم غیب و ملکوت هـدایت می‌کند. و به همین امر اشاره می‌کند، این‌که بیت‌المعمور در آسـمان‌ها به ازای کعبه است و ملائکه گرد آن طواف می‌کننـد. همانطور که مردم حول کعبه طواف می‌نماینـد و چون مرتبه اکثر مردم از آن طواف پایین‌تر است که تا حـد امکان به آنها تشبّه نمایند و وعده داده شده که هرکس خود را به قومی شبیه کند، از ایشان است و بدان که روح طواف، طواف دل است.

۱۴- استلام

هنگام اسـتلام بـدان که با خدا بر طاعتش بیعت می‌کنی، لذا مصـمّم به وفای بیعت باش. هرکس که در بیعت نیرنگ نماید، مسـتحقّ خشم است. ابن عباس از وجود مقدس رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله نقل کرد که آن

ص: ۲۳

حضرت فرمودند:

«الحَجَر الأسْود يَمِين اللَّه فِي الأرض يُصافِحُ بِها خَلَقَه كَما يُصافِحُ الرَّجُلُ أَخاهُ». (۱)

«حجرالأسود دست خدا در زمین است، که خدا با آن (حجرالأسود) با خلقش مصافحه می‌نماید، همان‌طوری که مرد با برادرش مصافحه می کند.»

۱۵- آویخته شدن به پرده کعبه

نیت از آویخته شدن به پرده کعبه و چسبیدن به کعبه، طلب قرب از روی حبّ و شوق نسبت به بیت و ربّ‌البیت و نیز متبرّک شدن و امید به حفظ شدن از آتش باشد. نیّت از آویخته شدن به پرده، پافشاری در طلب مغفرت و درخواست امان باشد، مثل بدکاری که به لباس کسی که به او بدی کرده آویزان می‌شود و برای عفو و گذشت از او تضرّع می‌نماید و اظهار می کند که پناهگاهی جز او ندارد و چاره‌ای جز عفو و کرمش نیست.

نیت از چنگ زدن در دامن و پرده بیت، به‌معنی دست به‌دامن خدا شدن و طلب مغفرت و امان نمودن است؛ مثل تقصیرکاری که بر دامن بزرگی چنگ می‌زند و دست به‌دامن او می‌شود و می گوید: جز عفو و کرم تو پناهی ندارم.

ومنظور ازبوسیدن‌ارکان و چسباندن خود به مستجار و هر جزئی از خانه، قرب به خدا از راه محبت و شوق نسبت به خانه و امید به امان از آتش جهنم است.

۱۶- سعی

سعی میان صفا و مروه، تردّد بنده بر قصر پادشاه را تداعی می کند که پیوسته در رفت و آمد است برای اظهار خلوص در خدمت و به‌جهت امیدواری به‌این‌که پادشاه با چشم رحمت به او نظر می کند.

مثل کسی که خدمت پادشاه می‌رسد و خارج می‌شود امّا نمی‌داند که پادشاه در مورد او چه حکمی کرده و آیا او را پذیرفته یا ردّ کرده است؟ و با تردّد بین صفا و مروه یادآور تردّد بین دو کفّه میزان در صحرای محشر باشد و بداند که صفا تمثّل کفّه حسنات و مروه تمثّل کفّه سیئات است.

یا این‌که صفا و مروه را میدانی در بارگاه شاه بداند که بندگان در آن رفت‌وآمدمی کنند، به‌جهت‌اظهار اخلاص و امید رحمت، امّا نمی‌دانند چه حکمی خواهد شد؟ لذا رفت و آمد می کنند تا حد اقل یک مرتبه بر آنها ترحّم فرماید.

۱- فیض کاشانی، ملا محسن، المحجّةالبیضاء فی تهذیب‌الأحیاء، ج ۲، ص ۲۰۲

ص: ۲۴

۱۷- وقوف در عرفات

با دیدن ازدحام مردم و بالا- رفتن صداها و اختلاف زبان‌ها و گویش‌ها و این‌که هر فرقه‌ای در رفتن به مشعر از امامشان پیروی می‌کنند، به یادآورد عرصات قیامت را و اجتماع امت‌ها را با انبیا و امامان و پیروی هر امّتی از نبیّش و طمع هر امّتی در شفاعت نبیّش و تحیّر امت‌ها در ردّ و قبول.

وقتی این موارد را به‌یاد آوردی، قلبت را با ابتهال و زاری به‌خدا متوجه کن تا در زمره رستگاران مورد رحمت واقع شوی؛ چرا که موقف شریف است و رحمت از جانب خدا به همه خلق به‌وسیله قلوب عزیز اوتاد می‌رسد و آن موقف از طبقه‌ای از ابدال و اوتاد خالی نیست. و اگر همت ایشان جمع گردد و قلوبشان برای زاری و ابتهال فارغ شود و دست‌هایشان به‌سوی خدا بالا- رود و گردن‌هایشان به‌سوی او کشیده شود و چشمشان به آسمان دوخته شود و همه با هم طلب رحمت کنند، گمان هم نکن که امیدشان نومید و سعیشان ضایع گردد. و به همین خاطر گفته شده: از بزرگ‌ترین گناهان این است که در عرفات حاضر شود و گمان کند خدا او را نبخشیده، در حالی‌که اجتماع همّت‌ها در کنار ابدال و اوتاد است که همان سرّ حج و غایت مقصود است. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الحجّ عَرَفَة»؛ «حج عرفات است» و راهی برای نزول رحمت مثل اجتماع همت‌ها و تعاون قلوب در یک زمان وجود ندارد.

۱۸- وقوف در مشعر

احساس کن و بدان که آقا و مولایت بعد از این‌که به تو پشت کرده، از درگاهش طرد نموده بود، به تو روکرده، پس به تو اجازه فرموده که به حرمش داخل شوی؛ چرا که مشعر هم جزو حرم می‌باشد و عرفات خارج از حرم بود. (از عرفات که خارج از حرم بود، به مشعر که داخل در حرم است، داخل می‌شوی) که با دخول در مشعر و اجازه یافتن بر دخول حرم، بر درهای رحمت مشرف می‌شوی و نسیم‌های رأفت می‌وزد و خلعت‌های قبول بر اندامت پوشانده می‌شود.

۱۹- رمی جمرات

با رمی جمرات قصد انقیاد امر و اظهار بندگی و عبودیت داشته باش و فقط قصد امتثال بدون حظّ عقل و نفس کن و سپس قصد تشبیه به حضرت

ص: ۲۵

ابراهیم علیه السلام را داشته باش که ابلیس «علیه لعنهٔاللّه» در این مکان بر ایشان وارد شد تا در حجّ آن حضرت ایجاد شبهه نماید، یا او را با معصیت بیازماید که خدا به او امر کرد با سنگ او را طرد کند. و اگر به ذهنت رسید که شیطان به ابراهیم علیه السلام عرضه شد و ابراهیم علیه السلام او را دید و به همین جهت او را زد، امّا شیطان برای من که ظاهر نشده، بدان همین فکر از جانب شیطان است و این فکر را شیطان در قلبت ایجاد کرده تا عزمت را در رمی حَجَر سست کند و به خیال تو آورد که بی‌فایده و مانند بازی است. پس با جدّیت او را از نفس خود طرد کن و با انجام این کار بینی‌اش را به‌خاک بمال و بدان تو در ظاهر عقبه را رمی می کنی امّا در باطن به‌صورت شیطان سنگ می‌زنی و کمر او را می‌شکنی؟ چرا که پوزه شیطان خاک‌مال نمی‌شود مگر با امتثال امر خدا برای بزرگداشت او، فقط به‌خاطر امر خدا، بدون بهره نفس و عقل.

۲۰- قربانی

بدان که قربانی موجب قربت و تقرّب به خدا است، به‌خاطر امتثال امر، و امیدوار باش که با هر جزئی از قربانی، جزئی از تو، از آتش رهایی می‌یابد و وعده‌هایی این‌چنین وارد شده، لذا هر مقدار که قربانی کامل‌تر باشد و اجزای بیشتر و کامل‌تری داشته باشد، رهایی تو از آتش بیشتر می‌شود.

همچنین قربانی کردن و ذبح نمودنِ حیوان موجب کشتن شیطان و تمثّل غلبه بر شیطان و تجلّی پیروزی بر نفس است.

۲۱- زیارت مدینه

هنگامی که چشمانت به دیوارهای شهر مدینه افتاد، به‌یادآور که آن شهری است که خدا آن را برای نبیِ خود صلی الله علیه و آله برگزید و هجرت او را به‌سوی مدینه قرار داد. این‌جا شهری است که واجبات و مستحبات پروردگار، در آن تشریع شده است. این‌جا سرزمینی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن با دشمنانِ خدا جنگید و دین را ظاهر نمود و تربت خویش را در آن قرار داد. پس جاپاهای رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله را هنگام رفت‌وآمدش در آن شهر متمثّل کن و در هیچ مکانی پا نمی گذاری مگر این‌که آن‌جا، جای پای آن عزیز است. پس حتماً با سکینه و وَجَل و یاد و ذکرِ مشیِ آن حضرت، و تصوّرِ خشوعِ وی و سکینه‌اش در مشی یادآور باش و بدان

ص: ۲۶

خدا به کسانی که صحبت با او را درک کرده‌اند و به مشاهده جمالش سعادتمند شدند و کلامش را شنیدند، منّتی عظیم‌تر گذاشت. و زیاد تأسف بخور به‌خاطر از دست رفتنِ مصاحبت و همنشینی او و اصحابش و بدان رؤیت ایشان در دنیا از دست تو رفته و در مورد رؤیت ایشان در آخرت بر خطر بزرگی هستی و شاید او را نبینی و بین تو و این‌که ایشان تو را قبول کنند، به‌خاطر اعمال بدت چیزی حائل و مانع شود. همان‌طور که آن حضرت فرمود:

«یَرفع إلیّ أقوام فیقولون: یا محمّد، یا محمّد؛ فأقول: اصحابی، فیقول: إنَّکَ لا تَدری ما أَحدثوا بعدَکَ. فأقولُ: بُعداً و سُحقاً» (۱)

البته بر اهلِ معرفت پوشیده نیست که مقصود از اصحاب و کاری که کردند، در این روایت چیست. و ظاهر این است که اصحاب به همه امّت اطلاق نمی‌شود.

حتی اگر یک دقیقه حرمت شریعتش را ترک کنی، ایمن مباش که میان تو و او دشمنی حائل شود و البته در عین حال باید امید زیادی داشته باشی که خدا بین تو و او چیزی مانع نکند؛ چرا که ایمان را روزیِ تو ساخته و تو را از وطنت برای زیارتش برگزیده، بی‌آنکه قصد تجارت و بهره دنیایی داشته باشی. بلکه فقط به‌سبب محبّت و شوق به زیارت او رفتی.

وقتی به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله رسیدی بدان و به یادآور که اوّلین بار فرایض الهی در آن عرصه اقامه شده و آن‌جا مکانی است که برترین خلق خدا را حیّاً و میتاً در خود داشته و دارد، لذا با خشوع و تعظیم به مسجد داخل شو.

تکمله در بیان اسرار مناسک حج در روایات

از امیرالمؤمنین و امام‌المتقین علیه السلام سؤال شد که چرا وقوف در کوه، در حرم نیست؟ فرمود: «لأنَّ الْکَعبةَ بیتُهُ، وَالحَرَمَ بابُه، فَلمّا قصدوه وافدین وقفهم بالباب یَتَضَرَّعونَ»؛ یعنی چون کعبه، خانه او و حرم درِ آن است، لذا وقتی او را قصد کردند، باید نزد در تضرّع‌کنان بایستند.

گفته شد: چرا مشعرالحرام داخل حرم است؟ فرمود: «لأنّه لَمّا أذن لهم بالدُّخول وقفهم بِالحِجاب الثانی فلمّا طالَ تضرّعهم بِها أذن لهم بتقریب قربانهم فلمّا قضوا تفثهم، تطهّروا بِها مِن الذنوب الّتی کانت حجاباً بینهما و بینه أذن لهم بالزّیارة

۱- فیض کاشانی، ملا محسن، المحجّةالبیضاء فی تهذیب‌الأحیاء، ج ۲، ص ۲۰۵

ص: ۲۷

علی الطّهـارهٔ»؛ یعنی چون وقتی به آنها اجازه دخول داده شـد، در حجاب دوم متوقف شدنـد. پس وقتی که تضـرّعشان زیاد شـد، به آنها اجازه قربانی کردن دادند.

تا این‌چنین از گناهانی که حجابی بین آنها و بین او بود پاک شدنـد، اجازه زیارت با طهارت صادر شـد. پس گفته شد: چرا در ایّام تشریق روزه حرام شد؟ فرمود:

«لأنَّ الْقَوم زوّار اللّه وَ هُم فی ضیافته و لا یجمل للمضیف أن یصوم أضیافَه».

«چون قوم و مردم زائران خدا هستند و در مهمانی او می‌باشند. و بر میزبان زیبنده نیست که مهمانانش را به روزه وادار کند.»

گفته شـد: معنی آویزان شدن به پرده‌های کعبه چیست؟ فرمود: «مَثَلُهُ مَثَلُ رَجُلٍ له عند آخر جنایهٌ وَ ذَنْب فهو یتعلّق بثوبه و یتضـرّع له أن یتجافی عَنْ ذَنْبِه»؛ یعنی مَثل آن مَثل کسـی است که نسبت به دیگری جنایتی کرده و مرتکب گناهی شده، پس به لباسش آویزان می‌شود و نسبت به او تضرّع و خضوع می‌نماید تا از گناهانش بگذرد.

در روایت فوق مقصود از «جَبـل» کوه عرفـات است، که خارج از حرم می‌باشـد. و امّا مشـعرالحرام، همان مزدلفه است که مقام قرب است و باید داخل حرم باشد.

و در روایتی آمـده است که: «الکعبـهُ بَیت اللّه، وَالْمَشـعر بـابه، فلمّا قصـده الزائرون، وقفهم بالباب حتّی أذن لهم بالـدُّخول، ثمّ وقفهم فی‌الحجاب الثانی، وهو المزدلفهٔ، فلمّا نظر إلی طول تضرّعهم أمر بتقریب قُربانهم». (۱)

برای این‌که بـا اولین قطره از خون او گناهانش بخشـیده شود و این امر با بی‌نیاز کردنشان از خودشان و از هرچیزی است و با وصـل کردنشان به جوارش است که بالاتر از آن مطمحی نیست.

پی‌نوشتها:

۱- صدوق: علل‌الشرایع، ج ۲، باب ۱۹۰، ص ۴۴۳

ص: ۲۸

ص: ۲۹

تاریخ و رجال

طرح جایگزین شود.

ص: ۳۰

حج گزاری ایرانیان در دوره قاجار

(۱۲۱۰- ۱۳۴۴ ق)

رسول جعفریان

غارتگری‌های اعراب بدوی در بیابان‌ها

در بخش پیشین گذشت که یکی از عادی‌ترین مشکلات کاروان‌های حج؛ اعم از عجم و عرب در مسیرهای بیابانی، گرفتاری آنان در میان اعراب غارتگر بادیه بود که دزدی از کاروان‌های تجاری و زیارتی را از دو سه هزار سال قبل به عنوان یک درآمد مشروع و یک راه و رسم برگزیده بودند و به گفته نایب الصدر «معتقدند که راهزنی و قافله غارت کردن مباح است». (۱) پیش از این، نمونه‌هایی از این دشواری‌ها را به خصوص در راه جبل اشاره کردیم. در این باره، اطلاعات بیشتری در سفرنامه‌ها وجود دارد که خود نتیجه گسترده بودن این قبیل حملات و راهزنی‌هاست. تأمین راه به عهده نیروهای دولتی؛ اعم از عثمانی و حکومت شرفای مکه و مدینه بوده، لیکن به رغم تلاش‌هایی که صورت می‌گرفت، به دلیل طولانی بودن راه، دشواری اسکان نیروهای نظامی و جز آن، حفظ وحراست از کاروان‌ها، به طور کامل، ممکن نبوده است.

در برخی روستاها، وضع اعراب از نظر «خبث باطن و خونخواری» به قدری خراب بود که عسکر رومی، شب از ترس در قلعه می‌ماند و درها را به روی خود می‌بست. (۲) حتی در برخی منازل، خطر آن اندازه بود که نیروهای دولتی «از شرارت

۱- نایب الصدر، ص ۲۶۸

۲- کازرونی، ص ۳۷۲

ص: ۳۱

اعراب حرب» کاروانسـرای خـود را ترک کرده و نمی‌ماندنـد. (۱) چنـان که گـاه کـاروان را همراهی می‌کردنـد و در رویـارویی با دشـمن شکست خورده، خود نیز به همراه کاروانیان قلع و قمع می‌شدند. حاجی علی خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۶۳ در باره حمله عرب‌ها در بیست فرسنگی راه جبل از بغداد به سوی شام می‌نویسد:

بالاخره هر چه باروت داشتیم تمام شد، و از خارج کسی به امداد ما نیامد، عرب قریب هشتاد سوار بودند، مطمئن شدند که دیگر در تیپ مـا قورخـانه باقی نمانـده، یک دفعه همه هجوم آوردنـد، که هر نفرمان به دست چهار نفر عرب مانـدیم، شـش نفر از ما زخمی شـد، یکی بنـده بودم ... چهـار نفر از سوارهای جنگی که [یکی] از آنها، دو روز دیگر مرد. چنان لخت و برهنه‌مان کردنـد که تنبان در پای احدی باقی نگذاشتند، اسب و اسباب جَبَلی‌ها و تاتارخانه را به کلّی گرفتند، به علاوه یک قافله هم در جلو ما بود، که قریب پنجاه شـصت چاپار داشتند. آنها را هم به صورت ما کردند، و در نهایت پریشانی از منزل که دلی عباس باشد، مراجعت کردیم. (۲)

بـه طـور معمـول، مسـتحفظینی کـه همراه کـاروان تـا محلی می‌آمدنـد، پس از رسـیدن بـه آن محـل «قبض سـلامتی گرفتـه مرخّص می‌شدند» (۳) و کسان دیگری همراهی کاروان را عهده‌دار می‌گشتند.

بسیاری از قبایل راه؛ اعم از راه جبل یا راه مدینه به مکه، درآمدی از طریق حجاج داشته و حتی با توافق قبلی با پاشای شام یا شریف مکه، به صورت عادی پولی از حمله‌دارها می‌گرفتند.

گزارش اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۶۳ از اعراب راه چنین است که «کلًا اهلش عربِ پابرهنه زبان نفهم هسـتند، قریب سی- چهل هزار [نفر] از این دهـات، تفنـگ‌چی خوب بیرون می‌آیـد، و اطـاعت به احـدی ندارنـد، مگر به مشایـخ خودشـان، هر ساله قریب ده هزار تومـان از جانب دولت روم مستمری دارنـد، به اعتقاد اعراب باجِ حاج است، هرگاه امین صُرّه، که خزانه‌دار دولت است، دو ساعت پیش از ورودِ حاج، این وجه را به مشایـخ مزبور تسـلیم نکند، عبور حاج مقدور نیست، جمعیت می‌کنند، هرگاه رأیشان تاختِ حاج بشود، پنجاه هزار تومان در آن واحد از حاج مطالبه می‌کنند.» (۴) اعتماد السلطنه در باره اهمیت موقعیت شریف نزد اعراب بدوی

۱- فرهاد میرزا، ص ۱۶۶

۲- اعتماد السلطنه، ص ۳۸

۳- میرزا علی اصفهانی، ص ۱۷۹

۴- اعتمادالسلطنه، ص ۹۷- ۹۸

ص: ۳۲

می‌نویسد: پیش از ورود به مدینه، باید با خود شریف یا ولیعهدش، با هزار نفر شتر سوار عرب وارد مدینه شده، حاج را همراه خود به مکه بیاورد و در مراجعت هم تا آنجا بدرقه نماید، اگر غیر از این باشد اعراب آن میانه، جمعیّت زیاد دارند و حاج را برهنه می‌کنند، از توپ و عسکرِ امیرحاج شامی نمی‌ترسند، و لیکن از شریف مثل سگ می‌ترسند. (۱) این ممکن بود که برخی از قبایل بر اساس همین قراردادها، وجهی از آن را به خود شریف نیز می‌رساندند. روشن بود که حکومت نمی‌توانست به طور کامل در برابر قبایل بایستد و برای تأمین امنیت پرداخت وجهی را به آنان ضروری می‌دید و در این باره، با آنان قراردادهایی نیز بسته می‌شد. (۲) این مبلغ عنوان «حق راه» یا «حفاظت حاج» داشت که رؤسای قبایل از حمله‌دارها- و آنان نیز از حاجیان- می‌گرفتند. (۳) عقیده ترکان عثمانی آن بود که «افندم خرسیسه چاره اولماز؛ چاره دزد را نمی‌توان کرد.» (۴) از مدینه تا مکه، دو راه وجود داشت؛ یکی راه سلطانی و دیگری راه فُرْع. برخی راه شرق را راه سوّمی دانسته‌اند. (۵) منازل راه فرع عبارت بود از:

وادی فاطمه، بئر عسفان، قضیمه، رابغ، بئر رضوان، امّ الضباع، ریّان، سمت الأبیض، بئر العذب، و بئر الماشی. اما منازل راه سلطانی، از مکه تا رابغ با راه فرع یکی بوده و پس از آن از بئر مستوره، بئر حصان، بئر عباس و مسجد شجره می‌گذشت که مسجد شجره منتهی الیه هر دو راه در رسیدن به مدینه بود. (۶) راه سوم هم آن بود که از مکه به جده رفته به کشتی بنشینند و از آنجا به ینبع رفته بار دیگر با شتر عازم مدینه شوند. این راهی است که مخبرالسلطنه همراه امین‌السلطان و دیگر همراهان در سال ۱۳۲۱ آن را طی کردند. (۷) طبعا شمار کسانی که از این راه می‌رفتند، اندك بود. اعتقاد بسیاری بر این بوده است که راه سلطانی بهتر از راه شرق است؛ جز آن که برخی سال ها، برای این که پولی به اعراب آن مسیر داده نشود، راه شرقی را که سخت‌تر و سنگلاخی است انتخاب می‌کنند. (۸) در برخی از این راهها، آب اندکی وجود داشت و نبودن آب سبب آزار و اذیت فراوان حجاج به ویژه کسانی می‌شد که پیاده سفر می‌کردند. میرزا داود شرحی از تشنگی مردم را نگاشته و از جمله می‌نویسد:

۱- اعتماد السلطنه، ص ۱۲۰

۲- فرهاد میرزا، ص ۱۶۶ و ۱۶۷

۳- میرزا علی اصفهانی، ص ۲۰۵ و ۲۰۶

۴- فرهاد میرزا، ص ۲۰۱

۵- امین الدوله، ص ۲۲۱

۶- حسام السلطنه، ص ۱۳۲

۷- مخبرالسلطنه، ص ۲۶۰ و ۲۶۱

۸- امین الدوله، ص ۲۲۳

ص: ۳۳

«هیچ فراموش نمی‌کنم، زنی مصری را که با وجود اینکه سواره بود آمـد نزد حقیر و زبان خود را نشان داد که تشـنه‌ام و یک لنگه دست بند خود را می‌داد که او را آب بدهم، وقتی که او را آب دادم و دست بند را هم نگرفتم، دست حقیر را بوسیده و می‌خواست حقیر را سـجده کنـد، امروز به قـدر مقـدور و هر چه آب داشـتم دادم، و وضو هم نگرفتم، بلکه طهـارت هم نگرفتم، آب قلیان ما را گرفته و خورده بودند». (۱) هرکدام این راه‌ها خطرات خاص خود را داشت و هر سال یا هر چند سال، ممکن بود که حجاج یکی از این راه‌هـا را طی کننـد. در مسـیر رفتن، به طور معمول، حجـاج ایرانی همه با هم حرکت می‌کردنـد. (۲) فرهـاد میرزا در سال ۱۲۹۲ نوشـته است که «ده- پانزده سال است که راه سـلطانی مسـدود شـده است». راه فرع نیز آن سال به خاطر زندانی بودن یکی از اهالی این منطقه در مدینه، مسدود شد و قبایل اجازه عبور کاروان حج را ندادند و آنان را مجبور کردند تا از راه سلطانی بروند. اما آن راه نیز به دلیل وحشتی که از سوی طایفه حرب وجود داشت، متوقف شده، راه سـخت‌تری انتخاب گردید. (۳) در نزدیکی مدینه، و در مسـیر خروج به سـمت مکه، طوایف مختلفی از قبیله حرب بودنـد که کارشان اخاذی از کاروان و عامل حکومت یا محمل شام برای هـدایت کاروان بودنـد و ناامنی‌ها و تیراندازی‌ها و ایجاد ترس و وحشت در میان کاروانیان، کار آنها بوده است. این طایفه در همین سال ۱۲۹۲ ادعـا کردنـد که مالیـات یـا به قول خودشـان اخوه یـا خاوه هفت سال را نگرفته‌انـد و تا نگیرنـد اجازه عبور به کاروان را نخواهند داد. (۴) فراهانی در سال ۱۳۰۲ شرحی مفصل از خاوه و چگونگی آن داده است.

ایرانی‌ها مکلّف بودنـد که شـخصاً خاوه را به قبیله حرب که میان مـدینه ومکه مسـتقرند، بپردازند. آنها این وجه را با کرایه به رییس قافله یا حمله‌دار می‌دادند.

در صورتی که این پول به دست رؤسـای قبایـل می‌رسـید، کاروان به سـلامت می‌گـذشت و الّا معطلی و غارت و چپاول امری عادی بود. (۵) گزارش نایب الصـدر در سال ۱۳۰۵ از وضـعیت حرکت کـاروان از مکه تا مـدینه، نشان می‌دهـد که حرامی‌ها هرلحظه در کمین حمله بوده‌اند. شب ها مرتب ندای «نخوابید، نخوابید» بلند بوده

۱- میرزا داود، ص ۱۵۴

۲- حسام السلطنه، ص ۱۳۲

۳- فرهاد میرزا، ص ۱۹۶

۴- فرهاد میرزا، ص ۱۹۷

۵- فراهانی، ص ۲۱۳

ص: ۳۴

و هر کسی که تنها چند قدم از کاروان دور می‌شده، دزدان به او حمله‌ور شده او را می کشتند و اموالش را می‌بردند. در این سفر به حاج اعلام شد که «مَنْ خَرَجَ عَن حَدِّهِ، فَدَمه فی عُنُقِه». «هر کس از حد خود خارج شود، خونش به گردن خودش است.» (۱) زائری در سال ۱۳۱۷ از حضور «بیست نفر عسکر و بیست نفر مستحفظ» که برای حاج گذاشته بودند، یاد کرده و با این حال می‌نویسد: «مع‌هذا تا صبح از صدای همهمه و تیر و گلوله و تاختن حرامی‌ها به جانب مردم، احدی خواب نکرد و مال مردم را، چه در روز و چه در شب خیلی بردند و چند نفر هم مجروح شدند که به قدر صد قدم از چادرشان بیرون رفته بودند، زخم کاری برداشتند و قریب پانصد تومان لیره و مروارید از آنها بردند که خود فدوی دیدم.» (۲) در مورد دیگری که مربوط به سال ۱۳۱۵ است، یکی از حجاج در حالی که تنها ده قدم از خیمه خود دور شده بود «ناگهان فریادش بلند شد که قَتَلُونی».

حجاج هر یک حربه‌ای برداشته بدان سوی شتافتند. وقتی بالای سرش رسیدند، او را بی‌هوش یافتند. معلوم شد هرچه از لیره و پول به همراه داشته برده بودند. (۳) در گزارشی از سال ۱۳۳۱ آمده است: کاروان بزرگی که قصد حرکت از مدینه به مکه را داشت، در یک فرسنگی شهر ایستاد تا صبح حرکت کند. اما شب هنگام که «ظلمت افق را فرو گرفت، دزدانِ حوالی، بنای آدم‌کشی و غارتگری گذاشتند و جماعتی حفظه و حرسه اطراف حاج فریاد الحفاظ و بَرّه، بَرّه بلند کردند و تا به صبح از تشویش و قال و قیل خواب درستی نرفتیم.» فردا نیز حرکت نشد وشب بعد هم «مثل شب گذشته مشغول به مدافعه با اشرار شدند». (۴) معلوم شد قبیله‌ای که سر راه است پول می‌خواهد. مذاکرات به جایی نرسید. و در نهایت کاروان بدون مصالحه حرکت کرد؛ اما آن قدر اوضاع خطرناک بود که حجاج نتوانستند برای محرم شدن به مسجد شجره بروند و از برابر آن محرم شدند. با این حال، یک مرتبه «صدای گلوله و تفنگ از عقب قافله بلند شد و آتش حرب و فتنه مشتعل گردید. حجاج مُحْرِم برهنه بیچاره سوار بر شترها روی به راه نهادند ... رفته رفته از اطراف کوه‌ها گلوله باریدن گرفت. قافله حاج هدف

۱- نایب الصدر، ص ۲۰۶، و بنگرید ص ۲۱۰

۲- سفرنامه عتبات ومکه، ص ۱۷۷

۳- کازرونی، صص ۳۷۱ و ۳۷۲

۴- میرزاعلی اصفهانی، ص ۱۹۲

ص: ۳۵

رصاص جفا کردند. شترها رمیدند.

کجاوه‌ها زمین خورد. جمّال های خبیث چون بازار را آشفته دیدند و آب گل آلود، مشغول نهب وصید ماهی شدند ...

جمعیت دزدها زیاد شد، از سه طرف باران گلوله باریدن گرفت ... زن‌های مجلّله با لباس احرام پای برهنه از هراس جان، هر یک به سمتی می‌دویدند ... فی الحقیقه قیامتی برپا شد.» ماجرا واقعا خواندنی است. (۱) عاقبت کاروان به مدینه برگشت، اما زمانی که «جمعی هدف گلوله مجروح و چند نفری مقتول شده.

آن قدرها لیره و بارها و قره‌پوک‌ها و براتها و زرها و زیورها و قالیچه‌ها رفت که قلم نوشتن آن را طاقت ندارد.»، «همین که حجاج جمع شدند، صدای ضجّه و گریه بلند شد، مسلمان نشنود، کافر نبیند!» (۲) البته، چنین واقعه هولناکی، هر ساله رخ نمی‌داد و به نوشته گزارشگر آن «این حادثات از لوازم لاینفک سفر حجاز نیست، فقط قضیه شخصیه و اتفاق غیرمترقّبی بود، کسانی که سی و شش سفر مشرّف شده بودند از عدول، گفتند تاکنون چنین وقعه ندیده و نشنیده بودیم». (۳) پیش از این گذشت که در طول سفر در حد محدود این قبیل راهزنی‌ها وجود داشته است.

نویسنده این سفرنامه، شرحی از این بدبختی نوشته و در نهایت می‌افزاید:

«این است حال ایرانی بیچاره در یک فرسخی مدینه طیّبه، مرکز حکومت با وجودی که مبلغی خطیر به رسم خاوه مثل جزیه از نوع ایرانی بخصوص می گیرند.» (۴) بدین ترتیب زمانی که یک کاروان از مکه به سمت مدینه یا به عکس به راه می‌افتاد، می‌بایست هر لحظه منتظر حملات اعراب بدوی می‌بود. کمترین شکل حمله، دزدی‌های نامرئی بود که در نیمه‌های شب صورت می گرفت و اعراب، با نزدیک شدن به کاروان، به آرامی و بی‌سر و صدا، اموال مردم را غارت می کردند. گاه چنان بر سر حاجِ دور شده از کاروان می‌زدند که او را بی هوش کرده، اموالش را غارت می کردند و پس از آن کسان آن شخص، او را دریافته به همین که سالم بود، راضی و خشنود بودند. (۵) اما صورت پرهزینه این قبیل دزدی‌ها، حملات دسته جمعی دزدان به کاروان بود که با تیر و تفنگ صورت می گرفت و معمولًا کشته‌هایی نیز به

۱- میرزا علی اصفهانی، ص ۱۹۵- ۱۹۳

۲- میرزاعلی اصفهانی، ص ۱۹۶

۳- سفرنامه میرزاعلی اصفهانی، ص ۲۰۲

۴- میرزا علی اصفهانی، ص ۱۹۹

۵- امین الدوله، ص ۲۸۷- ۲۸۸

ص: ۳۶

همراه داشت. یک بار که اشرار اعرابی به کاروانی حمله کردند «شصت- هفتاد نفر جمّال، همگی با خنجرها و آلات و ادوات حرب جلوگیری کرده، تیر و تفنگ چند رد و بدل و مخاصمه و مدافعه کاملی شد.» (۱) همین شتربانان که آنان را جمّال می‌گفتند، گاه خود مهم‌ترین دشواری بودند و به انواع و اقسام بهانه، پول اضافی از حجاج دریافت می‌کردند و کسی هم جرأت مخالفت با آنان را نداشت. (۲) یک راه دزدی آن بود که افسار شتر را از «قطار گسیخته»، شتر را به کناری برده به «دست آویز اصلاح شکدف» اموال آن را می‌بردند. (۳) به هر روی دشواری‌های راه و ترس و دلهره حجاج به قدری بود که بلااستثنا وقتی به مقصد می‌رسیدند، از این که «از وحشت و زحمت این منازل خطرناک جان و مال به سلامت» برده‌اند، شکرگزار بودند. (۴) حجاج به خاطر همین وضعیت خطرناک راه، مجبور بودند در شب کشیک بدهند، چرا که «در تمام منازل راه مدینه دزد و حرامی» فراوان بود. (۵) با این حال، اتفاق می‌افتاد که «از چهار طرف صدای دزد، دزد» در می‌گرفت و بعد معلوم می‌شد که «در بین راه، خورجین پسر حاج عبدالهادی استرآبادی که در بغداد تجارت دارد، از زیر پایش بریده با بقچه رختش بردند.» راوی که یک زن زائر است، می‌افزاید: این «حرکات بسیار شبیه‌است به‌مثال حسین کُرد که در کتاب‌ها نقل می‌کنند.» (۶) در این میان، شب‌هایی که مهتاب بود، به دلیل قابلیت مراقبت، کمتر این قبیل اتفاقات می‌افتاد. (۷) گاه این خطر به حدی بود که زائرانی که ابتدا حج را به جای آورده و سپس قصد رفتن به مدینه را داشتند، از رفتن منصرف می‌شدند. آنان به اجبار، نایبی از شیعیان مدینه می‌گرفتند تا برای آنها در مدینه زیارت کند. (۸) در واقع، شریف مکه نیز نمی‌توانست کاری بکند و به همین دلیل، اعلام می‌کرد که راه ناامن است و او مسؤولیتی ندارد. اگر علما در حج حاضر بودند، اعلام می‌کردند که رفتن به مدینه صلاح نیست. (۹) حتی شریف مکه به امین‌الدوله توصیه کرد که راه مدینه به ینبع خطرناک بوده چرا که «هوس اعراب صحرایی در ایجاد مشکلات و سلب امنیت پایان ندارد.» (۱۰) البته وقتی وی به مدینه رسید، شیوخ راه ینبع، ناصر و شاهر و شاکر نزد وی «آمدند

۱- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۸۱

۲- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۸۲

۳- نایب الصدر، ص ۱۴۴

۴- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۸۳

۵- کازرونی، ص ۳۷۱

۶- دختر فرهاد میرزا، ص ۲۹۱

۷- فرهاد میرزا، ص ۱۶۲

۸- جزائری، ص ۶۲

۹- جزائری، ص ۶۱- ۶۲

۱۰- امین الدوله، ص ۲۱۵

ص: ۳۷

و در بـاب آن راه و امنیت و سـلامت آن سـمت گفتگوها» کردنـد. (۱) اینان آمـده بودنـد تا امین الـدوله را قانع کننـد تا از راه ینبع بازگردد. (۲) مصـیبت تنهـا در راه جبـل و یا مسیر مکه به مـدینه نبود، بلکه در فاصـله کوتاه جـده تا مکه نیز اعراب غارتگر حضور داشـتند. مخبرالسـلطنه می‌نویسـد که تاکتیک آنها این است که از یک سو تیرانـدازی می‌کننـد و وقتی قافله درهم شـد، می‌ریزنـد و می‌برنـد. «اگر کسـی دفـاع کرد، خنجر در سـینه‌اش می‌خلـد. زنی ترک مجروح شـد و مردی مقتـول.» این در حـالی است که طول کاروان هزار ذرع بوده است. (۳) در این مسیر در فواصل اندکی قراولخانه بوده و به مقدار هر دو فرسنگی، یک قلعه با شماری نیرو حضور داشـته و ابتـدا و انتهای کاروان مراقبت می‌شده است. (۴) دزدی شامل حال صـحرای منا هم می‌شـد. امین‌الدوله دو بزغاله را که برای کشـتن آورده بودنـد، از رأفت در پشت چـادر نگه داشـته گفت برای آنان علف فراهم کننـد. «هنوز علف نرسـیده، عرب‌ها یکی را دزدیدنـد و دیگری در فراق رفیـق خـود نالان بـود کـه بـه جزئی غفلـت آن هم به سـرقت رفت.» (۵) این دزدی شـکل‌های دیگری هم داشت.

جمّالی قول دادن شتر داده پولی توسط دلال گرفته و صـبح روزی که حجاج از مکه عازم مـدینه شدنـد، نه از شتربان خبری هست و نه شتر. (۶) مالیات راه و تذکره

یـک زائر، از هر مرزی که عبور می‌کرد، وقتی وارد حجـاز می‌شـد، لزومـاً بایـد پولی بابت تـذکره به دولت متبوع خود و پولی بابت اخـوه به اعراب سـر راه و پـولی برای شـریف و والی که البته غیر مسـتقیم توسـط حمله‌دار صـورت می‌گرفت، بـپردازد. این افزون بر گمرک یا بهانه‌های دیگری است که وسیله‌ای برای گرفتن پول از زائران می‌باشد.

در تمام سـفرنامه‌های موجود به این قبیل پرداخت‌ها به طور مکرر اشاره و از آنها گله شـده است. حتی ثروتمنـدی چون ظهیرالملک هم از این مسأله نالیده، می‌نویسد:

«پول است که به انواع و اقسام مختلف متصل باید داد. یک نفر حاجی ...

حساب نمود از ورود به خانقین تا مکه متبرکه هر یک تذکره مبلغ بیست و پنج تومانِ ایران تمام می‌شود.» (۷)

۱- امین الدوله، ص ۲۵۱

۲- امین الدوله، ص ۲۵۸

۳- مخبرالسلطنه، ص ۲۴۷

۴- میرزا داود، ص ۹۱ و ۹۲

۵- امین الدوله، ص ۱۸۹

۶- امین الدوله، ص ۲۱۷

۷- ظهیرالملک، ص ۲۵۵

ص: ۳۸

نایب الصدر در سال ۱۳۰۵ از انواع پول‌هایی که به هر دلیل در جده از مسافران تازه از راه رسیده گرفته می‌شود، سخن گفته است. (۱) همو از شراکت ویس قونسول ایران در جده با جمال و شریف و مطوف و مخرج و حمله دار سخن گفته و این که «چون همگی شریک شده‌اند، حُجّاج ایرانی ممتنع است از کید حَجّاج جان سالم» بدر برند. (۲) وی به قدری از هماهنگی آنان در شگفت شده که می‌نویسد: «گویا- همه آنها- در رکن حجرالأسود معاهده بسته‌اند که بدون اطلاع و صلاح‌دید یکدیگر هیچ کاری در معنا نکنند.» (۳) کازرونی در سال ۱۳۱۵ فهرستی از پولهای متعددی که در وقت ورود به جده تا رفتن به مکه داده، ارائه کرده و به قول خودش پنج‌گونه ظلم را برشمرده است.

اولًا کرایه قایق که آنان را از کشتی به ساحل آورده نصف مجیدی؛ یعنی پانصد دینار ایرانی گرفته‌اند. ثانیاً به عنوان عبور از گمرک هر نفری نیم مجیدی داده و برگه عبور می‌داده‌اند. در مرحله بعد تذکره بوشهر را گرفته دو مجیدی و نیم، بابت تذکره ایرانی گرفته‌اند. کرایه شتر نیز که سر جای خود، علاوه بر آن ریال فرنگ را نیز با ارزش کمتری برداشته‌اند. (۴) بسیاری از رؤسای قبایل و طوایف میانه راه نیز، مبلغی از کاروان‌ها می‌گیرند.

این مبلغی است که آنان در قبال حمله نکردن به کاروان و احیاناً تعهد برای جلوگیری سایر بدویان و غارتیان به کاروان، از حاجیان دریافت می‌کنند. (۵) پولی که حاجی به حمله‌دار می‌دهد، به عنوان کرایه و خاوه برای رؤسای قبایل و احیاناً حقی برای خود اوست. اما به نوشته فراهانی، از این پول باید سهمی به شریف، پاشا، رییس قافله، مطوّف، مخرج- کسی که هزینه کرایه را معین کرده و از هر کشوری شخصی را شریف برای این کار در نظر می‌گیرد- قونسول و دیگر فضول‌های قافله برسد. طبعاً «همه اینها را روی کرایه می‌اندازند و کرایه خیلی گزاف می‌شود.» (۶) در مسیر جبل، رؤسای طوایف و قبایل آن ناحیه که قدرت بیشتری داشته وامارتی بهم زده بودند، مبالغی را به عنوان اخوه می‌گرفتند. بر اساس گزارش محمد ولی میرزا از سال ۱۲۶۰ در این راه، امیر عبداللّٰه به این شرح، اخوه از حجاج دریافت می‌کرده است: از مرد عجم دو غازی، از مرد عرب یک غازی.

۱- نایب الصدر، ص ۱۳۰

۲- نایب الصدر، ص ۱۴۱

۳- نایب الصدر، ص ۱۶۹

۴- کازرونی، ص ۳۵۵

۵- نک: بزم غریب، ص ۷۷۸

۶- فراهانی، ص ۲۱۳

ص: ۳۹

از زن عرب نصف غازی و از زن عجم یک غازی. از هندی و درویش هیچ نمی‌گیرند. غازی هم چهارهزار و دویست و پنجاه دینار است. (۱) گفتنی است که همیشه در میان حجاج، افراد درویش و فقیری هم بودنـد که پولی در بساط نداشـتند و کسـی هم از آنان انتظاری نـداشت. فراهانی نوشـته است که در میان سه هزار و انـدی حاج ایرانی «قریب هفتصـد از این حجاج، حجه فروش و عکام و درویش و فقرا بودند که منفعتی از آنان به هیچ کس نمی‌رسـید. و دو هزار و کسـری حاجی بودند.» این تازه در شـرایطی بود که به نظر وی «حجاج ایران بالنسبه به سایر حجاج از جهت مخارج و اسباب منزل و چادر و غیره منظم‌تر و بهتر بودند.» (۲) امین الدوله نیز اشاره به آنها دارد که در سوئز از او هزینه کشتی را می‌خواسته‌اند و پانزده نفر می‌شده‌اند. (۳) اداره امور حج

سرپرستی حجاج عجم

بحث امیری حـاج از زمـان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آغـاز شـده و پس از آن، هر سـاله دسـتگاه خلافت شخصـی را به عنوان امیرالحاج انتخاب می‌کرد و مسؤولیت اداره امور حج را به وی می‌سپرد. این وضـعیت تا زمانی بود که دنیای اسـلام به لحاظ مذهبی و سیاسـی، به چنـد پـاره تقسـیم نگردیـده بود. از زمانی که دولت‌های مسـتقلی در نواحی مختلف شـکل گرفت، رقابت بر سـر اداره حرمین شـریفین آغاز شـد و به ویژه در امر امارت حج که سـروکارش با مکه و مدینه؛ دو شـهر مقدس برای همه مسـلمانان بود، این رقابت خود را نشان می‌داد؛ به طوری که دولت هر منطقه برای حجاج خود امیرالحاجی انتخاب می‌کرد. این کار، در اوایل پسـندیده نبود، امـا از پس از انحلال خلافت عباسـی، رواج بیشتری گرفت. در این میـان، برای شـیعیان عجم نیز امیری از سوی حکـام ایرانی انتخاب و فرسـتاده می‌شد. طبعاً وظیفه وی حفظ منافع حجاج ایرانی بود که در قرون هفتم هجری تا پیش از روی کار آمدن صـفویه در آغـاز قرن دهـم، به عنـوان حجـاج «عراق عجم» شـناخته می‌شدنـد. (۴) انـدکی پیش از صـفوی، شـاعری در وصـف امیر حـاج و همکاری او با دزدان راه می‌گوید:

۱- محمد ولی میرزا، ص ۲۳۸

۲- فراهانی، ص ۱۷۰

۳- امین الدوله، ص ۱۴۶

۴- در این باره نک: احکام و فرامین حج از روزگار ایلخانان، مقالات تاریخی، دفتر ششم، ۱۶۹- ۱۵۱

ص: ۴۰

هست میرحاج با دزدان یکی می‌رباید زر ز دزدان بی‌شکی

گوید او با میر دزدان بی‌خبر بند کن بر قافله راه و گذر

بسته شد چون ره بر این مظلوم چند در میانه قصه صلح او فگند

گیرد او از هر شتر مقدار زر می‌شود مجموع آن بی‌عد و مر

جمله را در کیسه خود می‌نهد اندکی زانها به دزدان می‌دهد (۱)

در دوره صفوی، ایرانیان همانند سایر مسلمانان به حج می‌رفتند، اما به دلیل تسلط دولت عثمانی بر حجاز و رقابت شدید این دولت با دولت صفوی، امکان هیچ گونه بروز و ظهوری برای حجاج ایرانی نبوده است. طبعاً دولت‌عثمانی تحمل وجود یک امیر الحاج برای حجاج عجم را نداشته و به شکل‌های‌مختلف در پی بی‌اعتبار کردن ایران و دولت صفوی بوده است. با این حال، دردوره‌هایی که صلح میان دو دولت بود والبته این دوره‌ها اندک اندک طولانی‌نیزشد، کسانی از درباریان نیز به حج می‌رفتند و طبعاً وجود این قبیل اعیان واشراف می‌توانست به نوعی در کار اداره حج ایرانیان مؤثر باشد.

در سال ۹۷۶ یکی از شخصیت‌های برجسته دولت صفوی با نام «معصوم بیگ» صفوی که «مدت چهار سال امیر دیوان و شانزده سال وکالت» شاه طهماسب را داشت، عازم سفر حج شد.

زمانی که وارد حجاز گردید و مُحْرم شد، در روز پنجشنبه ششم ذی حجه در منزلی در نزدیکی مکه موسوم به «وادی فاطمه» مورد حمله اعراب بدوی قرار گرفت و کشته شد. در این واقعه، فرزندش خان میرزا و رفقای دیگر او از جمله بشارت بیگ ترکمان نیز کشته شدند و در همان موضع مدفون گشتند. دولت عثمانی با فرستادن نماینده‌ای به پایتخت صفوی، از این جریان عذر خواهی کرد، اما به هر روی، تحمل آن برای دولت ایران دشوار بود. تحمل این واقعه برای عامه مردم ایران نیز سخت بود و محتشم کاشانی اشعاری در وصف این حادثه سروده، آن را کربلای دیگری دانست. (۲) در اواخر دوره صفوی آمد و شد درباریان؛ از جمله خواجگان معتبر دربار صفوی به حج، رو به فزونی گذاشت، اما با این حال خبری از این که سازماندهی خاصی برای اداره امور ایرانی‌ها بوده، گزارش نشده است. تنها یک زائر، چند

۱- سفرنامه منظوم حج، ص ۹۳ و ۹۴

۲- خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۵۵۹ و ۵۶۰

ص: ۴۱

بار از تعبیر «عجم آقاسی» یاد کرده که به نظر می‌رسد مقصود سرپرست حجاج ایرانی بوده است. از جمله، در شرح رخدادهایی که در طول حرکت کاروان حج می گوید:

به روز دیگرم کردند آگاه عجم آقاسی اینک آمد از راه

و در جای دیگر می گوید:

روان بودی عجم آقاسی از پس که آسیبی به مردی ناید از کس

و باز در شرح برخورد حرامیان با کاروان و درخواست پول از ناحیه آنان و مخالفت حجاج می گوید:

عجم آقاسیِ ما هم برآشفت سخن را تند با آن ناکسان گفت

به طول آخر کشید آن گفتگوها به یکدیگر تُرُش کردند روها

کشیدند از کمر شمشیرها را رها کردند از زه تیرها را (۱)

طبیعی است در هشتاد سال فترت میان صفوی و قاجاری نیز این وضعیت ادامه داشته و حتی در چند دهه نخست قاجاری نیز خبری از وجود امیرالحاج نرسیده است. آنچه نقل شده این است که در آن دوره، به‌طور پراکنده، گاه کسانی از شخصیت‌های برجسته ایرانی و یا چهره‌هایی از سادات معتبر مکه یا مدینه، به نوعی کارهای مربوط به حجاج ایرانی را انجام می‌داده‌اند. این حرکتی است که به تدریج تقویت گردیده و در نیمه دوم دوره قاجاری، با وجود قونسولگری ایران در جده و وجود نمایندگانی در مکه و مدینه، شکل بهتری پیدا کرد.

به هر روی، یکی از نخستین گزارش‌ها، مطلبی است که بروجردی در سال ۱۲۶۱ گفته است. وی در آنجا مطلبی را از «جناب حاج سید حسین ناصر اصفهانی ساکن تبریز که در آن سال امیر حاج عجم بود و از طریق شام آمده بود ...» نقل کرده، (۲) که به کار بردن تعبیر امیر حاج عجم در آن جالب توجه است.

همو از «حاج سید موسی» نامی یاد می کند که اهل زیرای دشتستان فارس و در جدّه مقیم بوده؛ «سیدی عزیز و معمّر و به غیرت و عصبیّت سمر است و به وکالت عجم موصوف و مشتهر. الحق به قدر قوّه ساعی است و این گلّه بی شبان- یعنی بدون امیرالحاج- یعنی حجاج بی نام و نشان ایران را راعی. هر سال به اتفاق حجاج به مکه می‌رود و از

۱- سفرنامه منظوم حج، صص ۴۵، ۴۷ و ۵۰

۲- بزم غریب، ص ۷۷۲

ص: ۴۲

وجودش دفع ضرّ از سیم و زر به جهت حجاج حاصل می‌شود؛ ولی چون از سلطان عجم به فرمایشی و نگارشی و سفارشی کما ینبغی سرافرازی ندارد، چنانچه باید و شاید از عهده بر نمی‌آید.» (۱) این به صراحت نشان می‌دهد که امیرالحاجی در کار نبوده است.

اعتماد السلطنه در سال ۱۲۶۳ نوشته است که حجاج ایرانی- همانند سایر حجاج- که از طریق شام به حج می‌آیند، امیرالحاج‌شان همان پاشایی است که از طرف دولت عثمانی به عنوان امیرالحاج انتخاب شده است: «جمیع اختیار همه حاج رومی و ایرانی و هندی و عرب و عجم با اوست». (۲) طبعاً حجاجی نیز که از راه جبل می‌رفتند، زیر نظر شخصی بودند که همراه آنان از سوی امیر جبل معین شده و وی مدافع آنان بود.

در این میان، درباریانی که هر ساله به حج می‌آمدند، در صورتی که میان آنان شخص مهم و معتبری بود، به‌طور غیر رسمی کارهای حجاج ایرانی را سر و سامان می‌داد. رفتن درباری‌ها به حج، مانند سایر مردم، امری عادی بود. (۳) برای نمونه حسام السلطنه، عموی ناصرالدین شاه که در سال ۱۲۹۷ به حج مشرف بوده، کار رتق و فتق امور حجاج ایرانی را انجام می‌داده است. همین طور، حضور محمد ولی میرزا در مراسم حج سال ۱۲۶۰ به همین شکل بوده است.

فرهاد میرزا نیز در سال ۱۲۹۲ نوشته است که «حساب کردیم ده نفر از اولاد خاقان مغفور- فتحعلی شاه- در قافله حج بودند. خداوند برکتی در نسل خاقان مغفور داده که برّ و بحر را فروگرفته‌اند!» (۴) البته حج رفتن شاهزادگان، به ویژه اعیان درباری، گاه پس از عزل آنان بوده و در اصل، فرصتی و بهانه‌ای برای استراحت یا گریز از فشار سیاسی و جز اینها بود. (۵) یک نمونه از این موارد، خود امین‌الدوله است که به خصوص از ناحیه صدر اعظم جدید امین‌السلطان تهدید می‌شد. (۶) وی یکی دو سال پس از معزولی خود از ریاست وزرایی در سال ۱۳۱۶، با استجازه از دربار به حج رفت و همه جا با احترام مواجه شد. او در این سفر با سیل محتاجانی از حجاج ایرانی که هنوز به حج نرسیده در شهر سوئز «تمنای کرایه کشتی الی جده می‌کردند ... لهجه کرمانشاهی و گیلانی وشیرازی و طهرانی

۱- بزم غریب، ص ۷۶۵

۲- اعتماد السلطنه، ص ۹۱

۳- نک نامه حاجی میرزا کوچک طبیب خاص شاهزاده عباس میرزا پس از بازگشت سفر حج به عباس میرزا: اسناد و فرامین منتشر نشده قاارى از دوران فتحعلی شاه، به کوشش محمدعلی کریم زاده، لندن، ۱۳۶۸، ص ۲۳۷

۴- فرهاد میرزا، ص ۲۰۷

۵- نک: تاریخ عضدی، ص ۱۱۸، ۱۳۰، عباسقلی میرزا حاکم کرمان که مدعی سلطنت شده و شکست خورده‌بود، پس از وساطتی که برای او صورت گرفت، در پاسخ قائم مقام که از وی پرسید: «مقصود و استدعای شما از خاک پای مبارک چیست» گفت: می‌خواهم در خانه خودم آسوده و محترم بمانم و تدارک سفر مکه کنم که موسم حج می‌باشد. اجازه فرمایند به مکه مشرف شوم. به وی اجازه چنین کاری داده شد جز آن که به بهانه همراهی، مأموران او را به اردبیل بردند. وی توانست از آنجا گریخته به روسیه رفته و از طریق اسلامبول به «زیارت مکه و مجاورت عتبات عالیات فایز» شود.

۶- افضل التواریخ، ص ۲۳۴، جناب امین‌الدوله پس از چندی توقف، عریضه‌ای به شخص همایون سلطنت- مظفرالدین شاه- نوشته، استیذان خواست که اجازه‌اش دهند تا به مکه معظمه رفته، چندی از شنیدن بعضی مقاولات موحشه آسوده باشد.

ص: ۴۳

و غیره بـه هم مخلـوط شـده از آه و زاری فروگـذار نکردنـد.» (۱) اینهـا در واقع، حجه‌خرانی بودنـد که «به گـدایی خـود را به مکه می‌رساننـد و آنجا به عکامی و نوکری و دزدی و جیب بری کار خود را می‌سازنـد!» (۲) البته آمـدن این قبیل شاهزادگان به حج که می‌توانسـتند نقش مؤثری در کاهش دشواری‌های زوّار ایرانی داشـته باشند، همیشگی نبود و به همین دلیل است که امین الدوله پس از شرحی که از نقش خود در حل دشواری زائران ایرانی دارد، می‌نویسد: «به خاطرم می‌گذرد، چه ضرر دارد هر سال حجاج ایرانی که می‌آیند یک نفر از معارف ما که عزیمت حج داشته باشد، از جانب دولت دخیل و کفیل امور یک مشت زوار ایران شود؛ عجزه و مساکین را نگـذارد در غربت بیچاره بمانند.» (۳) همان‌گونه که گـذشت، به مرور، مسؤولیت کار حجاج در مدینه و مکه به برخی از چهره‌های معروف از سادات آن نواحی واگـذار شـد. این مسأله به ویژه در مـدینه مطرح بود؛ زیرا در مکه کار اداره را حمله‌دار و مُطوّف انجام می‌داد.

بر اسـاس برخی از نقـل هـا، از میـان خـدّام برجسـته حرم نبوی در مـدینه، شخصـی وجود داشـته که مسؤول امور عجمان بوده است. بروجردی ضـمن سـتایش از این خـدام از شخصـی یـاد می‌کنـد که چنین وظیفه‌ای داشـته و در حـل مشـکلات شـیعیان عجم تلاش می‌کرده است: «حقیقتاً خـدّام با احترام حضـرت رحمهٔ للعالمین چنانچه عرض شد بالنسـبه رؤوف و مهربان و با غربا عطوف و خوش زبان و به اندک احسانی شاکر و قانع و به قلیل تعارفی شـرور و اشرار را از حجاج و زوار دافع. از آن جمله جناب حاج سید مصطفی است که از دولت روم و از جـانب شـیخ مصـطفی، شـیخ المعلّمین آن مرز و بوم، مباشـر امور عجم است، الحق مردی بسـیار با چم و خم، دهانی گرم دارد و زبانی نرم. بی‌شـمار؟؟؟ زیرک وزرنگ است ودرگذرانیـدن امور جمهور، پر حیله و نیرنگ. بسـی چاپلوس است و در فن اخـذ ومداخل از مرد و زن، سـلطانی با طبل و کوس؛ عجم را شـیخ المزوّرین، و در اصـلاح کار شـیعه با اهل سـنت و جماعت رییس المدبّرین و المزوّرین ...

انصاف این است و حقیقت چنین که وجودش بی نهایت ضرور و درکار است و شیعیان را به غایت مددکار و پرستار. (۴)

۱- امین الدوله، ص ۱۴۴

۲- امین الدوله، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

۳- امین الدوله، ص ۲۶۹

۴- بزم غریب، ص ۷۷۷

ص: ۴۴

این همان سید مصطفی است که در سال ۱۲۶۰ نیز چهارده غازی از محمدولی میرزا گرفته است تا او به آسانی بتواند به زیارت‌های خود در مسجد و بقیع برسد. (۱) فرهاد میرزا (سال ۱۲۹۲) هم نوشته است که «آقا سید حسن پسر آقامصطفی هم به استقبال آمده بود که حالا دلیل حجاج عجم است و سید صلاح را معزول کرده است.» (۲) فراهانی، در سال ۱۳۰۲ حکایتی را نقل کرده که از هر حیث تازه است: «شنیدیم سابقاً حجاج عجم و شیعه را در حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله به واسطه اخذ تنخواه اذیّت و بهانه جویی می‌کردند. ومرحوم میرزاحسین خان مشیرالدوله سپهسالار در سفری که به مکه رفت و سید مصطفی را چوب زد، قرار داد که هر حاجی عجم به جهت خدّام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مطوّفین آن آستان، یک ریال فرانسه که قریب شش هزار دینار ایران به مطوف عجم بدهد و آن مطوّف ما بین خدام تقسیم نماید و دیگر از هیچ جهت خدام متعرض حجاج عجم نشوند. و اینک همین رسم است و یکی یک ریال فرانسه به سید حسن مطوّف عجم که پسر سید مصطفی است می‌دهند و او ما بین خود و خدام قسمت می‌کند و ابداً کسی متعرض عجم نیست و در کمال آزادی هستند.

حتی اگر کسی بخواهد در نماز و وضو تقیه هم نکند، هیچ کس بحثی بر او نخواهد داشت.» (۳) از آنجا که دولت ایران در مدینه، قونسولی نداشته و حتی از عجم ها، کسی در این شهر اقامت نداشته است، «در فصل آمدن حجاج، اگر سؤال و جوابی حجاج عجم بهم برسانند، به همان سید حسن پسر سید مصطفی که مطوف عجم است، رجوع می‌شود.» (۴) امین الدوله در سال ۱۳۱۶ خبر از آمدن آقا سیدحسن دلیل ایرانیان نزد خود داده است. (۵) به تدریج قونسول ایران نقش فعال تری را در مکه و مدینه عهده‌دار شده است.

حمله‌دارها و مطوّف‌های حجاج عجم

زمانی که شخصی اراده سفر حج می‌کرد، ابتدا لازم بود تا همسفرهایی از اطرافیان و آشنایان خود داشته باشد.

انجام چنین سفر دشوار و درازی، بدون وجود آشنا و همسفر تا حدّی، کار محال به نظر می‌آمد. با این حال، برای انجام کارهای عمومی، کاری از آشنا و همسفر

۱- محمد ولی میرزا، ص ۲۴۹

۲- سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۱۶۹

۳- فراهانی، ص ۲۲۷

۴- فراهانی، ص ۲۳۷

۵- امین الدوله، ص ۲۴۹

ص: ۴۵

بر نمی‌آمد، بلکه لازم بود تا کاروانی تشکیل شود و این کاروان سرپرست یا سرپرست‌هایی داشته باشد که با تجربه‌ای که دارند، کارهای حجاج را در طول راه سر و سامان دهند.

بدین ترتیب حج، صرف نظر از امیرالحاج- که پس از این در باره او سخن خواهیم گفت- دو نوع کارگزار داشت؛ ۱- «حمله‌دار» و آن از محلی که حجاج عازم می‌شدند، کار حاجیان را سامان می‌داد و آنان را در رفت و برگشت همراهی می‌کرد. ۲- «مُطوّف» که در مکه مستقر بود و کار اداره آمد و شد و اعمال حجاج را در مکه انجام می‌داد. در مدینه نیز «مزوّر» وجود داشت که راهنمای زائران برای زیارت بود و برای آنها زیارت نامه می‌خواند و آنان را به زیارت اماکن مختلف راهنمایی می‌کرد. (۱) کار مطوّفی و حمله‌داری تا به امروز برقرار مانده است. طبعاً میان حمله‌دارها و مُطوّف‌ها ارتباطی هم برقرار بوده و مطوف‌ها با ایجاد ارتباط با این گروه، سعی می‌کردند حاجیان بیشتری را برای خود داشته باشند. این مسأله به حدی بود که مطوف نیز به راه افتاده در شهرهای مهم رفت و شد داشته و در تماسی که با حمله‌داران داشت، سعی می‌کرد حاجیان بیشتری را به خود اختصاص دهد.

حرکت به سمت مکه از هر نقطه‌ای در قالب کاروان صورت می‌گرفت و ممکن بود که در یک کاروان، چند حمله‌دار باشند که کار هدایت گروهی از حجاج را برعهده بگیرند. عنوان حمله‌دار از همان محمل گرفته شده که نام کاروان‌های بزرگ حجاج مصر یا شام و جَبَل بوده و حجاج آن نواحی، به صورت منظم همراه محمل (۲) خود به حج می‌آمده‌اند. به نوشته مخبرالسلطنه، محمل شامی را محمل عایشه و محمل مصری را محمل منسوب به فاطمه علیها السلام می‌کنند. (۳) در برخی منابع این محمل را محمل رسول صلی الله علیه و آله می‌نامند. (۴) در فارسی رییس قافله را حمله‌دار می‌نامند، کسی که همه حجاج به ضرورت ریاست او را پذیرفته و تحت هدایت او که لزوماً باید شخص مجرّبی هم باشد، به سفر حج مشرف می‌شدند.

زمانی که محمدولی میرزا در سال ۱۲۶۰ از نحوه حرکت کاروان یاد می‌کند، تصریح دارد که «هر حمله‌داری را با حاجش طلبیدند و سیاهه کردند» و بعد حرکت کردند. (۵) طبعاً حمله‌داران ایرانی

۱- امین الدوله، ص ۲۴۹

۲- برخی از مورخان آغاز ارسال محمل به حج را سال ۶۴۵ دانسته‌اند. در این سال، شجرة الدر، ملکه مصردر هودجی بزرگ به حج آمد و پس از آن بود که این هودج بزرگ که عنوان محمل را یافت، هر سال، پیشاپیش حجاج مصری حرکت داده می‌شد. نظر دیگر آن است که محمل از پیش از اسلام، به شتری گفته می‌شده است که هدایای کعبه را بر روی آن می‌گذاشتند و به مکه می‌آوردند. سنت ارسال محمل تا سال ۱۲۴۳ یعنی آغاز سلطنت ملک عبدالعزیز ادامه داشته و از این سال به بعد تعطیل شده است. در واقع، در گذشته چهار محمل وجود داشته است: محمل عراقی، یمنی، شامی و مصری. ارسال دو محمل نخست، از زمانی دراز تعطیل شده است. محمل شامی نیز در سال ۱۳۳۰ تعطیل شده- احتمالًا به مناسبت استفاده از قطار دمشق- مدینه یا به اصطلاح شُمَنْدُفِر- و محمل مصری هم آخرین بار در سال ۱۳۴۳ به حجاز آمد و پس از آن تعطیل گردید.

گفتنی‌است که محمل عراقی، ازآنِ ایلخانان مغول بوده که نخستین بار به صورت بسیار باشکوهی توسط ابوسعید فرزند سلطان محمد خدابنده به مکه آمده‌است. برای آگاهی دراین باره واطلاعات مفصّل دیگر و نیز تصویرهایی از محمل مصری و شامی، نک: التاریخ القویم لمکة و بیت اللّه الکریم، ج ۵، صص ۳۹۱- ۳۷۸

۳- مخبرالسلطنه، ص ۲۵۴. وی اشاره می‌کند که محمل منسوب به عایشه از همان جنگ جمل گرفته شده‌است. همان، ص ۲۵۵ در باره محمل فاطمه س بنگرید: سفرنامه یکی از درباریان، نسخه خطی کتابخانه ملی.

۴- فراهانی، ص ۲۰۶. خود این محمل‌ها آداب و رسوم ویژه‌ای در هر نقطه از ورود و خروج به شـهر گرفته تا عرفات و مشعر و منی داشته‌اند. برای نمونه بنگرید: میرزا داود، ص ۱۰۹- ۱۱۰

۵- محمد ولی میرزا، ص ۲۳۸

ص: ۴۶

جدای از رییس محمل بزرگ شامی یا مصری بوده و حجاج ایرانی از هر مسیر که می‌رفتند، زیر نظر رییس آن محمل در می‌آمدند. در مسیر شام تحت نظر پاشای تعیین شده از سوی دولت عثمانی بوده و در راه جبل، در کاروان بزرگ امیر جبل به سمت حجاز می‌رفتند.

به هر روی حمله‌دار به نوعی سامان‌ده کار حجاج از رفت و آمد در سفر طولانی حج بود و برای این کار خود مبلغی از حجاج می‌گرفت. وی در ضمن، رابط میان شریف مکه و حجاج نیز بوده و لزوماً می‌بایست پولی هم برای شریف از حجاج بگیرد؛ در غیر این صورت، خودش گرفتار مشکل می‌شد. در سال ۱۳۲۲ شریف مکه همه حمله‌دارهای ایرانی را که زائر از راه جبل می‌بردند، زندانی کرد تا آنان را تحت فشار گذاشته وادار کند تا مبلغی از حاجیان بگیرند.

میرزا داود می‌نویسد: روزی خبر آوردند که همه حمله‌دارها را که بیست و پنج نفر هستند؛ یعنی حمله‌دارهای جَبَلی که حاج ایران را می‌بردند، شریف محبوس کرده است، که از آن جمله حاجی‌قاسم است.

میرزا اسداللّه خان را فرستادم نزد جناب قونسول، که حاجی قاسم نوکر حقیر است، هر چه باید بدهد بفرمایید که حقیر بدهم. او هم معقولیت کرده، فوری حاجی قاسم را مرخص کرده بود، ولی حمله دارهای دیگر را محبوس کرد، از هر حاجی یک لیره و کجاوه‌ای دو لیره گرفتند.» (۱) در منابع، معمولًا از روش حمله‌دارها انتقاد (۲) و گاه ستایش شده است.

در این میان کار «مطوّف» بیشتر رسیدگی به امور زائران در مکه و فراهم کردن امکان انجام اعمال در مسجدالحرام و مشاعر مقدّسه بود. یکی از مهم‌ترین وظایف آنها هدایت مذهبی حجاج در انجام اعمال واجب آنان بوده است، کاری که امروزه به عهده روحانیونی است که همراه کاروان‌ها به حج اعزام می‌شوند.

فراهانی در سال ۱۳۰۲ در باره مطوفین اطلاعات جالبی به دست داده است. به نوشته وی «در مکه قریب سی نفر مطوّف شیعه و سنی است که از جانب شریف مکّه معیّن و به منزله زیارت‌نامه خوان هستند و اغلب پدر بر پدر مطوّف بوده‌اند.» وی با اشاره به تلاش آنها پیش از ایام حج در رفتن به شهرهای مختلف و جلب مشتری، از پیوند آنها با حمله‌دارها سخن گفته و

۱- میرزا داود، ص ۱۳۹

۲- نجم الملک، ص ۱۸۳

ص: ۴۷

می‌نویسـد که آنهـا بـا دادن پول به حمله‌دارهـا، برای هر حـاجی یـک ریال فرانسه، از آنان می‌خواهنـد تا حاجیان بیشتری را به آنان بسپارند. حمله‌دار نیز بـا سـتایش از آن مطوّف، حجـاج را به سـمت وی هـدایت می‌کنـد. پس از آن در هر بنـدری که حجاج وارد می‌شونـد، نماینـده مطوّف نشسـته و حجاج را تحویل می‌گیرد. پس از آن کارهای حاجی با مطوّف است که بخشـی از درآمدش را هم به شرکای قافله؛ اعم از شریف مکه و پاشا و قونسول می‌دهد. (۱) نایب الصدر در سال ۱۳۰۵ اطلاعات قابل توجهی از مطوّف‌ها داده است. وی بـا اشاره به این که مطوف‌ها غالباً شـیعه هسـتند، فهرستی از اسامی مطوف‌هایی که مسؤول اداره حجاج ایرانی بوده و بر حسب مناطق جغرافیایی ایران تقسـیم کار کرده بودند، به دست داده است. «مطوّف شیرازی و هندی سید ابوالفضل، مطوّف یزدی و اصفهانی آقا شیخ حیدر، مرد خوبی است و متدیّن، برادر امّی سید ابوالفضل مطوّف مازندرانی‌ها و استرآبادی‌ها، سید حسین برادر مرحوم سـید منصور مطوّف کاشـانی و کرمـانی و ...» و به این ترتیب نـایب الصـدر نـام تمـامی مطوف‌هـایی که عمـدتا از اشـراف و سادات هسـتند و هر کـدام اختصاص به شـهری و منطقه‌ای از ایران دارنـد، یاد کرده که بسـیار جالب توجه است. (۲) همچنین نایب الصـدر از تلاـش های مشـیرالدوله سـپهسالار یاد کرده که در زمان سـفارتش- در اسـتانبول- در این قبیل امور حجاج «انتظام» ایجاد کرده و «کسـی مجبور نیست» که تحت نظـارت مطوف خاصـی در آیـد، بلکه «هر کس را بخواهـد اختیـار می‌نمایـد و مبلغ دو ریال فرنگسـاوی حق آنهاست که دلیل بایـد بشونـد برای تعلیم مواضع و مواقف؛ با کرایه مال و شـکدف با اطلاع اینها می‌شود.» (۳) امین الدوله در سال ۱۳۱۶ از این که کتاب مناسک شـیخ مرتضـی انصاری قدری پیچیده بوده و «از زبان ملایی و تعقیدات کذایی خارج نشده بوده» آن را نپسـندیده است و وقتی شـنیده است که «در ورود به جده یا مکه، مطوّف شـما را استقبال می‌کند. رموز کار همان است که در محـل او تلقین خواهـد کرد» آرام گرفته که نیـاز به کتاب مناسک نـدارد و مطوف همه کارها را انجام خواهـد داد. (۴) البته

۱- فراهانی، ص ۱۶۴- ۱۶۳

۲- نایب الصدر، ص ۱۳۹- ۱۳۸

۳- نایب الصدر، ص ۱۳۹

۴- امین الدوله، ص ۹۸

ص: ۴۸

نبودن عـالم و فقیه در کنـار زائران، حتی با وجود مطوف هم، می‌توانست مشـکل ساز باشـد؛ زیرا مسائلی خاص و به اصـطلاح فروع فقهی نادری پیش می‌آمد که کسی پاسخگوی آنها نبود و حاجی به زحمت می‌افتاد. (۱) مخبرالسلطنه در سال ۱۳۲۱ نوشته است: از وقتی کـه از اسـکندریه بـه طرف کانـال سـوئز حرکت کرده «حـاجی علی مطـوف» راهنمـای آنـان شـده است. (۲) وقـتی به جُحْفه رسیده‌اند «به دستور حاجی علی محرم» شده‌اند. (۳) طبیعی چنان بود که شیعیان عجم مطوف شیعه مذهب داشته باشند. دلیل آن هم این بود که کـار مطوف، فراهم کردن زمینه انجـام اعمـال حـج در مکه، عرفـات و منـا بود؛ چنانکه راهنمایی شـرعی حجاج را نیز بر عهده داشته (۴) و همراه زائر وارد حرم شـده در تمـام مراحل اعمال آنان را راهنمایی می کرد. (۵) طبعاً مطوف باید با احکام شرعی مربوط به شـیعیان آشـنا می‌بود تا حجاج شیعه او را به راهنمایی بپذیرند. در آن زمان، حتی اگر روحانی وعالم دین در کاروان بود، باز هم کار طواف و انجام اعمال، زیر نظر مطوف انجام می‌شد.

حسـام السـلطنه که همراه خود ملّاباقر واعظ معروف را- در سال ۱۲۹۷- به حـج برده بود، نوشـته است که اعمـال عمره تمتع خود را همراه شـیخ حسن مطوف بجای آورده است. (۶) کاروان‌هایی که روحانی داشـتند، مسائل را از آنان می‌پرسیدند. برخی نیز مناسک همراه داشـتند و مطابق آن رفتار می کردند. (۷) بروجردی می‌نویسـد: مطوّفین با احترام بیت الحرام، از شـیعه و اهل سـنت و جماعت جمعی هسـتند و بلاد اسـلام فی مابین ایشان منقسم است. سیدعباس رییس المطوفین، شیعه اثناعشریه است. (۸) جدای از حمله‌دار و مطوف، شـماری خـدمه کاروان نیز بودنـد که با نام‌های جمال و عکام کار هـدایت شترها را عهده‌دار بودند. جمال مسؤولیت شتر را داشته و عکام به عنوان خدمه بار و شتر، کار بستن بار شتر و مراقبت از حاجی را که سوار کجاوه یا شکدف بوده را بر عهده داشته و افسار شتر را در دست می گرفته است. (۹) جمال‌ها نوعا عرب بوده‌انـد اما کار عکامی را گاه خود ایرانی‌ها نیز بر عهده می گرفته‌اند. (۱۰)

۱- میرزا داود، ص ۹۶- ۹۵

۲- مخبرالسلطنه، ص ۲۴۴

۳- مخبرالسلطنه، ص ۲۴۵

۴- جزائری، ص ۴۹

۵- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۷۰- ۱۶۹

۶- حسام السلطنه، ص ۱۰۸

۷- نک: فرهاد میرزا، ص ۲۰۲- ۲۰۱

۸- بزم غریب، ص ۷۷۰

۹- اعتماد السلطنه، ص ۸۹

۱۰- امین الدوله، ص ۲۱۹، عکام دیگر حاجی محمدعلی طهرانی است که چندین سال به این فن شـریف پی سیر و سیاحت یثرب و حجاز است.

ص: ۴۹

وظایف و اقدامات قونسول ایران در جدّه

برای حل و فصل دشواری‌های ایرانی‌ها، به ویژه صدور تذکره ایرانی، نماینده‌ای از طرف دولت ایران و در واقع زیر مجموعه سفارت ایران در عثمانی، در شهر جده بوده که البته روشن نیست از چه زمانی در این شهر اقامت گزیده است. در این بندر، شماری تاجر ایرانی نیز زندگی می‌کردند، (۱) اما شمارشان آن اندازه نبوده است که به خاطر آنان ایران دفتر کنسولی در آنجا دایر کرده باشد. طبعاً ایجاد این دفتر، برای اداره کار حجاج بوده است.

فراهانی در سال ۱۳۰۲ از حضور تذکره‌خانه‌ای برای هر دولت در جده یاد کرده، از جمله دولت ایران، تا «مراقبت احوال حجاج خود را نماید که به او ظلمی نشود.» (۲) در این وقت، قونسول ایران حاجی میرزا حبیب اللّه بوده که به گفته فراهانی، مردی فرهنگی بوده و کتابی مفصل در احوال متمهدی سودان که صیت و صوتش آن زمان دنیا را پرکرده بود، نوشته بوده است. فراهانی خلاصه آن کتاب را در سفرنامه خود آورده است. (۳) این قونسول در برخی زمان ها به طور دائمی و گاه به صورت موقت در جده اقامت می‌گزیده است. در موارد موقت، سه ماه پیش از مراسم حج عازم این شهر می‌شده و پس از بازگشت حجاج، او نیز جده را ترک می‌کرده است. (۴) جدای از جده، در برخی از شهرهای مسیر نیز دست کم در برخی سال ها، قونسول‌هایی بوده‌اند که کار حجاج را رسیدگی می‌کرده‌اند.

اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۶۳ در باره حلب نوشته است که هجده قونسول در این شهر است و از جمله آنان محمد خان، مصلحت‌گزار ایران هم که مقیم اسلامبول است، یک تن یهودی حلبی! را، به جهت رسیدگی امور حاج، از جانب خود وکیل کرده» است! (۵) کنسولگری ایران در دمشق نیز همین وظیفه را عهده‌دار بوده تا کار تذکره ایرانیان را به انجام برساند.

نایب‌الصدر که در سال ۱۳۰۵ به سفر حج مشرف شده، آگاهی‌های مفصلی در باره قونسول ایران در جدّه و ظلم و بیداد دستگاه او به زائران ایرانی به دست داده است. به نوشته او یک مجیدی و نیم شهبندر ایران برای تذکره

۱- نایب الصدر، ص ۱۳۲، امین الدوله، ص ۱۵۸؛ و نک: میرزا داود، ص ۹۰

۲- فراهانی، ص ۱۵۹- ۱۵۸

۳- فراهانی، ص ۱۶۳- ۱۶۰

۴- فراهانی، ص ۱۶۸

۵- اعتماد السلطنه، ص ۱۳۷

ص: ۵۰

می‌گیرد. (۱) وی می‌افزاید: قونسول ایران «مرحوم حاجی محمدخان بوده، پس از او پسر او میرزا حسن‌خان است، ولی در بیروت می‌ماند.» بنابراین، «کارگزاری بندر جده و ینبع را ضمیمه بیروت نموده‌اند و سالی مبلغ هزار و پانصد لیرای عثمانی پیشکش یک شهبندری جده و ینبع را به جناب سفیر معین الملک- سفیر ایران در عثمانی- می‌دهند.» وی ادامه می‌دهد که البته این حضور تنها در موسم عبور حاج است و البته همه این کارها برای آن است که «مبادا یک نفر حاج از سمت ینبع یا جده و شامات سالم بگذرد!» (۲)

نایب الصدر همچنین از خرابکاری‌های دیگری که توسط قونسول ایران در جده رخ داده، سخن گفته، کارهای او را «موجب توهین دولت» می‌داند. البته مأموران گمرک جده نیز ید طولایی در دزدی از حجاج داشته‌اند. (۳) به نظر نایب الصدر، مشکل پیشکش فرستادن برای سفیر است که سبب می‌شود «هر شهبندری تبعه دولت را به اقسام مختلفه» بچاپد؛ چرا که «تا چنین ننماید، پیشکش را از کجا» بدهد؟ (۴) وی در جای دیگری هم به دزدی‌های ویس قونسول در جده اشاره کرده و این اقدامات را سبب ریخته شدن «آبروی دولت ایران» می‌داند. مشکل آنجاست که «ماهی چهارصد تومان قونسول خانه اسلامبول اجاره است که هر کس کارپرداز است پیشکش جناب معین الملک نمایند و محل آن تعدی به تبعه خودشان است». (۵) شگفت آن که، کسی که از طرف قونسول در جده بوده، یعنی حاجی میرزا علی خان، در پی آن بوده است تا رضایت نامه‌هایی از حجاج بگیرد که ثابت کند او با مردم خوب برخورد می‌کرده است. نایب الصدر که ویس قونسول یک مجیدی و نیم وی را، روز قبل به او برگردانده، از روی شرم به طور «مجبور» رضایت نامه‌ای نوشته است. (۶) دیگران نیز چنین نوشته‌ای را داده و تصریح کرده‌اند که «خداوند عالم است که شهادت زور بوده است». (۷) مطالبی که نایب الصدر در سفرنامه‌اش نوشته و در بمبئی چاپ شده، بعدها مورد مطالعه امین‌الدوله قرار گرفته و او در سفرنامه‌اش که گزارش سفر سال ۱۳۱۶ خود را در آن نوشته، به آنها استناد کرده است. وی از محسن خان مشیرالدوله سفیر ایران در عثمانی

۱- نایب الصدر، ص ۱۳۰

۲- نایب الصدر، ص ۱۳۳- ۱۳۲

۳- نایب الصدر، ص ۱۳۵، و نک: ص ۲۶۴- ۲۶۳

۴- نایب الصدر، ص ۱۳۶

۵- نایب الصدر، ص ۲۷۷

۶- نایب الصدر، ص ۱۳۷

۷- نایب الصدر، ص ۲۶۳

ص: ۵۱

می‌نالد- و البته از پیش با او اختلافاتی داشته است- و می‌نویسد: «از بدع موضوعه و جاریه در زمان مأموریت او به سفارت و اقامت استانبول، رسوماتی است که به عناوین مختلفه از حجاج ایرانی گرفته می‌شود و بیچاره ایرانیان در ممالک عثمانی از یهود ذلیل‌تر و خوارترند.» (۱) وی در جای دیگری هم که خود اسیر این قبیل اخاذی‌ها شده، باز بنای دشنام و سقط گویی گذاشته می‌نویسد:

«به حاجی محسن خان مشیرالدوله مؤسس این بدع که غارتگر زوار و حجاج ایرانی بوده است، لعنت کردم. هیچ قوم در یثرب و حجاز مثل ایرانی ذلیل و اسیر نیست و سبب این که، مأمورین ایران آنها را به ثمن بخس به عثمانی‌ها فروخته‌اند.» (۲)

امین الدوله در جای دیگر می‌نویسد: «باز به حاجی محسن خان مشیرالدوله لعنت کردم که در طول زمان مأموریت خود در دربار عثمانی به اصلاح حال تبعه خود نپرداخت، بلکه در ذلّت و زحمت ایرانی‌ها باعث شده است.» (۳) امین الدوله خبر داده است که قونسول جده میرزا مصطفی صفاء الممالک بوده که در ایام حج در مکه بوده و در نیمه راه جده به مکه، به استقبال امین‌الدوله آمده بوده است. (۴) ملاابراهیم کازرونی هم در سال ۱۳۱۵ نوشته است که «هرچه خواستند، یعنی قنسول عجم و عمال او، ظلم به حجاج کردند.» (۵) نیز گفته شده است که در سال ۱۳۱۷ مأمور قونسول‌خانه ایران در جده، نفری هشت روپیه معادل چهارتومان بابت دادن تذکره ایرانی به حجاجی که از راه جده وارد می‌شدند، دریافت می‌کرده است. (۶) میرزا داود در سال ۱۳۲۲ گزارش از ظلم و اجحاف مأموران قونسولگری ایران در جده داده است. وی می‌نویسد:

«رعیت روس و انگلیس و هر دولتی نفری دو قروش می‌دهند، رعیت ایران نفری هفت قروش و نیم باید بدهند!» (۷) شگفت آن که در بازگشت نیز باز اعلام شده بود که هر حاجی ایرانی می‌بایست دو لیره بپردازد.

میرزا داود می‌نویسد: روز دیگر حجاج همه در منزل حقیر جمع شدند، که چرا قونسول با ما چنین رفتار می‌کند، معلوم شد می‌خواهد از هر حاجی دو لیره

۱- امین الدوله، ص ۲۵۵

۲- امین الدوله، ص ۲۷۹

۳- امین الدوله، ص ۳۰۰

۴- امین الدوله، ص ۱۷۵

۵- کازرونی، ص ۳۵۵

۶- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۶۸

۷- میرزا داود، ص ۸۹

ص: ۵۲

گرفته و مرخص کند! حاج که از جده می‌خواستند بروند، هم مرخّص نمی کرد.

جمعی آمدنـد نزد حقیر شـکایت و گریـه کردنـد، کـه مـا چـه تقصـیری داریم، که رعیّت ایران شـده‌ایم؟ بخارایی‌هـا و تبعه روس و انگلیس رفتنـد، و ما رعیت ایران را محبوس کرده‌اند! رفتم عصـری بازدید جناب وکیل‌الدوله و به ایشان هم مطلب را گفتم. اول که خبر نداشتند، بعد از تحقیق معلوم شد که مردم راست می گویند، یک نفر آدم از طرف هر دوی ما فرستاده، بعضی پیغامات سخت به قونسول دادیم، آن وقت روز دیگر حاج جدّه را مرخص کرد، که در روز بیست و چهارم حرکت کرده، رفتند. مختصر این است که به واسطه وجود قونسول، بر تبعه ایران خیلی بد می گذرد.» (۱) در سال ۱۳۳۱ که اعراب بدوی در نزدیکی مدینه به کاروان ایرانی‌ها حمله کرده و پول و تـذکره و براوات آنها را برده بودنـد، وقتی حجاج به مکه آمدند، نماینده ایران بی‌توجه به این دشواری‌ها، برای مردم ایجاد مشکل کرده، از آنان «مطالبه تذکره و رسوم قول می کنند».

این در حالی است که «بیچاره‌ها متوقّع بودنـد که مأمور دولت متبوعه شان جدّ و جهدی در اسـتنقاذ و استرداد اموال منهوبه می‌نماید و سفارت مقیم باب عالی پروتست خواهد کرد و عن‌قریب تلافی می‌شود!» اما روشن است که این انتظار بیهوده بوده، گرچه به گفته این گزارشگر «آرزو بر جوانان عیب نیست». (۲) به هر روی، با پادرمیانی علما، نماینده «رسم تذکره را موقوف کرد». بعد هم توسط والی مکه تلاشهایی در جهت بازگرداندن بخشی از اموال غارت شده حجاج صورت گرفت.

وظیفه قونسول آن بود تا در وقت ورود درباریان و شاهزادگان، مراعات حال آنها را کرده کسانی را برای حمایت و نگهـداری آنان به همراه کاروان بفرستد.

زمانی که دختر فرهاد میرزا از مدینه به جده می‌آمده، «چهار فرسـنگ به شـهر مانده، قونسول اسـتقبال کرده، اصرار زیادی نموده که به قونسولخـانه» برود، امـا «چون عیال نداشـته است» به خانه او نرفته است. (۳) پس از عبور حجـاج از جـده، قونسول دفتر خود را به مکه انتقـال می‌داده و در ایـام عرفات و منا چادری در آنجا برپا می کرده است. در گزارشـی که از سال ۱۳۱۷ مانده، آمده است که در منا،

۱- میرزا داود، ص ۱۴۰

۲- میرزا علی اصفهانی، ص ۲۲۱

۳- دختر فرهاد میرزا، ص ۲۹۳

ص: ۵۳

چادری مخصوص قونسول ایران بوده است که یکی از اشراف ایرانی بـا نام ناصرالسـلطنه، که آن سال به حـج آمـده بوده، در آنجا اقامت داشته است. (۱) طبیعی است که هر سال، کسانی از درباریان به حـج می‌آمده‌انـد و با حضور آنها در اعمال حج، و نیز آمدن قونسول ایران در جـده، مشـکلات حجاج ایرانی رتق و فتق می‌شـده است. به طور معمول در ایام منا، شب ها جشن و سـرور و آتش بـازی بوده و در برابر چادر قونسول ایران نیز «تشـریفاتی از بابت چراغ و آتش بازی و فواکه و شـرینی و شـربت» وجود داشـته است. (۲) در گزارشی از سال ۱۳۳۱ آمده است که قونسول ایران در جده، در منا، چادر مخصوصی داشته و به نوعی حضور خود را نشان می‌داده است:

«امشـب بسـاط جشـن و آتش بـازی گسـترده برای تهنیـت عیـد سـعید، ادارات رسـمی از مرکز شـریف و والی و محملیـن تـا جنرال قونسولگری دولت علیّه ایران صدای شلیک توپ و ... بلند است. (۳) در سال ۱۲۹۷ که حسام‌السلطنه به حج آمده بود، در عرفات و سپس در منا قونسول ایران در جده «خیمه زده، بیرق شـیر و خورشـید دولتی را بر افراخته بود». در منا نیز قونسول ایران اسـباب آتش بـازی را فراهم کرده بود. (۴) فراهانی نوشـته است که شـنیدیم چنـد سال قبل که میرزا حسن‌خان قونسول جده و مکه بود، در شـب یازدهم آتش بازی خیلی مفصلی نمود. (۵) گفتنی است که حمله‌دارهای ایرانی در وقت اسـتقرار، برای تشخص خود از دیگران، از بیرق شـیر و خورشید استفاده می‌کرده‌اند. (۶) قونسول ایرانی مقیم در دمشق نیز کارهـای حجاج آن مسـیر را انجام می‌داده است. در سال ۱۲۹۲ که فرهاد میرزا به حـج آمـده، «شـکایت زیادی، حجاج قمی ومازنـدرانی بلکه همه از دست عباس قلی خان قونسول شام کردنـد که ما را تمام کرده است و به انواع مختلف چیز گرفته و عذرش این است که من مواجب از دولت ندارم و باید مخارج خود را از عجم درآورم.» (۷) محاکمه جالبی را هم مخبر السـلطنه از سال ۱۳۲۱ آورده که دو ایرانی نزد قونسول آمدنـد و گفتند که «از جـده به مکه، از ملل دیگر ۱۲ مجیـدی به شتری داده‌اند از ما ۱۵ مجیدی می‌خواهند». پس از مذاکره بسیار، روشن شد که باید ۱۷ مجیدی بدهند و محاکمه به این شکل

۱- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۷۳

۲- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۷۴؛ میرزا داود، ص ۱۱۶- ۱۱۵

۳- میرزا علی اصفهانی، ص ۲۲۱

۴- سفرنامه حسام السلطنه، ص ۱۲۳، ۱۲۰

۵- فراهانی، ص ۲۰۹

۶- امین الدوله، ص ۲۲۱

۷- فرهاد میرزا، ص ۱۹۰

ص: ۵۴

فیصله یافت. مبلغ یاد شده بین «صاحب شتر و شریف و قونسول اشرف بخش می‌شود». (۱)در برابر این قبیل نقل ها که همه حکایت از ظلم و ستم قونسول‌های ایرانی در جده دارد، نجم‌الملک در سال ۱۳۰۶ از یکی از خدمات حاجی میرزا حسن خان کارپرداز ایران در جده در آن سال یاد کرده است: «روزی یک نفر دهقان ایرانی، خواست به طواف بیت‌اللّه مشرّف شود، گیوه خود را با شال دستمال بر پشت پیچید و داخل مسجد شد. یکی از خواجه‌های حرم ملتفت شده، در حین طواف چند چماق سخت بر کتف او بنواخت، احدی از بستگان کارپرداز خانه ایران، واقعه را از دور دیده، به کارپرداز اطلاع داد. مشار الیه در صدد قصاص برآمد، به اذن جناب شریف و پاشای مکه، آن خواجه را در همان محل که چماق زده بود، به سیاست رسانیدند.» (۲) در مدینه منوره، قونسولی در کار نبوده و مزوّر عجم‌ها که سید حسن فرزند سید مصطفی بوده، کارهای آنان را حل و فصل می‌کرده است. فراهانی در سال ۱۳۰۲ با اشاره به این نکته می‌نویسد که البته در برخی از سال ها «از جانب قونسول جده، آدمی موقتا در مدینه می‌آید و هست تا حجاج از آنجا بروند. و در این سال، میرزاعلی خان نامی، ترک آذربایجانی، از جانب قونسول جده به مدینه آمده بود.» (۳)پی‌نوشتها:

۱- مخبرالسلطنه، ص ۲۵۸

۲- نجم الملک، ص ۱۸۲

۳- فراهانی، ص ۲۳۷

ص: ۵۵

ص: ۵۶

ص: ۵۷

ص: ۵۸

ص: ۵۹

ص: ۶۰

ص: ۶۱

اماکن و آثار

طرح جایگزین شود.

ص: ۶۲

حرم حضرت حمزه علیه السلام در بستر تاریخ

محمد صادق نجمی

قبر شـریف و حرم مطهّر حضرت حمزه، آن بزرگ مجاهد اسلام و عموی دلسوز رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از سال سوّم هجرت، که آن حضـرت به شـهادت رسـید، تا سال ۱۳۴۴ کـه گنبـد و بارگـاهش به وسـیله وهابیـان تخریب گردیـد، مراحلی را طی کرده و حوادثی را به خود دیـده است که از نظر فقهی و مـذهبی دارای نکاتی آموزنـده و از نظر تاریخی حاوی مطالب ارزنده و قابل توجّه است و ما در این بخش، مطالبی را به تناسبِ تاریخِ وقوع آنها، در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر حمزه علیه السلام

محدّثان و مورّخان نقل کرده‌اند که:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر سال به زیارت قبور شهدا می‌رفت و خطاب به آنان می‌گفت:

«السَّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّار» (۱)

در این بخش از نقل‌هـا این مطلب نیز اضـافه شـده است که: پس از رسول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله ابوبکر، عمر وعثمـان نیز قبر حمزه علیه السلام و شهدای احد را زیارت می‌کردند و معاویه نیز در سفر حجّ خود شهدای احد را زیارت نمود.

و این جمله نیز آمـده است که وقـتی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از فاصـله دور، قبور را مشاهـده می‌کرد، بـا صـدای بلنـد چنین می‌گفت: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ ...».

۱- ابن شبّه، تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۳۲؛ سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۲؛ ابن ابی‌الحدید، شرح‌نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۴۰؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۴۵

ص: ۶۳

سفارش امام صادق علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام در ضمن توصیه به زیارت مساجد و مشاهد مدینه منوّره، به معاویهٔ بن عمار می‌فرماید:

«لا تَدَعْ اتیان المشاهد ... وقبور الشهداء وبلغنا أنّ النبی صلی الله علیه و آله کان إذا أتی قبور الشهداء قال: «السَلَامُ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ» (۱)

زیات مشاهد و قبور شهدا (ی احد) را ترک نکن (زیرا) به ما نقل شده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به (زیارت) قبور شهدا می‌رفت می‌گفت: «السلام علیکم ...»

فاطمه زهرا علیها السلام و زیارت حضرت حمزه علیه السلام

مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بود و در این مدّت بشّاش و متبسّم دیده نشد و هر هفته دو بار؛ روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه به زیارت قبور شهدا می‌رفت و گاهی محلّ استقرار مشرکان در احد و همچنین جایگاه رسول خدا را به همراهانش معرفی می‌کرد»؛ «لَمْ تُرَ کاشرةً ولا ضاحکةً تأتی قبور الشهداء فی کلّ جمعة مرّتین؛ الإثنین والخمیس، فتقول: ههنا کان رسول اللّه وههنا کان المشرکون».

درباره زیارت و حضور حضرت زهرا در کنار قبر حمزه علیه السلام، در منابع شیعه واهل سنّت مطالب فراوانی نقل است؛ از جمله اینکه: «إنّ فاطمهٔ علیها السلام کانت تزور قبور الشهداء بین الیومین والثلاثهٔ وتدعو وتبکی حتّی ماتت». (۲)

زیارت حضرت حمزه علیه السلام از مستحبات مؤکّده است

بر اساس سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومان علیهم السلام، یکی از اعمال مستحب و بلکه یکی از مستحبات مؤکّد برای مسلمانان، زیارت قبر حضرت حمزه و دیگر شهدای احداست ودراین موضوع، فقهای شیعه و علمای اهل سنّت اتّفاق نظردارند وبهترین روززیارتی آن حضرت را روز دو شنبه و پنج‌شنبه دانسته‌اند. (۳) زیارت رجبیّه در کنار حرم حضرت حمزه

ابراهیم رفعت می‌گوید: از قرن‌های گذشته در میان مردم مدینه عادات و برنامه‌های مختلفی رواج داشته که یکی از آن مراسم و برنامه‌ها، اجتماع مردم این

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۶۱

۲- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۶۱؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷۹؛ واقدی به نقل از ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۴۰؛ سمهودی وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳ وج ۴۳، ص ۹۰ وج ۷۹، ص ۱۶۹ وج ۹۹، ص ۳۰؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۴

۳- علّامه امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۱۶۰

ص: ۶۴

افزون بر مردم مـدینه گروهی از اهالی مکّه و طائف و جدّه و رابغ و بادیه نشـینان که همه ساله برای زیارت رجبیه در مـدینه حاضـر می‌شوند- شـرکت می کنند و در این اجتماع قربانی های زیادی ذبح و به حاضرین اطعام و احسان می‌شود. (۱) ابوسفیان و قبر حمزه علیه السلام

ابن ابی‌الحدیـد می‌نویسـد: در دوران خلافت عثمان، ابوسـفیان از کنار قبر حضـرت حمزه گذر می کرد، وقتی چشـمش به قبر افتاد با پایش به قبر کوبید و خطاب به حضرت حمزه چنین گفت:

«یا أَبا عمارَهٔ، إنّ الأمر الذی اجتلدنا عَلَیهِ بِالسَّیف أَمْسی فِی یَدِ غِلْمانِنَا الْیَوْم یَتَلَعَّبُون بِهِ» (۲)

«ای ابـا عماره، (سـر از قبر بیرون آر و ببین) حکومتی که ما بر سـر آن با هم می‌جنگیـدیم چگونه ملعبه و بازیچه جوانان ما گردیـده است!»

و بدینگونه بار دیگر ابوسفیان کفر و نفاق خویش را نسبت به اسلام و کینه و عداوتش را نسبت به سیّد شهیدان آشکار می‌ساخت!

کرامت شهدای احد و شکست سیاست معاویه

در سال چهل و نه هجری و پس از گـذشت چهل و شـش سال از جنگ احـد و در دوران ریاست بلا منازع معاویـهٔ بن ابوسـفیان، از طرف او دسـتور صـادر شـد که در احـد قناتی حفر و مجرای آن را در کنار و یا داخل قبور شـهدا قرار دهنـد و با آماده شـدن قنات، منادی در مدینه اعلان کرد:

افرادی که در احـد شـهید دارنـد برای در امان ماندن اجساد و قبور آنان از نفوذ و جریان آب، این قبور را نبش و اجساد شـهدا را به محلّ دیگر انتقال دهند و بر اساس این دستور به نبش قبور شهدا اقدام گردید.

از جمله قبر حمزه علیه السـلام و عمرو بن جموح و عبـداللّه پـدر جـابر شـکافته شـد، عمّ‌ال معاویه با تعجّب مشاهـده کردنـد که این اجساد تر و تازه مانده‌اند؛ به گونه‌ای که گویی دیروز دفن گردیده‌اند. حتّی لباسها و قطیفه‌ها و علفهایی که آنان را پوشش می‌داد با همان وضع باقی است و

۱- مرآت الحرمین، ج ۱،؟؟؟

۲- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۶

ص: ۶۵

کوچکترین تغییری در آنها رخ نداده است؛ به طوری که وقتی بیل کارگر به پای حضرت حمزه خورد، خون جاری گردید و یا آنگاه که دست یکی از شهدا، که در روی زخم پیشانیش قرار داشت، برداشته شد خون جاری گردید و این کرامت شهدا موجب شد که عمّال معاویه از تصمیم خود منصرف شده، قبور شهدا را به حال خود بگذارند.

این خلاصه‌ای‌است ازآنچه درمنابع تاریخی و مدینه‌شناسی گاهی به‌طور مشروح و گاهی به طور اختصار آمده است. (۱) یکی از راویان این حادثه تاریخی، جابر انصاری، صحابی معروف و فرزند عبداللّه از شهدای احد است که می گوید:

«استُصرخنا عَلی قَتلانا یومَ احد یَومَ حَفَر معاویهٔ العین فوجدناهم رطاباً یتثّنون فأصاب المسحاهٔ رجْلَ حمزهٔ فطار منها الدّم».

و در بعضی از این روایات آمده است: «کأنّهم نُوَّم»؛ «شهدا را دیدیم تر و تازه گویا به خواب عمیقی فرو رفته‌اند.»

درباره عبداللّه یا عمرو بن جموح که در یک قبر دفن شده بودند آمده است:

«فأمیطت یده عَن جُرْحِهِ فانبعث الدم فردّت الی مکانها فسکن الدّم»؛ «به هنگام شهادت، پیشانی او مجروح و دستش روی جراحت گذاشته شده و با همان وضع دفن گردیده بود، هنگام نبش قبر دستش را از روی جراحت برداشتند، خون سیلان کرد تا مجدداً دست را به روی پیشانی مجروح گذاشتند و خون قطع شد.»

هدف معاویه چه بود؟!

هدف معاویه از حفر این قنات و جاری ساختن آن از کنار یا از داخل قبور شهدا، که به دستور مستقیم وی انجام می گرفت این بود که با انتقال اجساد شهدا به نقاط مختلف و محو آثار و قبور آنان، یک مشکل سیاسی- اجتماعی را که فکر او را دائماً به خود مشغول ساخته بود حل نماید؛ زیرا علی‌رغم تبلیغات فراوانی که به نفع او و بر ضدّ اهل بیت، به ویژه بر ضدّ امیر مؤمنان، علی علیه السلام در سراسر کشور اسلامی انجام می گرفت، سالانه هزاران زائر که از نقاط مختلف وارد مدینه می‌شدند، با حضور در کنار قبر حمزه و شهدای احد، صحنه این جنگ و جنایت‌های ابوسفیان و هند و شخص معاویه در به شهادت رسانیدن این شهدا و مُثله کردن آنان و شکافتن سینه حمزه علیه السلام و جویدن جگر او و به طور کلّی

۱- ابن شبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۳۳؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۱۹؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۴۳؛ دیاربکری، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۳؛ ابن نجار، اخبار مدینهٔ الرسول، ص ۵۷؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، صص ۱۴، ۲۶۴؛ سبکی، شفاء السقام، ص ۱۶۲؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۵۵؛ سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۸؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۴۳

ص: ۶۶

برافراشتن پرچم جنگ بر ضدّ اسلام و قرآن به وسله خاندان معاویه در اذهان زنده می‌شد و همه جنایات آنان را تداعی می‌کرد و این وضع برای معاویه قابل تحمّل نبود و لذا تصمیم گرفت اجساد این شهدا را که به عقیده او پس از گذشت بیش ازچهل‌سال بجزیک مشت استخوان پوسیده از آنان باقی نیست، به دست بازماندگان خودِاین شهدا به‌نقاط مختلف منتقل و پراکنده کند و اثر قبرها را محو سازد تااحد وجنگ آن در اثر عدم حضور مسلمانان در این نقطه، به فراموشی سپرده‌شود. آری برای اجرای‌این سیاست بود که معاویه دستور حفر قنات و عبور دادن آن، از محل دفن شهدا را صادر کرد و تا نبش قبر آنان، این سیاست به خوبی پیش رفت ولی با کرامت شهیدان و سالم بودن اجسادشان مواجه گردید و برای جلوگیری از تبلیغات منفی بر ضدّ او و به‌طور اجبار اجساد شهدا در همان محل به خاک سپرده شدند.

فاطمه علیها السلام نخستین کسی که قبر حمزه را ترمیم کرد

به طوری که ملاحظه خواهید کرد، قبر شریف حمزه از قرن دوّم هجری در زیر سقف و دارای ساختمان بود ولی طبق نقل محدّثان و مورّخان، از امام باقر علیه السلام، اولین کسی که این قبر را پس از گذشت چند سال و ظهور آثار فرسودگی در آن، به تعمیر و ترمیم و سنگچینی و علامت‌گذاری پرداخت و از سایر قبور مشخص ساخت، حضرت زهرا علیها السلام بود و جالب این است که این روایت در منابع اهل سنّت بیش از منابع شیعه منعکس گردیده است!

متن روایت چنین است:

«... عن سعد بن طریف، عن أبی‌جعفر علیهما السلام إنّ فاطمهٔ بنت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله کانتْ تزور قبر حمزهٔ علیه السلام ترُمُّهُ وتُصْلِحُهُ وقد تعلّمتْه بحجرٍ»؛ (۱) «سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که دختر رسول خدا، فاطمه زهرا قبر عمویش حمزه را زیارت و آن را ترمیم و اصلاح می‌کرد و این قبر را با سنگ چینی، علامت گذاری و مشخّص ساخته بود.»

حرم حضرت حمزه در قرن دوّم

سمهودی‌از عبدالعزیز (قدیمی‌ترین مدینه‌شناس) نقل می‌کند: «إنّه کان علی

۱- ابن شبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ابن سعد، طبقات، ج ۳، ص ۱۱؛ سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۲

ص: ۶۷

قبر حمزة قديماً مسجد»؛ (۱)

«از قدیم الأیام قبر حمزه در زیر مسجد (۲) قرار داشت.»

سمهودی سپس می‌گوید: «وذلک فی المأة الثانیة». گفتار عبدالعزیز به قرن دوّم مربوط است.

پس بنا به گفتار این دو مدینه‌شناس، قبر حضرت حمزه در قرن دوّم دارای حرم بوده و در زیر سقف قرار داشته است، گرچه تاریخ دقیق این بنا و همچنین بانی آن برای ما روشن نیست.

در ادامه همین بحث، ملاحظه خواهیم کرد که کتیبه موجود در کنار مدفن شهدای احد بیانگر این بوده که قبور آنان هم در سال ۲۷۵ دارای بنا بوده است.

حرم حضرت حمزه در قرن ششم

ابن جبیر جهانگرد معروف (متوفای ۶۱۴) که در سال پانصد و هفتاد و نه به زیارت حرمین شریفین مشرّف شده، می‌گوید:

«وعلی قبره رضی الله عنه مسجد مبنی والقبر بِرحبته جوفی المسجد». (۳)

«مسجدی بر روی قبر حمزه رضی الله عنه ساخته شده است و قبر در فضای داخلی مسجد قرار گرفته است.»

ایجاد بنای باشکوه در قرن هفتم

ابن نجار، مدینه شناس قرن هفتم (متوفّای ۶۴۳) که تقریباً شصت و چهار سال پس از دیدار ابن جبیر از حرم حضرت حمزه، کتاب خود را نگاشته است، می‌نویسد: در سال پانصد و نود و نه مادر خلیفه عباسی، ناصر لدین‌اللَّه (۴) برای حمزه حرم‌بزرگی بنا نهاد وضریحی منقش از چوب ساج بر قبر او نصب کرد واطراف حرم را دیوار کشید و براین حرم دری ازآهن گذاشت‌که این در، روزهای پنج شنبه به روی زائران باز است. (۵) حرم حضرت حمزه در قرن دهم

سمهودی (متوفای ۹۱۱) حرم حضرت حمزه را به همان شکلی که ابن نجار در سه قرن قبل از وی توصیف کرده است مشاهده نموده، می‌گوید: «وعلیه قبّة عالیة حسنة مُتْقَنَةٌ وبابُه مُصفّح کلّه بالحدید بَنَتْهُ امّ الْخلیفة الناصر لدین‌اللَّه کما قاله ابن النجار وذلک فی سنة تسعین وخمسمائة، قال: وجعلت علی القبر ملبناً من ساج وحوله حصباء وباب المشهد من حدید یُفتح کلّ یوم خمیسٍ ...» (۶)

به طوری که ملاحظه می‌شود، اصل بنای ساختمان حرم حضرت حمزه در

۱- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۲۲

۲- در قرنهای اوّل به بناهایی که در روی قبور ساخته می‌شد، مسجد اطلاق می‌گردید و این اصطلاح از آیه شریفه «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً» اتخاذ شده بود و اصطلاح حرم، مزار، و مشهد در قرن‌های بعد پدید آمده است.

۳- ابن جبیر، رحله، ص ۴۴

۴- الناصر لدین‌اللَّه عباسی، چهارمین خلیفه عباسی است، تولد وی در سال ۵۵۳ وفاتش در سال ۶۲۲ ودوران خلافتش چهل و هفت سال بوده، گویند او به تشیع تمایل داشت. حرم حضرات ائمه بقیع و عباس عموی پیامبر را تعمیر کرد. مادرش زمرّد نام داشته است. سیوطی، تاریخ الخلفا، قمی تتمه المنتهی.

۵- ابن نجار، اخبار مدینة الرسول، ص ۵۸

۶- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۲۱

ص: ۶۸

قرن دهم، همان بوده که ابن نجار در اواسط قرن هفتم از کیفیت و اتقان و از درِ آهنی و از دیوارکشی اطراف آن سخن گفته است. (۱) سمهودی بقیه کلام ابن‌نجار را در مورد ضریح حضرت حمزه نقل‌می‌کند که: دارای ضریحی از چوب ساج همانند ضریح جناب ابراهیم و جناب عباس و حضرت حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد. سپس می‌گوید: ولی امروز بر خلاف سه قبر یاد شده اخیر در قبر حمزه، ضریح چوبی که ابن‌نجار ازآن یادنموده‌است وجود ندارد، بلکه ضریح و قبر او از گچ و آجر است و شاید این ضریح با مرور زمان و با از بین رفتن آن ضریح چوبی ساخته شده است.

سمهودی در آخر گفتارش، انتساب این بنا را به مادر خلیفه عباسی مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌گوید: تاریخ این بنا که سال ۵۹۰ می‌باشد، در دیوار آن، در یک لوح با خط کوفی گچ کاری تا امروز باقی است. (۲) حرم حضرت حمزه در قرن سیزدهم و هشتاد و نه سال قبل از تخریب

مرحوم سید اسماعیل مرندی که در سال هزار و دویست و پنجاه و پنج و سه قرن و نیم پس از سمهودی به مدینه و به زیارت قبر حضرت حمزه مشرّف شده است، می‌گوید: «قبر حضرت حمزه، عمّ رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا (احد) است. قبّه و صحن دارد. یک صندوق چوبی دارد.

بالای قبر مطهّر پرده انداخته‌اند ...» (۳) از این مطالب روشن می‌شود که در فاصله سه قرن و نیم، تغییرات نه چندان اساسی در حرم حضرت حمزه به وجود آمده که از جمله آنها نصب مجدّد ضریح چوبی به جای ضریح آجری می‌باشد.

حرم حضرت حمزه در سال ۱۳۲۵

از توصیف ابراهیم رفعت مصری، (۴) که در تاریخ پیشگفته و نوزده سال پیش از تخریب حرم حضرت حمزه را زیارت کرده است، معلوم می‌شود که اصل بنا و ساختمان حرم آن بزرگوار همان بوده است که پیشینیان در قرن‌های گذشته آن را تعریف و توصیف نموده‌اند و همان ساختمان که در قرن ششم بنا گردیده بود.

ولی در عین حال از سخن او به دست می‌آید که در زمان وی بعضی توسعه‌ها در اطراف حرم و بعضی تزیینات در داخل آن وجود داشته است

۱- در متن تاریخ ابن نجار آمده: «وجعل حوله حصاراً» ودر نسخه وفاء الوفا اینگونه می‌خوانیم: «وجعل حوله حصباء»؛ یعنی «اطراف حرم را شن‌ریزی نمود» که ظاهراً متن اوّل «دور حرم را دیوارکشی نمود» صحیح است و این تغییر و خطا از چاپ است.

۲- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، صص ۹۲۳- ۹۲۱

۳- توصیف مدینه، به نقل از فصلنامه «میقات حجّ»، ش ۵، ص ۱۱۹

۴- ابراهیم رفعت پاشا چهار سال و آخرین بار در سال ۱۳۲۵ به عنوان امیر الحاج از سوی پادشاه مصر درمراسم حج شرکت نموده و از این سفرها خاطرات و مشاهدات خود را جمع آوری و در دو جلد به نام «مرآت الحرمین» منتشر ساخته است.

ص: ۶۹

که این توسعه‌ها درگذشته وجود نداشته و یا مورّخان گذشته از آنها یاد نکرده‌اند.

به هر حال، چون گفتار او دارای نکات قابل توجّه است، آن را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. او درباره حرم و ضریح حضرت حمزه می‌گوید:

این مسجد (حرم) دارای بنایی محکم و در عین حال ساده و خالی از تزیینات و دارای گنبدی است که در بالای ضریح حمزه قرار گرفته است و بر این ضریح پرده‌ای ملیله‌دوزی کشیده شده است، پارچه این پرده از جنس پرده در کعبه است که در مصر بافته می‌شود و در یک طرف آن نوشته شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ، قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَی سَبِیلًا.

و در طرف دیگرش نوشته شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ، هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً.

آنگاه عکسی را از داخل حرم ارائه می‌دهد که گویای وجود شبکه فلزی نسبتاً بزرگ در روی قبر شریف است و چند نفر، از جمله خود او در کنار ضریح نشسته‌اند و در ضمن معرّفی آنان می‌گوید از دست راست اوّلین شخص متولّی حرم می‌باشد.

توسعه اطراف حرم

ابراهیم رفعت پاشا می‌نویسد:

گرچه حرم حضرت حمزه را مادرِ خلیفه عباسی در سال ۵۹۰ بنا کرده است لیکن این حرم در سال ۸۹۳ توسعه یافت و به دستور ملک اشرف قایتبای (۱) و با سرپرستی شاهین الجمالی متولّی حرم شریف نبوی صلی الله علیه و آله در سمت غربی آن چاهی حفر شد و چاه دیگری نیز با چند دستگاه دستشویی به فاصله دور از حرم، برای استفاده زائران احداث گردید.

مَصْرع حضرت حمزه علیه السلام

ابراهیم رفعت با بیان اینکه در بیشتر منابع تاریخی آمده است: «مصرع» و محلّ شهادت حضرت حمزه در دامنه «جبل الرمات» بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیکر او را به این محلّ مسطح و هموار منتقل کرده و در آنجا دفن نموده است، به

۱- ملک اشرف قایتبای از پادشاهان سلسله چراکسه است که در سال ۸۷۲ به تخت نشست. در سال ۹۰۱ وفات یافت. او را با جلالت و بزرگ‌منشی ستوده‌اند. در کارهای خیر و ساختن مدارس و قلعه شهرها خصوصاً در شهر مکّه و مدینه پیش قدم بود و چند کتاب به او نسبت داده شده است و گنبد سبز رسول خدا نیز از آثار اوست. نک: حشمت سامی، قاموس الاعلام؛ دهخدا، لغت‌نامه.

ص: ۷۰

معرفی مصرع پرداخته، می گوید:

در داخل ساختمان «مصرع»، ضریحی دیده می‌شود که در اطراف آن پنج بیت شعر نوشته شده، با مطلع:

أعظم بمشهد لیث اللّه حمزَهٔ مَنْ بیوم احُد لخیر الخلق قد نصراً

«چه با عظمت و با شکوه است محلّ شهادت شیر خدا حمزه؛ کسی که در جنگ احد به بهترین خلق یاری کرد.»

ابراهیم رفعت سپس قطعه شعر دیگری‌رانقل می کندکه درلوحی‌نوشته‌اند ودر داخل‌ساختمان مصرع نصب کرده‌اند است که از جمله ابیاتش این است (۱):

مسجد حاز کلّ فخر وسؤدد بدا نوره إلی العرش یصعُدُ

مسجد منه روحُ خیر شهید رجعت بالرضا یفوز مؤیَّد

«این مسجدی است که تمام افتخار و بزرگی را حایز گردیده و اینک نور او بر عرش صعود می کند.»

«این مسجدی است که روح‌بهترین شهید، از آن برای نیل به سعادت ابدی به سوی خدا رجعت نمود.»

ابراهیم رفعت می گوید لوح دیگری در بالای ضریح «مصرع» دیده می‌شود که در آن، این دو بیت نگاشته شده است:

قِفْ علی أبوابنا فی کلّ ضیقٍ واطلب الحاجات وابْشر بالمنی

فحمانا ملجأ للطالبین وبنا تجلّی الکروب والعنا

«در هر پیش‌آمد ناگوار به آستانه ما ملتجی باش و حاجات خود را بخواه و مژده باد بر تو برآورده شدن خواسته‌هایت.»

«آستانه ما پناهگاه نیازمندان است و به وساطت ما است که غمها و رنجها برطرف می‌شود.»

او سپس ضمن ارائه عکسی از اطراف حرم حضرت حمزه، به خانه‌ای که در پشت باغ خرما دیده می‌شود، اشاره نموده، می گوید: اینجا منزل مسکونی خادمِ «مصرع» حمزه علیه السلام است.

دو باب آب انبار در محوّطه صحن

ابراهیم رفعت در همان عکس به مسجدی در پشت حرم حضرت حمزه اشاره می کند و می گوید: در کنار این مسجد دو باب آب انبار وجود دارد که دارای بنای محکم و درهای آهنین هستند، و از آب باران و سیلاب رودخانه‌ای پر می‌شوند که با مدینه چهار

۱- این قطعه شعر دارای سیزده بیت و بیانگر تاریخ بنای موجود ۲۶۵ به نام بانی آن «سلیم‌بک» می‌باشد.

ص: ۷۱

ساعت فاصله دارد و به وسیله تنبوشه و لوله سفالین هدایت می‌شود.

سپس می‌گوید: بانیِ این آب انبارها علی‌بک، بزرگ حاجبِ سلطان عبدالحمید می‌باشد. (۱) گنبد مصرع حمزه علیه السلام در نوشته بورتون

ریچارد بورتون، جهانگرد انگلیسی که در سال ۱۸۵۳ میلادی تقریباً یکصد و پنجاه سال پیش، از احد دیدار کرده است، می‌نویسد: اینک در جایگاهی که حمزه به شهادت رسیده، قبّه و گنبد محکمی بنا گردیده است. (۲) تبرّک جستن با خاک قبر حضرت حمزه علیه السلام

گفتار سمهودی، مدینه شناس معروف نشانگر آن است که مسلمانان از گذشته‌های دور به عنوان تبرّک و استشفا، خاک اطراف قبر حضرت حمزه را به اوطان خویش حمل و به صورت هدیه مدینه منوره، در میان اقوام و دوستان خود توزیع می‌کردند و با اینکه در میان فقهای اهل سنّت انتقال خاک حرم مدنی مورد اختلاف بوده و عدّه‌ای از آنان حمل خاک مدینه را هم مانند خاک حرم مکّی جایز نمی‌دانستند، ولی همین علما نیز حمل تربت حمزه علیه السلام را به دلیل سیره عملی مسلمانان جایز می‌دانستند.

سمهودی در این مورد می‌گوید:

زرکشی (۳) حمل تربت حمزه را از خاک سایر نقاط مدینه مستثنی دانسته و به دلیل اینکه مسلمانان در طول قرن‌های متمادی این تربت را برای استشفا و مداوای سردرد به شهر و دیار خود حمل می‌کردند تجویز نموده است. (۴) و همچنین او از احمد بن یکوت نقل می‌کند درباره حمل خاک قبور شهدا از وی سؤال نمودند، و او چنین پاسخ داد: اشکال ندارد؛ زیرا از گذشته‌های دور حمل خاک قبر حمزه در میان مسلمانان مرسوم بوده است. (۵) و باز او از ابن فرحون نقل می‌کند که در دوران ما هم مانند گذشته رسم بر این است که مسلمانان از خاک موجود در نزدیکی قبر حمزه به صورت تسبیح و گردن‌بند ساخته، به شهر و دیار خویش حمل می‌کنند. (۶) سمهودی می‌افزاید: چون حمل این تربت برای استشفا و مداوا است، آن را از سیل گاهی که در نزدیکی حرم حمزه علیه السلام

۱- ابراهیم رفعت پاشا، مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۳۹۲- ۳۹۰

۲- موسوعهٔ العتبات المقدّسه، ج ۳، ص ۲۸۸

۳- بدرالدین ابوعبداللّه زرکشی مصری منهاجی متوفای ۷۹۴ صاحب کتاب سلاسل‌الذهب در علم اصول‌و زهرالعریش فی احکام الحشیش وکتاب‌های دیگر.

۴- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، صص ۱۱۷- ۱۱۶

۵- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، صص ۱۱۷- ۱۱۶

۶- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، صص ۱۱۷- ۱۱۶

ص: ۷۲

واقع‌است اخـذ می‌کنند ونه از خود قبر. (۱) به طوری که ملاحظه کردیـد، حمل تربت حمزه و استشـفا به آن، از قرنهای اوّل در میان مسـلمانان معمول بوده است؛ به طوری که علمای قرن‌های شـشم و هفتم عمل آنها را به عنوان سـیره مسـلمانان صدر اسلام ملاک و دلیل فتوای خویش قرار داده‌اند.

در قرن‌های اخیر

و این بینش مسـلمانان نسبت به خاک حمزه علیه السلام و تبرّک جستن به آن، تا تسلّط سعودی‌ها و روی کار آمدن وهابی ها ادامه داشـته است؛ زیرا دونالـدسون جهانگرد غربی که چند سال قبل از تخریب آثار مدینه از این شـهر دیدار کرده، مشاهدات خود را در کتاب خود به نام «عقیده شیعه» آورده و ضمن گزارش از احد و حرم حضرت حمزه، می‌نویسد: «در پیرامون قبور شهدا، خاک سرخ رنگی وجود دارد که به حمزه علیه السلام نسبت داده می‌شود و مردم با آن تبرّک می‌جویند.» (۲) سخن بورخات

بورخـارت که در سال ۱۹۱۵ میلادی و در آسـتانه تسلّط سـعودی ها بر حجاز در زیّ یک مسـلمان در موسم حـجّ شـرکت نموده و مطالب فراوانی از مشاهدات خود و گاهی تحلیل های نادرستی را در سـفرنامه‌اش منعکس ساخته است، به این مراسم اشاه می‌کند و می‌نویسـد: «رسم اهالی مدینه این است که هر سال یک بار از شـهر خارج و سه روز متوالی در دامنه کوه احد اجتماع می‌کنند و در این مدّت به سـیاحت و شادمانی می‌پردازند.» (۳) همانگونه که پیشتر ملاحظه کردیـد، هـدف از این اجتماع در ماه رجب، عبادت و زیارت بوده نه جشن و سیاحت که بورخارت این جهانگرد غربی با برداشت و بینش خود مطرح نموده است.

چادرهایی‌که در این مراسم برافراشته می‌شد

لـبیب بتنونی مصـری نیز که پیش از تخریب آثـار مـدینه به حـجّ مشـرّف شـده، در سـفرنامه‌اش عکسـی از حرم حضـرت حمزه ارائه می‌کند که در اطراف آن چادرهای زیادی برافراشته شده و در زیر آن عکس، این جمله را می‌نویسد:

۱- سمهودی وفاء الوفا، ج ۱، صص ۱۱۷- ۱۱۶

۲- موسوعهٔ العتبات المقدّسه، ج ۳، ص ۲۱۹

۳- موسوعهٔ العتبات المقدّسه، ج ۳، ص ۲۵۵

ص: ۷۳

«مسجد سیّدنا حمزهٔ وحوله زوّار المدینهٔ»؛ (۱)

«این حرم حضرت حمزه است که در اطراف آن چادرهای زائران مدینه دیده می‌شوند.»

عقیده و عملکرد وهّابیان

این بود آنچه که درباره ساختمان حرم حضرت حمزه علیه السلام از قرن اوّل تا قرن چهاردهم هجری رخ داده است و این بود گوشه‌ای از زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مراسم زیارت و اظهار ارادت مسلمانان نسبت به ساحت مقدس حمزه سیّد الشهدا که بر اساس پیروی آنان از رسول گرامیشان انجام می گرفته است.

ولی با تسلّط وهابیان و با روی کار آمدن سعودی ها در حجاز، نه تنها حرم شریف حضرت حمزه و حرم ها و بقاع متعلّق به شخصیت های اسلامی منهدم گردید، بلکه آنان از راه فرهنگی و ممنوع ساختن زیارت، به تضعیف عقیده و بینش مسلمان و تقویت عقیده نو ظهور خویش پرداختند که تعطیل نمودن زیارت رجبیه در کنار حرم حضرت حمزه از نمونه‌های آن می‌باشد.

و جای تأسف است که امروزه نویسندگان و مؤلفان در حجاز، اقدامات این گروه تندرو را بزرگترین افتخار تلقّی می کنند و دور شدن از راه و رسم رسول خدا را نسبت به نسل‌های آینده مسلمانان، بزرگترین امتیاز مذهبی برای خود می‌دانند و سایر مسلمانان را به شرک و بت پرستی متّهم می‌سازند.

مثلًا نویسنده و مورخ معاصر «احمد سباعی» مکّی با اشاره به این نوع مراسم و اجتماعات و ادعیه و زیارات، می گوید: «این بدعتها! از دوران فاطمی‌ها و در اثر تمایل و تشیّع آنان نسبت به اهل بیت به وجود آمده بود و در طول تاریخ ادامه داشت تا اینکه سعودی‌ها در سال ۱۳۴۳ به مکّه وارد شدند و این اعمال را ابطال و این مراسم را الغاء نمودند. (۲) آری، آنان در عقیده خود آنچنان پافشاری و اصرار ورزیدند که حتّی مسافرت به شهر مدینه را، اگر توأم با قصد زیارت قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد، عملی حرام و گناهی بس بزرگ و غیر قابل بخشودنی دانستند.

۱- رحلهٔ بتنونی، ص ۳۴۵

۲- احمد سباعی، تاریخ مکّه، چاپ ششم، ج ۱، ص ۲۱۶

ص: ۷۴

پی‌نوشتها:

ص: ۷۵

ص: ۷۶

منابع طبیعی زمزم و آب‌های مکّه (۵)

محمّد تقی رهبر

در شماره‌های پیشین، از اهمّیت زمزم و ریشه‌های تاریخی و تحوّلات آن و نیز آثار معنوی و شفابخش بودن این چشمه فیض الهی در جوار خانه خدا سخن گفتیم.

اینک توجّه خوانندگان گرامی را، به آخرین بخش از این سلسله مقالات، که مربوط به منابع طبیعی زمزم و آب‌های مکّه مکرّمه می‌باشد جلب می‌نماییم:

هر چند منبع اصلی زمزم، چشمه فیض ربّانی است که در دل صحرای سوزان جوشیده است و تا قیامت نخواهد خشکید (۱) و از این بابت جای سخن نیست، امّا از لحاظ طبیعی و جغرافیایی قابل ذکر است که در سرزمین مکّه چاه‌های متعددی نیز وجود داشته که مردم این سرزمین برای خود و مزارع واحشامشان از آن استفاده می‌کردند و زائران بیت‌اللّه بدان وسیله نیازشان را رفع می‌نمودند.

ازرقی نام بیست و چهار عدد چاه را که در مکّه، پیش از حفر زمزم وجود داشته، آورده است و نیز نام پنج چاه را که بعد از زمزم و قبل از ظهور اسلام حفر شده و نام سیزده چاه را که پس از اسلام حفر گردیده (۲) همچنین تعداد چشمه‌ها و قنواتی را که در مکّه و اطراف آن وجود داشته تا دوازده عدد برشمرده است. (۳) اینها نشان می‌دهد که علی‌رغم خشکی

۱- ازرقی از مقاتل از ضحاک بن مزاحم، اخبار مکّه، ج ۲، ص ۵۹

۲- اخبار مکّه، ج ۲، ص ۲۲۷- ۲۱۴

۳- همان ص ۲۲۷ تا ۲۳۲

ص: ۷۷

این سرزمین منابع حیاتی مردم مکّه و زائران از آبهای زیرزمینی که از دل صحرا سرمی‌زده و بر اثر باران‌های فراوان موسمی ذخیره می‌شده، تأمین می‌گشته است.

با وجود این، تنگناهای بی‌آبی با تاریخ مکّه و حرم پیوند خورده است و به همین دلیل بوده که زبیده همسر هارون الرشید به حفر قنات تاریخی مکّه اقدام کرد که قرن‌ها آب مورد نیاز مردم را تأمین نموده است و دیگران نیز چاههایی حفر می‌کرده‌اند. امّا بالأخره بیشتر این چاهها و چشمه‌ها به مرور زمان از بین رفته و دستخوش تحولاتی شده ولی هیچکدام جای زمزم را نگرفته است و زمزم مانده و آب گوارای آن، که می‌توان سلسبیل زمینش نامید.

اینجاست که آیه کریمه قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (۱)

مصداق پیدا می‌کند؛ یعنی «بگو اگر آب‌های شما بخشکد کیست که آب خوش‌گوار برای شما پدید آورد؟»

الف: باران‌ها و سیل‌ها

در شبه جزیره عربی، باران‌های شدید می‌بارد، هر چند این باران‌ها زیاد نیست. ریزش باران‌ها بر اثر ابرهایی است که از شرق دریای سفید (متوسط) به سوی دجله و فرات در حرکتند و پاره‌ای از این ابرها به سمت جنوب و محاذی بحر احمر حرکت می‌کنند، شبه جزیره را پوشش می‌دهند و در فصل زمستان در شهر مکّه بر اثر آن ابرها باران می‌بارد و با حرکت در جهت جنوب، کشور یمن را نیز در برمی‌گیرد. بر اثر این باران‌ها که معمولًا یک یا دو ساعت ادامه دارد، سیل‌هایی به راه می‌افتد و با توجّه به موقعیت شهر مکّه و خانه کعبه که در منطقه‌ای هموار و گود و میان کوه‌ها قرار گرفته است، به سمت مسجدالحرام می‌آید و لذا تاریخ مکّه سیل‌های عظیمی (۲) را به ثبت رسانده که گاهی مسجد و کعبه را احاطه کرده و گاه آب تا درِ خانه کعبه و بالاتر از آن رسیده است و خسارت‌ها و ویرانی‌هایی به بار آورده است. در سال‌های اخیر کانال‌هایی برای خروج آب از اطراف مسجدالحرام احداث کرده‌اند که سیلاب و فاضلاب‌های اطراف حرم را به خارج شهر هدایت می‌کند.

بدیهی است که این باران‌ها و سیل‌های ناشی از آن، در تأمین منابع

۱- ملک: ۳۰

۲- سیل‌های ثبت شده به ۸۶ می‌رسد. نک: زمزم، ص ۷۰

ص: ۷۸

زیرزمینی آب زمزم تأثیر فراوان دارد.

ازرقی در تاریخ خود می‌نویسد:

«در سال‌های دویست و بیست و سه و بیست و چهار آب زمزم به حدّی کم شد که چیزی نمانده بود به کلّی خشک شود، در این حال نُه ذراع (۴/۵ متر) در عمق زمین حفاری کردند و اطراف آن را توسعه دادند و همزمان با این حفاری در سال ۲۲۵ هجری خداوند باران‌ها و سیل‌هایی فرستاد که بر اثر آن آب زمزم فزونی گرفت ...» (۱) ازرقی در جای دیگر از کتاب خود، از مقاتل، از ضحاک بن مزاحم نقل کرده که گفت:

«... زمانی می‌آید که آب زمزم از نیل و فرات گواراتر می‌شود.» ابومحمد خزاعی گوید: ما این را در سال ۲۸۱ ه.

دیدیم و این هنگامی بود که در مکّه باران زیادی آمد و سیل‌ها از حوالی مکّه به راه افتاد و در سال ۲۷۹ و ۲۸۰ آب زمزم آنقدر زیاد شد و بالا آمد که نزدیکی دهانه چاه رسید تا آنجا که از سرچاه تا روی آب هفت ذراع (۳/۵ متر) بیشتر فاصله نماند و مانند این را هرگز ندیده و از قول کسی نشنیده بودیم و آنقدر آب زمزم شیرین و گوارا شد که بر همه آبهای مکّه برتری داشت و من و بسیاری از اهل مکّه از آن می‌نوشیدیم و احدی از پیر مردان مکّه را نشنیدیم که نظیر آن را در گذشته نقل کنند و در سال ۸۳ به بعد بار دیگر غلظت آب به حال گذشته برگشت امّا آب به همان فراوانی بود.» (۲) یکی از کاوشگران معاصر درباره زمزم می‌نویسد:

«در سال ۱۳۸۸ هجری قمری باران‌های شدید در مکّه مکرّمه بارید و سیل به اطراف حرم مکّی (مسجدالحرام) سرازیر شد و بالاتر آمد تا به در خانه کعبه رسید، آن زمان برای خروج آب کانال وجود نداشت، کمیته‌ای تشکیل شد که من نیز عضو آن بودم. کار این کمیته آن بود که به بررسی آب زمزم بپردازد، آن روز چاه زمزم داخل اتاقی بود، درِ اتاق را گشودیم، دیدم آب از دهانه زمزم فوران می‌کند، افراد ساده‌لوح می‌گفتند:

چاه خود را شستشو می‌دهد! در دست من دستمال کاغذی بود، آن را بر سطح آب افکندم که آب آن را به بیرون پرت کرد. یک قطعه شلنگ به اندازه دو متر از زمین برداشتم و یک سر آن را در

۱- ازرقی، اخبار مکّه، ج ۲، ص ۶۱

۲- ازرقی، تاریخ مکّه، ج ۲، ص ۵۴

ص: ۷۹

آب چاه نهادم که از سر دیگر آن آب به بیرون می‌پاشید. از اینجا معلوم می‌شود که عامل فشاری در عمق چاه است که هنگام بارش باران که مانند یک چاه آرتیزین عمل می‌کند و در همین حال از آب چاه مضمضه کردم و آن را شیرین یافتم و در بررسی‌ها معلوم شد از آب چاه‌های دیگر مکّه شیرین‌تر است. فوران آب برای مدّتی از زمزم ادامه داشت تا اینکه کم کم رو به کاهش نهاد و به حال طبیعی برگشت؛ یعنی تا فاصله سه متر از دهانه چاه پایین رفت و این دلیل بر این است که منابع چاه زمزم با سایر آب‌های زیر زمینی تفاوت دارد؛ زیرا چنین چیزی به عنوان مثال برای چاه «داودیه» اتفاق نیفتاده است و اگر قرار بود آب چاه‌های منطقه بالا بیاید باید در چاه داودیه و چاه‌های دیگر حرم نیز چنین اتفاقی می‌افتاد، از اینجا می‌توان نتیجه گرفت چاه زمزم دارای منبعی مستقل است.

نکته دیگر آنکه با آزمایش آب زمزم در محرم سال ۱۴۰۰ هجری (قمری) پس از تحوّلاتی که در حرم رخ داد، با تجزیه و تحلیل منابع اصلی این چاه، چنین به دست آمد که هیچگونه آلودگی در آب وجود ندارد و نوع آن با سایر آب‌ها فرق دارد.» (۱) همین نویسنده در جای دیگر در مقدار آب دهی زمزم یاد آور می‌شود:

«بررسی‌هایی که با وسایل موتوری برای کشیدن آب زمزم انجام شده، نشان می‌دهد که آب زمزم در هر ثانیه ۱۱ تا ۱۸/۵ لیتر آب می‌رساند.» (۲) ب: چشمه‌ها و چاه‌های دیگر مکّه

علاوه بر زمزم، با فضیلت و سابقه تاریخی‌اش، در حال حاضر چهار چاه دیگر در مکّه وجود دارد که عبارتند از:

«داودیه، زبیده، طوی و مسفله و از همه مشهورتر «عین زبیده» است که در تأمین آب مکّه در زمان بی‌آبی‌ها تأثیر فراوان داشته و هم اکنون نیز مورد استفاده است.

مسعودی در این‌باره می‌نویسد:

«یکی از آثار ارزشمند که در اسلام مانندی نداشته، چشمه معروف به «عین‌مشاش» است که در سرزمین حجاز قرار دارد. این چشمه را «امّ‌جعفر» زبیده همسر هارون احداث کرد و مسیر جریان آن را در میان پستی و بلندی‌ها و کوه و دشت و طریق صعب‌العبور هموار ساخت و از

۱- مهندس یحیی حمزه کوشک، زمزم، طعام طعم و شفاء سقم، ص ۷۲

۲- همان، ص ۱۰۱

ص: ۸۰

مسافت دوازده میل (۲۴ کیلومتر) به مکّه آورد و برای احداث آن یک میلیون و هفتصد هزار دینار هزینه کرد.» (۱) دیگران نیز درباره عین زبیده چنین نوشته‌اند:

در مکّه چشمه آبی است به نام «زبیده» که آب را زبیده از دورترین نقطه وادی نعمان، واقع در شرق مکّه بدان چشمه آورده و برای این منظور چند قنات در راه مکّه ایجاد کرده است و لذا این چشمه را به نام او «عین زبیده» خوانند.» (۲) یکی از جهانگردان معروف سوئیسی به نام «بورخارت» که در قرن نوزدهم میلادی از مکّه و حجاز دیدن کرده، درباره عین زبیده می‌نویسد:

مورّخان عرب درباره این کانال بسیار سخن گفته‌اند وخلاصه گفتار آنان این است که زبیده همسر هارون‌الرشید خلیفه عباسی دستور داد که آب را توسط آبراهی از چشمه عین النعمان که در کوهستان «کرا» قرار دارد به سوی مکّه روانه کنند و سپس برای افزایش آب این کانال دستور داد آب های «چشمه عرف»- که در بالای کوهستان کرا واقع بود و دشت حنین را سیراب می کرد- را نیز به آب «عین‌النعمان» اتصال دهند و در نهایت آب های چهار چشمه دیگر به نام های: البرود، الزعفران، میمون و عین مشاش را نیز به آن آبراه اوّلیه متّصل نمود.

لیکن این کانال بعدها مورد بی‌توجّهی قرار گرفت و به تدریج بسته شد، تا اینکه در سال ۶۴۳ ه. بار دیگر به دستور سلطان محمّد خدابنده مرمّت گردید و سپس بار سوم توسط شریف مکّه به نام حسن‌بن عجلان در سال ۸۱۱ ه. ترمیم شد. پس از او نیز سلطان مصر قایتبای اموال فراوانی را در سال ۸۷۹ صرف ترمیم و پاک‌سازی آن کرد و بعد از او سلطان قانصوه غوری آخرین پاشاه مصر از سلسله چرکس‌ها در سال ۹۱۶ ه. به اصلاح آن پرداخت. در سال ۹۳۱ نیز سلطان قانونی به تجدید بنای این کانال اقدام کرد و لیکن نتوانست با نقشه مناسبی این کار را به انجام رساند. ولی عاقبت فرزندش سلطان سلیم دوّم توانست با صرف مبالغ هنگفتی، کانال جدیدی را حفر نماید و این کانال همان است که بورخارت آن را دیده و توصیف آبش را نموده و می‌نویسد: «آب فراوانی را به مکّه

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۲۲- ۲۲۱

۲- فرهنگ دهخدا، زبیده.

ص: ۸۱

می‌آورد. این کانال از میان صخره‌هایی که در پشت کوه عرفات قرار دارند احداث شده و بدینوسیله در سال ۹۷۹ ه. آب فراوانی به مکّه هدایت کرد. طول این کانال مسیری معادل ۷ یا ۸ ساعت راه است.» (۱) ج: مواد معدنی زمزم

چاه زمزم مانند آب‌های دیگرِ مکه، دارای مواد معدنی است که کارشناسان به بحث و تحقیق درباره آن پرداخته‌اند و تفصیل آن از حوصله این مقال بیرون است. (۲) امّا به نحو اجمال از وجود موادی چون: گوگرد، سدیم، کلسیم، پتاسیم، منگنز، آهن، کربن و کلوریدات سخن گفته‌اند که نسبت درصد این املاح با تغییر فصول سال و سنوات مختلف متفاوت است. با این حال کارشناسان تأکید کرده‌اند که مقدار املاح و مواد آب زمزم به حدّ زیانبار نمی‌رسد. (۳)همچنین مطالعات نشان می‌دهد که چاه زمزم نسبت به دیگر چاه‌های مکّه، از بیشترین املاح مایع (۲۵۰ در میلیون) برخوردار است و به رغم اینکه چاه داودیه به زمزم نزدیک است به این نسبت از املاح برخوردار نیست.

د: پاکسازی

از آنجا که آب های زیرزمینی عموماً از نفوذ عوامل زیانبار و رخنه آب‌های مجاور مصون نیستند، آب زمزم نیز- قطع نظر از آثار معنوی زمزم که گفتیم- از این امر مستثنی نیست. لازم است یادآور شویم که برای رفع هرگونه شک و تردید از وجود میکرب‌ها و باکتری‌های ناشی از نفوذ آب‌های اطراف و عوامل مجاور در آب زمزم، به لحاظ موقعیّت جغرافیایی آن در سالهای اخیر و با پیشرفت تکنولوژی، مسؤولان حرم تمهیدات لازم را اندیشیده‌اند تا برای استفاده کنندگان جای شبهه‌ای نماند و با اطمینان خاطر به بهداشتی بودنش، از آن بنوشند.

یکی از کارشناسان با مطالعاتی که انجام داده پیشنهاد استفاده از اشعه فوق بنفش را برای این منظور ارائه داده، بدینگونه که تجهیزاتی آماده شود که آب زمزم از آن عبور کند و با اشعه فوق بنفش کنترل و ضد عفونی گردد و عناصر احتمالًا زیانبار آب خنثی شود. مؤلّف کتاب «زمزم» در فصلی از کتاب خود، به تفصیل این مطلب که موضوع تحقیق دانشگاهی وی بوده است پرداخته و با بحث های علمی و فنی این مبحث را

۱- مکّه و مدینه از دیدگاه جهانگردان اروپایی، صص ۳۳ و ۳۴، دکتر جعفر الخلیلی، ترجمه محمّدرضا فرهنگ. از انتشارات حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حجّ و زیارت.

۲- نک: زمزم، طعام طعم و شفاء سقم، ص ۱۱۲ و قبل و بعد آن.

۳- همان، ص ۱۱۳

ص: ۸۲

دنبال کرده است که در اینجا به نتیجه و خلاصه گفتار او اشاره می‌کنیم. (۱) وی نخست به اهمّیت این موضوع و اهتمامی که در مطالعات و تحصیلات دانشگاهی خود داشته، اشاره کرده و سپس به شیوه تصفیه و پاکسازی آب‌ها از طریق برق و اشعه فوق بنفش، طرحی ارائه داده که از نظر علمی شایان توجّه است. او خاطر نشان می‌سازد که از مزایای این طرح این است که هیچگونه ماده شیمیای با آب مخلوط نمی‌شود و به گرم یا سرد کردن آب نیاز نیست و تا ۹۷- ۹۹٪ نسبت به باکتری‌ها و ویروس‌ها مؤثّر است و یک کیلووات برق برای پاکسازی ۱۲،۰۰۰ گالن آب کافی است و دستگاه مربوط به طور خودکار (و اتوماتیک) کار خود را انجام می‌دهد و هیچگونه تأثیری بر آب از نظر طعم و رنگ ندارد.

وی درباره تکنیک این فرایند می‌نویسد: اشعه فوق بنفش از پوشش خارجی، که آب از آن می‌گذرد، عبور می‌کند و میکروب‌های داخل آب را از پای درمی‌آورد. او می‌افزاید: طرح پاکسازی با اشعه فوق بنفش را با دیگر کارشناسان و نیز مسؤولان مکّه و حرم در میان گذاشته و مورد تأیید قرار گرفته و بالأخره تجهیزات لازم فراهم گردیده و با آزمایشی که از طریق آزمایش های طبی به عمل آمده، پاسخ مثبت داده و آن را مطمئن‌تر از هر طریق دیگر دانسته‌اند. در این تکنیک کلر و مواد شیمیایی دیگر به کار برده نمی‌شود.

و در خاتمه یادآور می‌شود: اما آب زمزم به لحاظ مصرف بالایی که در سال های اخیر دارد، تجهیزات اشعه فوق بنفش پاسخگوی تمام آب مصرفی نیست که از وسائل دیگر بهداشتی برای آن استفاده می‌شود. (۲) در هر حال، برای رفع احتمالات در خصوص آلودگی آب زمزم با عوامل خارجی یا نفوذ آب‌ها از اطراف حرم، متولّیان حرم مکّی اقدامات لازم را جهت پاکسازی و بهداشتی کردن و سرد کردن و قابل شرب ساختن آن نموده‌اند که برای زائران دغدغه خاطری از این بابت نباشد.

ه: استعمال و استفاده از زمزم

نظر به قداستی که آب زمزم داشته، همواره نوع استعمال و استفاده از آن مورد گفتگو بوده است و برای آن محدودیتی قائل شده‌اند. به نوشته ازرقی،

۱- نک: زمزم، طعام طعم و ...، ص ۱۳۰- ۱۲۶ یحیی حمزه کوشک.

۲- گزارش فوق در کتاب «زمزم» به طور مشروح آمده و در سال ۱۴۰۳ ه. ۱۹۸۳ م. چاپ و منتشر شده است.

ص: ۸۳

در عهد عباس‌بن عبدالمطلب در کنار چاه زمزم دو حوض آماده کرده بودند که از یکی می‌نوشیدند و از دیگری وضو می‌گرفتند. این حوض‌ها را با دلو پر می‌کردند تا زائران استفاده نمایند.

وی از قول عطا آورده که: «در عهد نخستین، دو حوض در کنار زمزم بود:

یکی به طرف رکن (حجرالأسود) که از آن آب می‌نوشیدند و دیگری پشت آن به طرف صفا که از آن وضو می‌ساختند و شخصی که لب چاه می‌ایستاد و با دلو آب می‌کشید، یک دلو در حوض نوشیدنی می‌ریخت و دلو دیگر در حوض وضو و شستشو.»

او همچنین می‌نویسد: عباس بن عبدالمطلب در مسجدالحرام اطراف زمزم گشت می‌زده و این سخن را تکرار می‌کرده:

«لا أُحِلُّهُ لِمُغْتَسِلْ وَهِیَ لِمُتَوَضِّیءٍ وَشارِبٍ حلّ وبلّ».

«غسل‌کردن در آن‌را جایز نمی‌دانم امّا برای وضوگرفتن ونوشیدن حلال حلال‌است!»

سفیان که راوی حدیث است می‌گوید: مقصود عباس از غسل کردن داخل حوض رفتن و شست و شو کردن بوده و این بدان جهت است که مردی از بنی‌مخزوم را دید جامه از تن برآورده و برهنه ایستاده و از آن حوض غسل می‌کند. در این حال عباس به شدّت عصبانی شد و گفت: حلال نمی‌دانم برای کسی که بخواهد با آن غسل کند- یعنی در مسجد- امّا برای کسی که بنوشد و یا وضو بگیرد حلال حلال است. (۱) از فقه ابن عباس نیز نقل شده که تطهیر و غسل در درون مسجد را جایز نمی‌دانسته امّا وضو و شست و شو را اجازه می‌داده و همان سخن پدرش عباس را تکرار می‌کرده است. (۲) با توجّه به این ملاحظات است که برخی از مورّخان و محدّثان و فقیهان عامّه، مسأله طهارت نمودن به آب زمزم را از منظر فقهی مورد گفتگو قرار داده و نظریاتی ابراز داشته‌اند که اساس فقهی جز نوعی «استحسان» ندارد.

به نقل فاسی در شفاء الغرام، برخی دعوای اجماع کرده‌اند که تطهیر با آن مانعی ندارد امّا ازاله نجاست واستنجاء- با وجود آب دیگر- را مورد اشکال دانسته و به خودداری از آن تأکید ورزیده‌اند. و برخی آن را حرام دانسته‌اند.

۱- اخبار مکّه، ج ۲، ص ۵۹- ۵۸، «حل و بل»، یعنی: حلال محلّل.

۲- موسوعهٔ فقه ابن عباس، ج ۲، ص ۲۷۳ از ابن شبّه.

ص: ۸۴

برخی دیگر به استحباب وضو با زمزم فتوی داده‌اند و به عمل پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند. (۱) و برخی دیگر آن را مکروه شمرده‌اند، بعضی استحباب غسل اموات با آن را برگزیده و برخی کراهت را. (۲) که بسیاری از این اقوال مستند فقهی ندارد و در فقه شیعه نیز اساساً از این موارد سخنی به میان نیامده است. تنها مواردی که از آن سخن گفته شده، نوشیدن و بر بدن پاشیدن و تبرّک و استشفا است که اخبار آن را قبلًا از نظر گذراندیم.

و: آداب آشامیدن زمزم

در عین حال برای آشامیدن آب زمزم در روایات فریقین آدابی ذکر نشده است. کلینی به اسناد خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: آنگاه که شخص از طواف و نماز فارغ شد به زمزم بیاید و یک یا دو دلو از آب آن بکشد و از آن بنوشد و بر سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید:

«خدایا! آنرا علم‌سودمندو رزق فراوان و شفای بیماری و درد قرار ده».

آنگاه نزد حجر الأسود بیاید. (۳) در برخی روایات دیگر آمده است:

پیش از آنکه به صفا رود از زمزم بنوشد ... (۴) همچنین از فقه ابن عباس است که برای آشامیدن آب زمزم، باید به شش چیز توجّه داشت: رو به قبله ایستادن، بسم اللّه گفتن، سه بار نوشیدن، سیراب شدن، حمد خدا پس از آشامیدن، آنگاه این دعا را خواندن:

«اللَّهمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً وَرِزْقاً واسِعاً وشِفاءً مِنْ کُلِّ داءٍ». (۵)

پی‌نوشتها:

۱- فاکهی، اخبار مکّه، ج ۲، ص ۵۳

۲- نک: ماء زمزم، طعام طعم و شفاء سقم، ص ۳۵ و نیز فاکهی، اخبار مکّه، ج ۲، ص ۴۷

۳- کافی، ج ۴، ص ۴۳۰ متن دعا پیشتر گذشت.

۴- کافی، ج ۴، ص ۴۳۰ متن دعا پیشتر گذشت.

۵- موسوعهٔ فقه ابن عباس، ج ۲، ص ۲۳

ص: ۸۵

ص: ۸۶

مصر و ویژگی‌های تاریخی- هنری آن در جامه کعبه

دکتر محمد الدقن/ هادی انصاری

در بخش‌های پیشین توضیح داده شد که مصر از دوران پیش از اسلام در بافت و تهیّه پرده کعبه نقشی تعیین کننده داشته است، در این مقاله توجه خوانندگان گرامی را به ویژگی‌های هنری بکار گرفته شده توسط مصریان در پرده کعبه جلب می‌نماییم:

مصر از دوران جاهلیت و پیش از آنکه به اسلام بگرود، همواره افتخار بافت جامه کعبه معظمه را به خود اختصاص داده بود. این ویژگی به علت شهرت این کشور در ساخت پارچه‌های مرغوب بود که در آن هنگام، بدان «قباطی» می‌گفتند.

پادشاهان تُبَّع، کعبه را همواره به وسیله جامه‌هایی از قطعات چرم و نیز گاهی به وسیله قباطی پوشش می‌دادند. هنگامی که اسلام ظهور نمود و زمین به نور آن منوّر شد، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله کعبه را به وسیله قباطی و بردهای یمانی پوشانید. پس از او ابوبکر و عمر بن خطاب نیز آن را به وسیله قباطی پوشاندند. مصر وقتی در دوران عمر فتح شد، جامه کعبه به صورت رسمی و به فرمان خلیفه از سوی نماینده وی در مصر ساخته می‌شد و به کعبه ارسال می‌گردید و این وضع همچنان تا دوران عثمان برقرار بود که در این میان بردهای یمانی نیز بدانها افزوده شد. سپس در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، به فرمان آنان

ص: ۸۷

همه ساله جامه شریفه را در مصر می‌بافتند و به کعبه می‌فرستادند. البته برخی از سال ها از خارج از مصر نیز ارسال می گردید. هنگامی که تعداد جامه کعبه در یکسال به بیش از یک جامه می‌رسید، معمولًا یکی از آنها از قباطی بود.

وقتی حکومت عباسیان به ضعف گرایید، جامه کعبه گاه از یمن و گاهی از مصر و موارد اندکی از جاهای دیگر؛ مثل سرزمین ایران، هند و فارس ارسال می‌شد.

این وضعیت همچنان ادامه داشت تااینکه در دوران ممالیک، مصرویژگی خودرا در مورد ساخت جامه وارسال سالانه آن به‌کعبه معظمه به دست‌آورد. بدین صورت که ملک «صالح اسماعیل» فرزند ملك «ناصر محمدبن قلاوون» (نامبرده از سال ۷۴۳- ۷۴۶ ه. بر مصر حکومت می کرد) سه دهکده مصری به نامهای «بیسوس» (باسوس) و «سندبیس» و «ابوالغیط» را از پول بیت المال خریداری کرد و آنها را وقف تهیه و ساخت جامه کعبه معظمه در هر سال نمود. همچنین از درآمد روستاهای یاد شده ساخت جامه حجره نبوی شریف و منبر نبوی در هر پنج سال را مقرر گردانید. ارسال جامه کعبه بدین کیفیت تا آغاز دوران حکومت عثمانیان همچنان ادامه یافت.

در این دوران و به هنگام سلطنت سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۷۴ ه. از سوی نامبرده هفت دهکده دیگر در مصر خریداری شد و به سه روستای پیشین اضافه گردید.

پس از آن، دهکده‌های وقف شده برای تهیه و ساخت جامه کعبه مشرّفه، به ده روستا رسید که از درآمد آنها جامه بیرونی کعبه در هر یك سال یکبار و نیز جامه درونی کعبه و جامه حجره نبوی شریف و منبر نبوی و دیگر جامه‌ها هر پانزده سال یکبار ساخته و مهیّا می‌شد.

و نیز همچنانکه پیش از این گفتیم، دولت عثمانی به هنگام سلطنت هر یك از پادشاهان آن، جامه درونی کعبه و جامه حجره نبوی شریف را خود ارسال می‌نمود که در این میان مصر همچنان ویژگی ارسال جامه بیرونی کعبه در هر سال را به خود اختصاص داده بود. ضمن آنکه خود ساخت و تهیه پارچه دو جامه درونی و بیرونی کعبه و نیز جامه حجره نبوی شریف را به عهده داشت. این وضعیت تا سال ۱۱۱۸ ه. همچنان دوام داشت. در این سال، سلطان احمد سوم فرمان داد جامه درونی که به هنگام سلطنت هر یک از پادشاهان عثمانی به کعبه ارسال می گردید، در استامبول بافته شود. این جامه

ص: ۸۸

همواره پس از آماده شدن به مصر فرستاده می‌شد تا به همراه جامه بیرونی کعبه، به مکه ارسال شود.

این برنامه همچنان ادامه یافت تا این که در سال ۱۳۸۱ ه.- همانگونه که پیشتر گفتیم- پس از حادثه بازگشت جامه از حجاز، ارسال آن برای مـدتی متوقف گردید. سپس بار دیگر در برخی از سالها به علت شرایط ویژه سیاسـی؛ مانند حمله فرانسویان به مصـر و نیز سـال هایی که در آن اختلافات سیاسـی میان مصـر و قدرتمنـدان حاکم بر حجاز پیش آمـد- همچنانکه پیشتر آوردیم- ارسال جامه کعبه از مصر به مکه متوقف شد.

ترقی و پیشرفت آذین و زردوزی بر گلدوزیهای جامه در مصر

از ویژگی‌های تاریخی مصـر آن است که این کشور توفیق یافت جامه کعبه را خود مهیا سازد و سپس به کعبه معظمه ارسال نماید و ایـن مـوجب شـد که از دیـدگاه هنری و فنی در جایگـاه برجسـته‌ای قرار گیرد؛ به طـوری که روز به روز هنر خـویش را در آذین و زردوزی بر گلـدوزیهای جامه کعبه رشد داد تا آنجا که ضـمن پیشـرفت در بافت جامه و افزایش مرغوبیت آن، در آذین و زردوزی بر گلدوزیهای آن نیز دارای نوآوریهای ویژه‌ای شد و زیبایی‌های منحصر به فردی را در این زمینه به دست آورد.

ترقی و پیشـرفت این هنر موجب شـد که از این پس، جـامه از نظر اسـتحکام و زیبـایی در جایگاه والایی قرار گیرد. این وضـعیت در نتیجه قدرت و مهارت صـنعتگران آن بوده که این هنر را همواره با ارث بردن از پدران خویش ادامه داده و نسـلی پس از نسل دیگر در این زمینه فعالیت نمودند؛ زیرا این گروه در آغاز سـنین جوانی، آن هنگام که سنّ هر یک از آنان از سیزده سالگی تجاوز نکرده بود، قـدم در آموزش این هنر گذارده و در طول دوران زندگی خویش، که گاه به هشـتاد و حتّی به نود سال می‌رسـید، همچنان در ایـن هنر فعـالیت و کوشـش می‌کرنـد که در این میـان همـواره بـا افزایش سن و تجربه آنـان، هنر آذینی و خلّاقیت آنـان نیز افزایش می‌یافت. دسـتان این صـنعت‌گران هماننـد دسـتگاه میکانیکیِ منظَّمی حرکت می‌کرد تا آنجا که چشم بینندگان را در هنگام کار به حیرت وا می‌داشت.

متأسـفانه هم‌اکنون آن صـنعت‌گرانِ ماهر و آن دسـتان هنرآفرین از میان رفته‌انـد؛ زیرا گروهی از آنان ندای حق را لبیک گفته‌اند و گروهی دیگر به علّت کهولت سن از کار

ص: ۸۹

افتاده‌اند. هم‌اکنون از آن نسل، حاج محمد سلیمان خلف ۹۰ ساله و حاج یوسف اسماعیل اصیل ۷۵ ساله را می‌توان نام برد. (؟؟؟ به دو عکس شماره ۲ و ۳ نظر افکنید).

ویژگی مصر در ساخت و تهیه جامه کعبه معظمه، تأثیر بسزایی در پیشرفت هنر زردوزی و آذین به وسیله تارهای نقره و طلا در آن گذاشت؛ به طوری که این هنر تنها در آذین‌بندی جامه گلدوزی‌های آن منحصر نگردیده بلکه کارگاه جامه‌بافی در مصر اقدام به کارهای هنری و زردوزیهای گوناگون دیگری نمود.

در این میان می‌توان به زردوزی های لباسهای تشریفاتی در مناسبات و جشن‌های رسمی برای افرادی که رتبه پاشایی و دیگر مناصب ارتشی و نیز مردان سیاسی و رجال دینی (۱) را دارا بودند، اشاره کرد؛ همچنانکه این گروه به زردوزی بر روی پرچم‌ها و نشان‌ها و رتبه‌های لباس مردان ارتش و پلیس نیز اقدام می‌کردند و در کنار آن همچنین آثار هنری و زیبایی بر روی چهارچوب‌ها و ضریح‌های اولیاءاللّه و صالحین به وجود آوردند و نیز شاهد تابلوهای اسلامی و تابلوهای هنری فراوان دیگری از آنان هستیم.

گفتنی است که در این زمینه، در برخی از کشورهای اسلامی، به ویژه در هند و پاکستان نوآوری های خاصی عرضه شده، لیکن می‌توان اذعان کرد که زردوزی و آذین مصر از اصالت و ویژگی خاصی برخوردار بود؛ زیرا آذین جامه کعبه معظمه به علت قرارگرفتن آن در طول سال در معرض تابش اشعه سوزان خورشید و نیز هوا و باران‌های آن، نیاز به عنایت و کوشش ویژه‌ای داشته و همواره صنعت‌گران و هنرآفرینانِ جامه، در این زمینه از هیچ کوششی درباره استحکام و مقاومت آن در برابر عوامل طبیعی یادشده به همراه دقت در زیبایی آن، دریغ نمی‌کردند.

بنابراین، جامه یادشده جدا از زیبایی و جمال آن، علی‌رغم آنکه در برابر عوامل آب و هوایی گوناگونی که در طول سال بر آن تأثیر گزارده، همچنان پایدار و مستحکم باقی می‌ماند. این وضع را می‌توان در زردوزیها و آذین جامه اخیر، که در سال ۱۳۸۱ ه. از جده بازگردانیده شده و هم‌اکنون در کارگاه جامه‌بافی در «خَرَنْفُش» در معرض دید همگان قرار دارد، ملاحظه کرد.

در اینجا آنچه که لازم به یادآوری است این است که در ضمن بررسی تاریخی از جامه کعبه مشرفه، برای ما روشن شد که در دوران های گذشته و قدیم، کعبه گاه دو یا سه

۱- تمامی رتبه‌ها و درجه‌های یادشده پس از انقلاب ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۵۲ م. برچیده شد.

ص: ۹۰

بار در سال به وسیله جامه پوشانیده می‌شد، سپس بعد از قرن ششم هجری این کار تنها یک بار در سال، آن هم در پگاه روز نحر (/ عید قربان) صورت می‌پذیرفته است. بنابراین، چنین به نظر می‌رسد پارچه‌هایی که از آن برای کعبه جامه تهیه می‌نموده‌اند ضخامت و در نتیجه استحکام کافی نداشته است؛ به طوری که جامه‌های یادشده کمتر از یکسال بر روی کعبه باقی مانده است. لیکن پس از پیشرفت صنعت پارچه‌بافی، جامه‌های کعبه از ضخامت و قدرت و استحکام ویژه‌ای برخوردار گردید تا آنجا که این جامه‌ها در طول سال همچنان بدون هیچگونه آسیبی بر روی کعبه باقی می‌ماند. این نکته به ویژه پس از بوجودآمدن موقوفه یادشده در مصر، تأثیر بسزایی در مرغوبیت و ضخامت پارچه جامه گذارد. محمد طاهر کردی می گوید:

«هنگامی که مصر ویژگی تهیه جامه بر روی کعبه را به خود اختصاص داد و از آن پس، جامه را در هر سال به این دیار گسیل می‌نمود، جامه از زیبایی و قدرت کافی برخوردار گردید تا آنجا که ترقی و پیشرفت علوم و دانش فنی در مصر و نیز به وجود آمدن هنرآفرینی‌های نوین در خط عربی و هنر آذین و نقاشی در این کشور، همگی تأثیر فراوانی بر زیباسازی و آذین‌بندی جامه و پرده درِ کعبه گذاشته تا آنکه هم‌اکنون در بهترین آراستگی و زیبایی قرار گرفته است.» (۱) در اینجا پس از آن که فشرده‌ای درباره ویژگی مصر از نظر تاریخی و هنری نسبت به جامه کعبه در طول تاریخ را برای شما آوردیم، سخنی از پیشرفت صنعت جامه کعبه در مصر را به همراه کارگاه های جامه‌بافی آن، که شامل کارگاه جامه‌بافی کعبه در «خرنفش» و چگونگی کار در آن و نیز از کیفیت مواد اولیه آن، برای شما سخن گفته، سپس با توضیح هزینه‌های بافت جامه کعبه، این بخش را به پایان می‌بریم، از آن پس بخش بعدی سخن را به بررسی درباره قطعه‌ها و اندازه‌های جامه‌ای که از مصر به کعبه مکرمه ارسال می گردید، اختصاص خواهیم داد.

کارگاههای جامه‌بافی کعبه مکرمه در طول تاریخ

از دوران جاهلیت، همواره مصر به صنعت پارچه‌بافیِ نیکو، که در آن هنگام معروف به قباطی بود، شهرت داشته است؛ به طوری که در عصر جاهلیت و نیز در دوران

۱- محمد طاهر کردی، تاریخ القدیم، ج ۴، ص ۲۳۶

ص: ۹۱

اسلام، کعبه مشرفه همواره به وسیله قباطی پوشانیده می‌شده است. در آن هنگام بهترین پارچه قباطی همانا بافته‌های قباطی تنیسی بود که در شهر «تنیس» بافته می‌شد. بدین سبب بود که خلفای عباسی همواره فرمان می‌دادند جامه کعبه را از قباطی دست ساخته شهر تنیس آماده سازند. بنابراین، در نوشته‌های تاریخ‌نگاران همواره شهر تنیس را بعنوان جایگاهی برای ساختن جامه کعبه مکرمه می‌شناسیم. (۱) همچنانکه به همین منظور همواره خلفا، لباس های تشریفاتی و گرانقیمت خویش را از این نوع پارچه‌ها انتخاب می کردند.

شهر تنیس در آن هنگام در نزدیکی شهر دمیاط کنونی بوده است.

مقریزی در کتاب «خطط» خویش در این باره چنین می‌نویسد:

«... شهری از سرزمین مصر بوده که در میانه آب قرار داشته است ... مردمان آن را افرادی خوش‌برخورد و ثروتمند تشکیل می‌داد که بیشتر آنان شغل بافندگی را برای خود برگزیده بودند. در این شهر لباس های معروف به «شروب» را که در دنیا بی‌نظیر بوده نیز می‌بافته‌اند. همچنین لباس های خلفا که موسوم به «بُدْنه» بوده و بیشتر تار و پود آن از طلا بود، در این شهر بافته می‌شد؛ به طوری که لباس های یادشده هر کدام تا حدود یک هزار دینار ارزش داشت. و نیز در دنیای آن روز لباس کتانی عاری از تارهای زیور شده به طلاـ تنها از نوع کتان های تنیس و دمیاط بود که دارای ارزشی به مقدار یکصد دینار بود ... همچنین این شهر ویژگی خاصی نسبت به تهیه لباس های توانگران و بازرگانان سرشناس داشت که در این میان نیز جامه کعبه در آن بافته می‌شد ...» (۲) شهر تنیس همچنان رو به پیشرفت و ترقی بود تا اینکه به فرمان «ملک محمدبن عادل ایوبی» در سال ۶۲۴ هجری ویران شد. این دستور بدانجهت بود که فرنگیان بارها بدان هجوم آورده و آن را به ویرانی کشانده بودند. در پس آن اموال فراوانی برای تجدید ساختمان شهر یادشده بکار می‌رفت. (۳) از دیگر مکان هایی که جامه کعبه مصری، در آنجا بافته می‌شد، می‌توان دو شهر «شطا» و «تونه» را نام برد. دو شهر یادشده از سرزمینهای تابع شهر تنیس به شمار می‌آمدند. در این دو منطقه، صنعت قباطی همانند تنیس بافته می‌شد. پیش از این به هنگام سخن از بافت جامه در دوران عباسی از آن یاد کردیم. (۴)

۱- به بخش جامه در دوران عباسی مراجعه نمایید.

۲- مقریزی، الخطط، ج ۱، صص ۳۲۹ و ۳۳۱ و ۳۳۸. همچنین نک: علی پاشا مبارک؛ الخطط التوفیقیه، چاپ اوّل، بولاق ۱۳۰۴ ه. ج ۱، صص ۴۴ و ۴۶

۳- مقریزی، الخطط، ج ۱، صص ۳۳۷، ۳۳۸ و ۳۳۹ و نیز نک: علی پاشا مبارک الخطط التوفیقیه، ج ۱، صص ۴۹- ۴۴

۴- مقریزی: الخطط، ج ۱، صص ۳۳۹، ۴۲۲

ص: ۹۲

صنعت جامه کعبه در پاره‌ای از اوقات به حرم حسینی (۱) انتقال می‌یافت. این مطلب در اوایل دوران ممالیك صورت پذیرفت. قلقشندی (متوفای سال ۸۲۱ ه.) می‌گوید:

«اما ساختن جامه کعبه در دوران های نخستین، تنها ویژه خلفا بود ... سپس ساختن آن در اختیار پادشاهان سرزمین مصر قرار گرفت که آنان همه ساله جامه را تهیه و آماده می‌ساختند، که تاکنون به همین منوال باقی مانده است.

لازم به تذکر است که در این میان، گاه بر اثر استبداد و قدرت پادشاهان یمن، این امر در اختیار آنان قرار می‌گرفت. این جامه در قاهره و در حرم حسینی بافته می‌شد.

جامه یادشده از ابریشم سیاهی بود که با گلدوزیها و نوشته‌های سفید در متن آن آیه: انَّ أَوّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاس لَلَّذی بَبَکَّةَ ... به چشم می‌خورد.

در پایانِ دولتِ ظاهریه برقوق، نوشته‌ها به رنگ زرد آذین شده به طلا تغییر یافت. این جامه، دارای ناظر مستقل و جداگانه‌ای بود که دهکده بیسوس از توابع قاهره وقف آن شده بود و عایدات آن صرف تهیه جامه یادشده می‌گردید.» (۲) از گفته‌های قلقشندی می‌توان چنین نتیجه گرفت که جامه در ربع اوّل از قرن نهم هجری در حرم حسینی بافته می‌شد. همچنانکه واضح می‌گردد مصر پس از خلفای بنی عباس ویژگی بافتن جامه را به خود اختصاص داد و از آن پس پیشرفت‌های هنری فراوانی در این زمینه به دست آورد تا آنجا که گلدوزی های طلایین بر روی آن به وجود می‌آورد.

از جایگاه های دیگری که می‌توان به عنوان کارگاه جامه کعبه مکرمه نام برد، قصر ابلق در قلعه (۳) می‌باشد. البته نمی‌توان دقیقاً زمان انتقال صنعت جامه بدین قصر را مشخص کرد امّا از سخن مقریزی چنین فهمیده می‌شود که این قصر در سال ۷۱۳ ه. به وسیله ملك «ناصر محمدبن قلاوون» بنا گردیده و نامبرده از آن به عنوان مرکز حکومتی در بیشتر روزهای هفته استفاده می‌کرده است. بنا به گفته مقریزی این انتقال ظاهراً در دوران او صورت گرفته است (متوفای سال ۸۴۶ ه.)

همچنین از گفته‌های ابن ایاس (۴) به هنگام برگزاری مراسم جشن جامه کعبه در سال ۹۲۳ ه. که نخستین جامه ارسالی به مکه در دوران عثمانی بود و از بردن جامه به قلعه نزد

۱- منظور بارگاه رأس الحسین در قاهره می‌باشد، «مترجم».

۲- صبح الأعشی، ج ۴، ص ۵۷

۳- قصر ابلق، کاخ ساخته ناصر محمدبن قلاوون در سال ۷۱۳ ه. بوده است. وی این کاخ را به وسیله‌سنگ‌های سیاه و زرد بنا کرد که به همین مناسبت ابلق خوانده شد. این کاخ همانند قصر ابلق دمشق ساخته «ظاهر بیبرس» بنا گردید. نامبرده نخستین فردی است که ساختمان رنگین از دو نوع سنگ، سفید و زرد و یا سیاه و زرد را به مصر آوردند و سپس ناصر از او تقلید کرد. مقریزی در خطط خود در این باره چنین می‌گوید: «این قصر مشرف بر اصطبل بوده که به وسیله ملك ناصر محمدبن قلاوون در شعبان سال هفتصدو سیزده آغاز گردید و در سال هفتصدو چهارده به پایان رسید ... عادت این چنین بود که سلطان تمامی روزهای هفته، به استثنای دوشنبه و پنجشنبه را در این کاخ جلوس می‌کرد و به خدمت مشغول می‌گردید و دو روز یاد شده را در «دارالعدل» به سر می‌برد. سلطان از کاخ های جانبی بدین کاخ وارد می‌شد و گاه در صدر ایوان این کاخ که مسلط بر اصطبل بود جلوس می‌کرد و گاه خود بر زمین نشسته و امرا و فرمانروایان همگی در حال ایستاده در اطراف او فرمان‌ها را دریافت می‌داشتند. این کاخ درآمدهایی داشت که بیشتر آنها از میان رفته و هم‌اکنون تنها آثاری از این کاخ باقی مانده است ...» نك: مقریزی، الخطط، ج ۳،

صص ۴۱ و ۴۲

۴- ابن ایاس، بدائع الزهور، ج ۵، صص ۲۱۲ و ۲۱۳

ص: ۹۳

نایب السلطنه «خایربک» چنین فهمیده می‌شود که صنعت جامه‌بافی برای کعبه، در آغاز دوران عثمانی به قلعه منتقل نگردیده بود. نخستین بار جبرتی به هنگام سخن درباره جامه کعبه، در سال ۱۲۱۳ ه. که در خانه «مصطفی کتخدا» (که برخلاف معمول بوده؛ زیرا همیشه در قلعه بافته می‌شده است (۱)) بافته شده، یاد کرده است چون در آن هنگام مصر از سوی نیروهای فرانسوی به اشغال درآمده بود و در نتیجه در آن سال نتوانست جامه کعبه معظمه را به مکه ارسال نماید؛ زیرا مصطفی‌بک کتخدا که امیرالحاج مصر در آن موسم بود، به تهمت قیام بر ضدّ فرانسویان، همچنانکه پیش از این یاد کردیم، دستگیر و زندانی شد. در این هنگام سیداسماعیل خشاب یکی از سرشناسان مصر، ناگزیر عهده‌دار جامه کعبه گردید و بدین منظور آن را به خانه «ایوب جاویش» در همسایگی مقام حضرت زینب علیها السلام منتقل کرد و آن را در این مکان به اتمام رسانیدند.

در سال ۱۲۱۹ ه. کارگاه جامه‌بافی به «بیت‌الملا» در خیابان «المقاصیص» انتقال یافت که در این هنگام «سید احمد محروقی» عهده‌دار ساختن جامه کعبه آن سال گردید.

جبرتی در این باره می‌گوید: «در این ماه (رجب سال ۱۲۱۹ ه. ساختن جامه کعبه به وسیله سید احمد محروقی آغاز گردید که بدین مناسبت نامبرده عهده‌دار آن شد و این کار را در «بیت الملا» در خیابان مقصیص آغاز کردند.» (۲) آن‌گاه که محمد علی پاشا حکومت مصر را در سال ۱۲۲۰ ه. به دست گرفت مجدداً کارگاه جامه‌بافی کعبه مکرّمه به «قلعه» بازگردانده شد. این وضع همچنان ادامه داشت تا اینکه این صنعت به کارگاه دیگری واقع در «خَرَنْفُش» قاهره بنام کارگاه خَرَنْفُش (۳) انتقال یافت. تا اینکه پس از مدتی به اداره جامه کعبه سپس به «دار الکسوهٔ الشریفه» معروف گردید. جامه کعبه از آن پس، تا سال ۱۳۸۲ ه.

یعنی تا آن هنگام که مصر از ارسال آن خودداری کرد، در این کارگاه ساخته می‌شد.

کارگاه جامه کعبه در خَرَنْفش

این خانه در واقع از اداره بزرگی که معروف به «اداره خرنفش» بود، تشکیل می‌شد.

والی مصر محمدعلی در سال ۱۲۳۲ ه. خانه یادشده را در خیابان مسیحیان که معروف به «خمیس العدس» بود، بنا کرد. نامبرده این خانه را به اشاره برخی از مسیحیان فرنگی مقیم مصر در این دوره به وجود آورد تا اینکه خود به صورت محوری برای کارها و

۱- جبرتی، عجائب الآثار، ج ۵، ص ۲۸

۲- جبرتی، عجائب الآثار، ج ۶، ص ۱۸۷؛ بیت الملاهمان دارالملای معروف است که این خانه به وسیله‌امیر «بیبرس حاجب» یکی از امیران ملک ناصر محمدبن قلاوون، بنا نهاده شد. امیر یاد شده در سال ۷۴۲ ه. وفات یافت. علی مبارک پاشا این خانه را این گونه توصیف می‌کند: «... دارای ورودی وسیعی بوده که سقف آن بسیار بلند می‌باشد. این خانه همچنین دارای ورودی‌ها و اتاق‌های متعدد دیگری نیز می‌باشد ... هنگامیکه این خانه در وقف ملا- در آمد به «دارالملا» معروف گردید و تاکنون نیز به همین اسم نامبردار است.» الخطط التوفیقیه، ج ۲، صص ۲۱ و ۲۲

۳- جبرتی، عجائب الآثار، ج ۷، صص ۲۸۹، ۴۱۳ و ۴۳۴

ص: ۹۴

صنعت‌های گوناگون در آمد و خارجیان متخصص در فنون مختلف به هنگام ورود به این سرزمین رو به سوی آن آوردند؛ به عبارت دیگر، محمدعلی در نظر داشت این کارگاه را همانند دیگر کارگاه ها و کارخانه‌هایی که در این دیار برای خدمت به ارتش مصری بنا کرده بود، مهیا سازد.

جبرتی به هنگام سخن درباره حوادث ماه ذی‌الحجه سال ۱۲۳۳ ه. از این کارگاه و تجهیزات گوناگونی که در آن وجود داشته می‌نویسد:

«... ساختمان گسترده‌ای است که بنای آن را از سال گذشته آغاز کرده‌اند، آنان مدتی را به ساختن دستگاه های میکانیکی و مادر در آن گذرانیده‌اند که پس از آن با دستگاه های یادشده وسایلی از قبیل سندان‌ها و دستگاه های برش آهن و دندانه‌های فلزی وارّه‌ها و چسب‌ها و جز اینها را در آن ساختند. در این ساختمان برای هر حرفه و صنعتی، جایگاه ویژه‌ای به وجود آورده‌اند که در بخش‌های یادشده هر کدام با توجه به فعالیت خود، صنعتی را ارائه می‌نمود. این بخش‌ها شامل نوارهای لغزنده و قرقره‌ها و دستگاه های میکانیکی خاصی بوده که در آن صنعت پنبه و انواع گوناگون ابریشم و پارچه و نیز پارچه‌های زربفت و نازک ساخته می‌شد». (۱) طبیعی است که بافت جامه کعبه- به بخشی که در آن صنعت پنبه و ابریشم و پارچه‌های زربفت فعالیت داشت- انتقال یافت. هنگامیکه صنعت‌های گوناگونی که در آن بخش فعالیت داشتند، متوقف گردید، تمامی این بخش تنها به فعالیت در مورد جامه‌بافی کعبه مکرمه اختصاص یافت که این مدت به بیش از یکصدوسی سال ادامه یافت. علی مبارك پاشا- پس از آنکه گفته جبرتی درباره این اداره را نقل کرده- می گوید:

«این سازمان تاکنون همچنان فعالیت داشته (در زمان خود) و مسؤولیت آن را شخصی بنام «میری» به عهده دارد لیکن تمامی بخش‌های صنعتی گوناگون آن همانند صنعت‌های دیگر، از میان رفته و هم‌اکنون تنها کارگاه جامه کعبه مکرمه- که خداوند آن را معظم بدارد- در آن به فعالیت ادامه می‌دهد.» (۲) از این پس نام «مصلحة الكسوة الشريفه» (۳) بر آن نهاده شد که این اداره تابعی از

۱- جبرتی: عجائب الآثار ... ج ۷، ص ۴۳۴

۲- علی مبارك، الخطط التوفيقيه، ج ۳، ص ۲۷

۳- اداره جامه شریفه.

ص: ۹۵

وزارت دارایی (/ مالیه) مصر به شمار می‌آمد. این وضع تا سال ۱۳۳۷ ه./ ۱۹۱۹ م.

همچنـان باقی بود که پس از آن به وزارت کشور (/ داخلیه) منضم گردیـد و تا سال ۱۳۷۲ ه./ ۱۹۵۳ م. باقی بود که در این سال نام آن به «دارالکسوهٔ الشـریفه» تغییر یـافت. از این پس کارگـاه یـاد شـده بخشـی از وزارت اوقاف مصـر گردیـد و تاکنون نیز علی‌رغم متوقف ساختن جامه کعبه از سال ۱۳۸۲ ه. همچنان بخشی از توابع وزارت اوقاف مصر به شمار می‌آید. (۱) گفتنی است که در این کارگاه، کلیه بخش‌هایی که صـنعت جامه کعبه بـدان نیازمنـد بود- از قبیل ریسـیدن و رنگرزی و پارچه‌بافی دستی سـپس آرایش و زینت آن به وسیله تارهای زربفت به دست صـنعتگران و هنرمنـدان مصـریِ ویژه این کار- وجود داشت که این هنرمندان همواره به طور وراثتی هنر خویش را از خود به فرزندانشان انتقال می‌دادند.

همچنین در این کارگـاه، تارهای نقره‌ای مطلّا نیز تهیه می‌شـد که بـدین منظور در بخشـی نقره را بصورت تارهای نازکی درآورده و سپس به وسیله آب طلا آنها را می‌پوشانیدند.

که از این پس هنرمنـدان در بخش آرایش بـا این تارهـا، جامه کعبه مکرمه را با اینگونه تارها زینت و آرایش می‌دادنـد. این هنر در طی چنـدین مرحله بـه انجام می‌رسـید که در پس آن خـط نگـاران و خوشـنویسان زبردست به نوشـتن آیـاتی از قرآن کریم بر آن پرداخته و نیز شکل های هندسی زیبایی را با نگین‌دوزیها بر قطعه‌های جامه به وجود می‌آوردند. از آن پس نوشته‌ها و شکل ها را به وسیله موادی بر جامه، تثبیت کرده سپس خطوط و شـکل های یادشده به وسـیله نخ های ویژه‌ای که بر روی آنها دوخته می‌شد، به طرز زیبـایی برجسته شـده و در پایـان، هنرمنـدان بوسـیله تارهای نقره‌ای مطلّا روی تمامی آن خطوط و شـکل ها را تزیین و آرایش می‌نمودند که در خاتمه کار این بخش دارای زیبایی و جلای خاصی می‌گردید و چشم هر بیننده را به خود جلب می‌کرد.

این کارگاه مـدّتها همچنان در بخش های گوناگون خود، نسبت به تهیه و بافت و آرایش جامه کعبه مکرمه، فعالیت داشت تا اینکه برای نخستین بار به علت بروز اختلافات سیاسـی میان مصر و دولت عربستان سعودی، در سال ۱۳۴۴ ه. ق. ادامه یافت و در این سال بود که پس از رفع مشـکلات میـان دو کشور، کارگاه یادشـده باردیگر کار خود را از سـرگرفت لیکن این بار تنها به بخش زینت و آرایش جامه پرداخت؛ زیرا در این

۱- طبق اسـناد و دفـاتر «دار الکسوهٔ الشـریفه» در قـاهره که در آن به طور خلاصه از چگونگی کار و پیشـرفت هنری و عملی ساختن جامه کعبه از روزی که در آن آغاز به کار گردیـد، سـخن رفته است. مؤلف، خود از این کارگاه واقع در خرنفش قاهره چندین بار دیدن کرده و بر دفاتر و اسـناد موجود در آن اطلاع یافته همچنانکه از این اسناد و برگه‌ها، عکس‌هایی بعنوان سند تهیه کرده است و نیز مؤلف قطعه‌های جامه کعبه را که در سال ۱۳۸۱ ه. به مصر باز گردانیده شده، مشاهده کرده و از برخی قطعه‌های آنان عکس نیز گرفته است. نامبرده از بخش بافت جامه‌های زربفت و ابریشـمی در آن به هنگام کار دیدن کرده و عکس‌های متعددی از چگونگی کار در این بخش و نیز از ساختمان آن گرفته است.

ص: ۹۶

تصاویر

ص: ۹۷

تصاویر

ص: ۹۸

هنگـام شـرکت ریسـندگی و بافنـدگی «المحلـهٔ الکبری» و پس از آن شـرکت «مصـر حلوان» عملیات آماده سازی پشم و رنگرزی و ریسـیدن پارچه‌های مرغوب جامه را به وسیله دستگاه های میکانیکیِ پیشرفته و نوین، آنهم با دقت و سرعت انجام می‌دادند و پارچه مورد نیاز جامه کعبه را مهیا می‌ساختند. آنچه که در این میان گفتنی است اینکه در فاصـله توقف ارسال جامه کعبه به مدت ده سال (۱۳۴۴ – ۱۳۵۵ ه.) دولـت مصـر بخشـی را جهـت آمـوزش و تعلیـم هنر آرایش و زربفت بوجـود آورد که در نـتیجه آن، هنرمنـدان زبردست و ماهر فراوانی تعلیم دیدند.

در سال ۱۳۴۷ ه./ ۱۹۲۸ م. کارگران شاغل در این کارگاه به ۵۹ نفر می‌رسید که اضافه بر آن سه ناظر و نیز شخصی بعنوان بسته‌بند و رییسـی بر تمـامی افراد یادشـده که بـدان «اسـتاد باشـی» می‌گفتنـد، وجود داشت. این شـخص در سال ۱۳۹۰ ه./ ۱۹۶۸ م. پس از گذرانـدن عمری بیش از نود سال درگذشت. نامبرده در سال ۱۳۸۸ ه. ۱۳۶۸ م. همانند یک جوان مشغول به کار بود و این وضعیت را تـا اواخر زنـدگی خود ادامه داد. این کارگـاه آنگـاه که فعالیت خود را تنها در بخش آرایش و زربفت جامه ادامه داد، کم‌کم از تعداد کارگرانش کاسته شد؛ به طوری که در سال ۱۳۸۱ ه./ ۱۹۶۲ م. (۱) جامه‌بافی کعبه متوقف گردیـد. از این پس بود که تعداد هنرمندان یادشده به شکل محسوسی رو به کاهش گذارد و این هنر زیبا (آرایش و زینت به وسیله تارهای نقره‌ای مطلّا) رو به سستی گـذاشت تـا آنجـا که هم‌اکنون در این کارگاه تنها شـش نفر باقی مانـده نسل هنرمنـدان زبردست گذشـته مشـغول به کار هسـتند و متأسفانه هم‌اکنون این هنر رو به انقراض و فراموشی گام برمی دارد.

هم‌اکنون افراد یادشـده تنهـا به سـاختن و تهیه پرده‌هـای گونـاگونی ویژه مرقـد اولیا و بزرگان و نیز ساختن برخی تابلوهای اسـلامی فعالیت می‌نمایند.

نظام کار در کارگاه جامه‌بافی

کـارگران فنی شاغل در کارگاه جامه‌بافی، هیچگاه به‌صورت ثابت و دائمی در این کارگاه به کار خویش ادامه نمی‌دادنـد بلکه این گروه همواره تابع وزارتخانه‌ای بودند که کارگاه زیر نظر آن به انجام وظیفه مشغول بود. بنابراین، کارگران تابع قراردادی بودند که

۱- برگرفته از اسناد و دفاتر «دار الکسوه الشریفه» در قاهره.

ص: ۹۹

درآغاز هرسال از سوی وزارت خانه‌مورد نظر، با کارگاه قرارداد می‌بست. در این صورت دوزنده جامه از سوی وزارت، متعهّد می‌گردید که پارچه‌های جامه کعبه را با توجه به اندازه‌های تعیین شده، جدا کرده و سپس به همراه قرار دادن آستر، همگی را بدوزد. در این تعهّد، دوختن و آماده کردن پرده درِ کعبه و پرده «باب التوبه» نیز همراه بود. همچنین درآن نوع‌پارچه ورنگ آن ونیز کیفیت دوخت ونوع آستر ورنگهای آن‌مشخص می گردید.

در این میان دوزنده جامه، بکاربردن تمامی مواد اولیه و ضروریِ تهیه جامه کعبه را، بنابر مصلحت و اقتضای جامه، به عهده می‌گرفت. همچنانکه نامبرده موظف بود کمربندهای هشتگانه آذین شده به تارهای نقره‌ای و طلایی را بر جامه بدوزد. علاوه بر این، نامبرده متعهّد می‌شد در زمانی که از پیش تعیین می‌گردید، مجموع کارهای جامه‌دوزی را به پایان رساند و جامه را پیش از موعد مقرّر برای حرکت، تحویل دهد و اگر وزارتخانه مشاهده نماید که کار جامه‌دوزی در زمان تعیین شده به پایان نمی‌رسد، خود حق تعیین افرادی را برای تسریع در اتمام کار، دارد. و سرانجام هزینه این افراد از دستمزد تعیین شده در آغاز، از متعهّد کسر می گردید.

در تعهّد نامه یادشده، میزان حقوق این کار نیز تعیین می‌شد که نیمی از آن را به هنگام پایان نیمه کار و نیمه بعد را در پایان کلیه کارها پرداخت می‌نمود. (۱)امّا نسبت به کارهای آرایش و تزیین جامه بوسیله تارهای نقره‌ای مطلّا، همواره وزارتخانه پس از بررسی دستمزد هر مثقال از تارها (مثقال یک درهم و نیم و به عبارتی ۶۸/ ۴ گرم به شمار می‌آید) با کارگران فنی جامه ارتباط برقرار کرده و قرارداد سالیانه‌ای را منعقد می‌نمود.

لازم به تذکر است که میانگین کار هر کارگر حدود دو مثقال در روز بود.

این قرارداد میان نماینده وزارتی که کارگاه جامه زیر نظر آن فعالیت نموده از سویی و کارگران بخش یادشده از سوی دیگر منعقد می‌گردید که در این میان کارگران وظایف محوله را به‌عهده می‌گرفتند. این عقدنامه معمولًا دارای سیزده بند بود که مضمون تمامی بندهای آن تعهداتی است که کارگران برای به انجام رسانیدن کار خویش به صورت مطلوب و نیکو، آورده شده است. همچنانکه در بندهای ویژه آن نسبت به زمان پایان بردن کار و یا تأخیر آن نسبت به زمان تعیین گردیده، خصوصیات و مواردی را متذکر گردیده است. (۲)

۱- اسناد و مدارک «دار الکسوه» در قاهره:

صورت تعهدنامه دوزنده جامه که شامل بریدن و دوختن و آسترکردن جامه کعبه در سال ۱۳۶۲ ه./ ۱۹۴۲ م. می‌شد؟؟؟؟

۲- نظر به اینکه اینجانب خصوصیت ویژه‌ای را در بندهای این قرارداد ملاحظه کردم، بنابراین از ترجمه آن خودداری نمودم، «مترجم».

ص: ۱۰۰

جامه کعبه و مواد اولیه آن

موادّ اوّلیه‌ای که همه ساله برای بافتن جامه کعبه خریداری می‌شد، از این قرار بود:

- ۷۸۵ متر پارچه ابریشم سیاه رنگ که سرتاسر زمینه آن، نوشته‌هایی به‌صورت بافته داشت.
- ۱۰۰ متر پارچه ابریشم طبیعی سیاه ساده که ویژه کمربندها و پرده‌ها می‌باشد.
- ۱۳۴۱۴ مثقال از تارهای نقره‌ای سفید و تارهای نقره‌ای مطلّا، (۷۷۱/ ۶۲ کیلوگرم) که در این میان (۱۰۴۴۲) مثقال از تارهای مطلّا، و (۲۹۷۲) مثقال نقره می‌باشد.
- ۴ کیلو ابریشم سیاه به‌صورت مفتول (برای دوختن جامه کعبه مکرّمه).
- ۴ کیلو چرم (ویژه دستگیره‌های جامه کعبه).
- ۳۰ متر پارچه ابریشم مصنوعی طلایی (ویژه آستر).
- تعداد شش عدد دکمه نقره‌ای مطلّا به مقدار یکصد گرم (ویژه پرده درِ کعبه).
- ۳ باکو دوبارهٔ.
- ۹۶۰ متر چلوار سفید (سی‌ودو قطعه سی متری) ویژه آستر جامه.
- ۹۰ متر پارچه کتان ویژه آستر کمربندها و پرده‌های گلدوزی شده.
- ۵ کلاف ریسمان پنبه‌ای صیادی (۳ کلاف ۵۰/ ۶ و ۲ کلاف ۵۰/ ۹) برای استوارکردن گلدوزی ها.
- ۳ کلاف نخ کتان خام شماره ۲۰ شکری ویژه درج نوشته‌ها و نقش و نگارها.
- ۵ صندوق چوبی ویژه حمل جامه.
- ۵ کیلو شمع اسکندری برای موم اندودکردن نخ و کتان.
- ۴ دوجین قرقره نخ کتانی برای استوارکردن بخش‌های درج شده.
- یک کیلو زنجبیل ویژه جوهر نوشته‌ها بر پارچه.
- یک کیلو صمغ عربی برای تثبیت جوهر.
- ۵ متر پارچه ابریشم طبیعی سبز ویژه پرده‌ها و کمربندها.
- ۲ عدد دیگ که درون آنها به اندازه ۵۸ کیلوگرم گلاب جهت شست و شوی کعبه مکرّمه قرار داده می‌شد.

ص: ۱۰۱

لازم به یادآوری است که مصر در دوران اخیر و پیش از توقف ارسال جامه در سال ۱۳۸۱ ه./ ۱۹۶۲ م. همواره از مواد اولیه یاد شده برای ساختن و مهیانمودن جامه کعبه استفاده می‌نمود.

هزینه‌های جامه شریفه کعبه

در اینجا نمی‌توان برآورد معینی از هزینه‌های جامه کعبه نمود؛ زیرا جامه کعبه در طول تاریخ هیچگاه به یک صورت نبود و با گذشت زمان- همچنانکه تغییراتی در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم به وجود می‌آمد- جامه نیز این تحوّلات وجود داشت و نسبت به هر دوران، صنعت و آذین‌بندیِ آن رو به تغییر و ترقّی بوده است.

در این میان با پیشرفت صنعت بافت و بهینه شدن آن و نیز ابداع روش جدید زردوزی بر پارچه‌ها و سپس تغییر مواد اولیه این کار؛ یعنی جایگزینی تارهای نقره‌ای مطلّا به جای نخ‌های ابریشم در زردوزیها، همگی موجب آن می‌گردید که هزینه‌های تهیه و ساخت جامه روز به روز افزایش یابد. از سوی دیگر، کلیه منابعی که درباره جامه کعبه سخن به میان آورده، هیچگاه از هزینه‌های آنها یاد نکرده است و این بدان جهت است که معمولًا نیک‌مردان از پادشاهان و امرا و سلاطین، آن را در راه رضای پروردگار مهیّا ساخته و به سوی کعبه مکرّمه ارسال می‌داشتند. بنابراین، نیازی به ذکر هزینه‌های آن و یا تعیین مقدار آن نبوده‌اند.

کهن‌ترین سندی که هزینه‌های ساختن و پرداختن جامه کعبه را آورده و می‌تواند راهنمای ما باشد، همان وقف نامه‌ای است که از سوی سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۴۷ ه. نسبت به وقف ده دهکده مصری بر جامه کعبه معظمه قرار داده شده است.

طبق وقف نامه یادشده، هزینه‌ای معادل ۲۷۶۲۱۶ درهم نقره «آنچنانکه در سال های گذشته طبق عادت استفاده شده» در هر سال بوده است. پس از آن هیچیک از صنایع تاریخی در این باره سخنی به میان نیاورده است، لیکن در دوران جدید، آنگاه که برای ساختن جامه، جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفته شد، از سوی وزارت دارایی (/ مالیه) مبلغی بعنوان سقف هزینه، تعیین گردید. بنابراین، در سال ۱۳۱۸ ه./ ۱۹۰۱ م. هزینه جامه کعبه- طبق گزارشی که از سوی مدیر کارگاه جامه‌بافی «عبداللّه بک فائق»- آمده است، مبلغ

ص: ۱۰۲

۴۱۴۳ جنیه (۱) مصری بوده است.

صورت هزینه‌های یادشده بدین شرح می‌باشد:

مبلغ (به جنیه) مورد هزینه شده

۵۰۴ حقوق رییس کارگاه جامه‌بافی ۳۰۰ جنیه و حقوق منشی و انباردار ۲۰۴ جنیه.

۱۲۹ حقوق سایر کارمندان

۳۵۱۰ هزینه‌های نقره‌ای مطلا و نیز هزینه دستمزد کارگران به همراه هزینه مراسم جشن ...

بدین ترتیب مجموع هزینه‌های یادشده برابر با ۴۱۴۳ جنیه می‌باشد. (۲) علاوه بر این، خزانه کاروان در آن سال (۱۳۱۸ ه/ ۱۹۰۱ م.) جملگی بـالغ بر ۲۶۲۱۴ ملیم ۱۸۸۹۳ جنیه گردیـده بود. این مبلغ به خزانه‌دار کـاروان که همه سـاله به همراه کـاروان محمل و جامه حرکت می‌کرد، تحویل داده می‌شد.

نامبرده طی مراسـمی با تنظیم شـهادت نامه‌ای شـرعی و رسمی و در حضور وزیر دارایی (/ مالیه) و امیرالحاج و خود او و گروهی از صرافان و نیز صـرافی به نماینـدگی از سوی وزارت مالیه و نماینـده‌ای از سوی قاضـی‌القضات مصـر تشـکیل می‌گردید، خزانه را در اختیار خویش قرار می‌داد.

خزانه کاروان در واقع شامل هزینه سه ماهه سـفر همراهان کاروان و حقوق امیر مکه و سایر اشـراف و دیگر عرب های ساکن مکه و دو تکیـه مصـری در مکه و مـدینه و دیگر هزینه‌هـای ضـروری هماننـد اجرت شـتران و علـوفه آنهـا بـود. (۳) امـا هزینه‌های کارگاه جامه‌بافی در سال ۱۳۲۵ ه./ ۱۹۰۸ م. برابر بـا مبلغ ۴۰۸۴ جنیه بود (۴) این مبلغ بـا در نظرگرفتن هزینه سال ۱۳۱۸ ه. حدود ۵۹ جنیه کمتر شـده بود. که به نظر می‌رسـد در نتیجه تغییر قیمت هـای مواد اولیه کارگـاه باشـد. این هزینه‌ها در سال ۱۳۲۸ ه.- در سـالی که خدیو عباس حلمی پاشا سفر حج گزارد- افزایش یافته بود و به ۴۵۵۰ جنیه مصری رسید.

ریز صورت این هزینه‌ها در جدول صفحه مقابل آمده است:

۱- جنیه مصری معادل یک لیره استرلینگ انگلیسی در آن دوران به شمار می‌آمده است، «مترجم».

۲- ابراهیم رفعت پاشا، مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۲۹۷

۳- ابراهیم رفعت پاشا، مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۶

۴- ابراهیم رفعت پاشا، مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۲۹۷

ص: ۱۰۳

مبلغ (به جنیه) مورد هزینه شده

۵۱۵ قیمت تارهای نقره‌ای و نیز تارهای نقره‌ای مطلّا.

۱۶۶۴ حقوق کارگران زربفت‌کار، که تعداد آنان ۴۷ نفر بود.

۱۱۱۱ قیمت ابریشم و حقوق کارگران آن، که تعداد آنان به ۷۰ نفر می‌رسید.

۲۰۰ قیمت مواد اولیه از قبیل چلوار و آستری آن.

۱۵۰ هزینه برپایی مراسم جشن که همه ساله به هنگام حرکت کاروان جامه برپا می‌گردید.

۶۰ مژدگانی که کارگران در روز پایان کار جامه دریافت می‌داشتند.

۸۵۰ حقوق خدمتگزاران و خدمه کارگاه جامه‌بافی مجموع هزینه‌های انجام شده در سال یادشده

خدیو عباس حلمی دوّم پس از مراجعت از سرزمین‌های مقدس، فرمان به عنایت و توجه بیشتر نسبت به جامه کعبه مکرمه صادر نمود که میزان هزینه یادشده در سال های پسین، افزایش یافت. (۱) در آغاز جنگ جهانی اوّل و پس از آن به علّت افزایش مواد اوّلیه و نیز بالا-رفتن میزان دستمزد کارگران، این هزینه‌ها آنچنان بالا رفت که در سال ۱۳۴۰ ه./ ۱۹۹۲ م هزینه ساختن جامه کعبه بالغ بر ۱۰۳۲۲ جنیه مصری گردید. (۲) هنگامی که مصر در سال ۱۳۵۵ ه/ ۱۹۳۶ م. پس از توقف ده ساله، از ارسال جامه کعبه به علت حادثه محمل، تصمیم به تهیه و ارسال مجدّد آن گرفت، هزینه‌ها آنچنان افزایش یافته بود که ناچار سازمان حج و گمرک که بخشی از وزارت کشور (/ داخلیه) به شمار می‌آمد، بخش نامه‌های نوینی مبنی بر افزایش هزینه سفر جامه کعبه و کاروان محمل به سرزمینهای حجاز را در سال ۱۹۳۶- ۱۹۳۷ م/ ۱۳۵۵- ۱۳۵۶ هجری به مرحله اجرا درآورد که میزان هزینه تعیین شده، طبق آنچه که در دست ما است، مبلغی برابر با ۴۱۳۳۸ جنیه مصری بود. این مبلغ بعنوان هزینه سفر کاروان محمل و خزانه آن و نیز هزینه‌های اداری دیگر آن، به شمار می‌آمد. طبق اسناد یادشده اشاره‌ای به هزینه ساخت جامه کعبه در میان مبالغ پیشنهادی نوین، نشده است و این نشان دهنده آن است که گویا جانه کعبه در دوران توقف یادشده، در کارگاه جامه‌بافی آماده و مهیّا می‌شده است.

۱- بتنونی، الرحلة الحجازیه، صص ۱۳۷ و ۱۳۸

۲- ابراهیم رفعت پاشا، مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۲۹۷

ص: ۱۰۴

پی‌نوشتها:

ص: ۱۰۵

ص: ۱۰۶

ص: ۱۰۷

گفتگو

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۰۸

گفتگویی صمیمانه

قسمت اول: نظری به آنچه بود

در کلن، آلمان، بتاریخ جمعه اول مهر ۱۳۷۹

محقّقان و فرهیختگان کشور با آثار، کتب و مقالات ارزشمند دانشمند محترم آقای سیّد محمّدباقر نجفی آشنایی دارند، در میان آثار متنوّع و پرجاذبه ایشان، «مدینه‌شناسی» درخشش خاص دارد؛ زیرا پژوهش در این زمینه با عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او همراه بوده و مؤلّف محترم نزدیک به بیست سال در بیابان‌ها و کوه‌ها و درّه‌های حجاز گشته و با تحمّل رنجها و سختی‌های فراوان به دنبال دستیابی به حقایق تاریخ اسلام و آثار مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، هم اینک نیز هر گاه در ذهن خود آن خاطره‌های تلخ و شیرین را مرور می‌کند اشک از دیدگانش جاری می‌گردد.

وی از معدود فرهیختگانی است که تنها به گزارش تاریخ نویسان بسنده نکرده، بلکه با طیّ مسیر هجرت و حضور در مناطق مختلف شهر مدینه، توانسته است حقایق تاریخی را بر جغرافیای فعلی این مناطق منطبق سازد و از اماکن مهم و تاریخی و دینی تصویر برداری نموده، اثری به یادماندنی از خود بجای گذارد.

فصلنامه «میقات حج» ضمن تشکّر از ایشان، توجّه خوانندگان محترم را به این گفتگوی صمیمانه جلب می‌نماید:

: خواهشمند است قدری در زمینه شرح حال شخصی خود توضیح دهید تا خوانندگان محترم بیشتر با شخصیت جناب‌عالی آشنا شوند.

آقای نجفی: من یک ایرانی هستم، جز مشتی قیل و قال، شرح حالی ندارم. از هر جا که

ص: ۱۰۹

امکان یافتم فهمی را تحصیل کردم تا قلب خود را راست کنم.

در خرمشهر به دنیا آمدم. مدرسه و نوجوانی را در خرمشهر و آبادان و تهران گذراندم.

در دانشگاه، اقتصاد و حسابداری، فلسفه و ادب خواندم. مدتها در دروس حکمت و عرفان و تاریخ و ادب، سرگردان کلاسها و نیمکت ها بودم.

در تاریخ مدت ها شاگردی مکتب جامع مرحوم محیط طباطبایی و شیوه منتقدی مرحوم مینوی کردم. ۹ سال فلسفه را با مکتب اتمیسم منطقی مرحوم جعفری و عرفان را با دمادم مستی و قلندری مرحوم همایی و نورد علامه طباطبایی در فضای وحی و صنایع ادبی فرزان و جهان‌نگری‌های نصر و حسابی و ... اندوختم.

مدّتها در الأزهر و دارالکتب مصر جوانی را با بازیِ پریدن از آتش لفظ ها و خاک نسخه‌ها تباه کردم و در آخر بی‌حاصلی خود را با علم قراءات شیخ کبیر محمود امین طنطاوی از یکنواختی نیل و غرور عربیّت نیل نجات دادم و گام در وادی کارون نهادم.

چون به ایران بازگشتم، از سرِ غرور و خدمت به فرهنگ و معنویات به تشویق استادان مطهّری، جعفری و مرتضی شبستری در مرکز تحقیقات و مدرّسی و محقّقی پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ملّی، خیره و حیران ماندم و چشم به دود شعله شومینه سیاست فرهنگی نابینا کردم تا یافتم باید پنجره این بناهای عاریتی را به سوی باغ فرهنگ ایران بگشایم، چشم خود را از عارضه‌ها پاک شویم و تفریح پر غرور مناقشه و جدال را از طبع کودکی خود بزدایم و از اینجا به این جای خود بنگرم تا عشق و فکر خود را در عشق و فکر تحصیل کنم.

از آن روز گرچه سال‌هایی می‌گذرد ولی به هر روی می‌پندارم چند ساعتی نیست که مشغول تحصیل شده‌ام تا درس صلح خاموش را بیاموزم. سه سال بر اشغال خرمشهر صبر کردم تا به ویرانه خانه و کاشانه‌ام خرمشهر نگاهی اندازم، چون در سال ۱۳۶۳ هیچ نیافتم و هزاران کتاب و تحقیق بر دارفنا دیدم، درس باقی را از دارفنای حلّاج آموختم و بر این نعمتِ فقر شاکر ماندم. ۵ سال تلاش

ص: ۱۱۰

کردم تا روزها با کار خاموش خرما، عزت صلح خاموش را در استغنا زنده نگهدارم، تا سال ۱۳۶۹ که چون دیگر نتوانستم پرده ترانه صلح خاموش را بنوازم و در صلح با خود و عالمیان صادق مانم، بی‌هیچ احساس فشاری، حبی یا بغضی به صرف دستیابی فرزندانم به امکان تحصیل دانش نو، دست آنها را گرفته، متوکل بر کشتی شکسته، بی‌ادعا، به دنیای نو علم و فرهنگ، هجرت شیرین کردیم و پابسته و لال زبان در گوشه‌ای از زمینهای آلمان پیاده شدیم، بی‌کفش دویدن بر این ارض اجاره را بر مالکیت آن تنگ کفش ترجیح دادم تا در کنار دانش آموزی فرزندانم، خود و همسرم صلح خاموش را در کوچه‌های جهان بیاموزیم. اینجا یافتم که هم آنجا و هم اینجا و همه‌جا جز غریبستان، جهان را نه شهری است که دعوی ملکی بود و نه شهری جهانی است که به پریشانی خاطری ارزد. بی‌آنکه خود را شیفته روم و چین بیابم، هر دم خود را مخاطب مولانا یافتم که:

جانا بغریبستان چندین به چه می‌مانی؟ باز آ تو از این غربت تا چند پریشانی ...

تا چند چند؟ پریشانی؟ ... به ملک بی‌سنانِ سنایی افتادم؟؟؟؟

: آیا از دست آوردهای چنین هجرتی خشنودید؟

در نهاد هر هجرت شیرینی، دست آوردها و خشنودی‌ها است، تلخی همره شکست است و افسردگی و غم نتیجه هجرت تلخ. سه پسرم به دوره دکتری فیزیک، بیوشیمی، انفورماتیک رسیده‌اند، و دخترم به آرشتکتوری دانشگاه. خود من روزها صنعت خرما را می‌ساختم و می‌آموختم، و شبها با فرهنگ شناسی، خستگی‌های تلاش مستقل بودن را از آز و کین التیام می‌بخشیدم.

: منظور شما از فرهنگ شناسی شبانه چیست؟

آقای نجفی: ببینید! کلام در خاموشی می رُوید، خاموشی در تاریکی نشستن نیست، در خود نشستن است، فرصتی که ممکن است هر لحظه پدیدار شود، هر جا که به

ص: ۱۱۱

چنین لحظه‌ای رسیدم توانستم فکر کنم، بنویسم و بر نوشته دیگران بیندیشم، فقط بیندیشم تا فهم خود را درست کنم نه اینکه بخواهم با نفی و اثبات دیگر فکرها خود را کنار آنها بنشانم یا در برابر کسی خود را مدعی فکری بخوانم؛ روشی که هر کس می‌تواند در آستانه دالان صلح خاموش، به آن ره یابد و خستگی‌های تلاش را از خود بزداید تا باز مهیای قبول خستگی‌های دیگر شود، شیرینی رضا در پذیرایی مدام از رفت و آمد خستگی‌ها است.

: در این راه، محور فرهنگ شناسی شما حول چه موضوعاتی دور می‌زد؟

آقای نجفی: دو موضوع اساسی پیش روی من بود: «ایران شناسی» تا هویّت این جهانی خود را در میراث فرهنگی ایران بجویم و «مدینه شناسی»، تا هویت آن جهانی‌ام را در میراث اسلامی فرهنگ‌های جهان بخوانم.

برای من نهایَتِ هر یک، بدایتِ دیگری بود. هر دو راه به یک میقات رسیدند، نمی‌دانم کجا؟ نمی‌دانم چرا؟ چون هرگاه به چنین میقاتی رسیدم، هم خود را گم کردم و هم میقات را.

: از مدینه شناسی شروع کنیم، از اینکه از چه زمانی انگیزه چنین پژوهشی در شما پدیدار شد؟ به کجا رسیده‌ای و تا کجا خواهی رفت؟

آقای نجفی: در آبان ماه سال ۱۳۵۳ خورشیدی، برای اولین بار طرحی دادم تا پیش از آغاز سفر ایرانیان به مکه، مجموعه‌ای از سخنرانی‌های تلویزیونی درباره «حج اسلام» برگزار شود که موافقت شد، در این خصوص دیدارهایی در عالم فرهنگ با مرحومان سید مرتضی شبستری و سید محمد بهشتی و مرتضی مطهّری و محمد تقی جعفری و سید غلامرضا سعیدی و دکتر نصر و دکتر زریاب خویی و احمد آرام داشتم، همه از طرح مسأله استقبال کردند، چند موضوع انتخاب شد؛ فلسفه حج، احکام حج، تاریخ و جغرافیای حجاز و راهنمایی پزشکی و مسائل زیستی و اخلاقی.

هر چه پرس و جو کردم که فردی را بیابم تا درباره «تاریخ آثار حجاز» با او

ص: ۱۱۲

مصاحبه‌ای داشته باشم، نیافتم.

مجموعه کاملی از تمامیِ کتابها و یا رساله‌هایی که در ایران از سال ۱۳۲۰ درباره حج چاپ شده بود، جمع آوری کردم، در این ۹۰ جزوه و کتاب، هر چه دیده بودم به استثنای سفرنامه آل احمد، تابنده گنابادی، خلیلی عراقی، دهقان سالور، مجابی، هدایتی و هدایت، ما بقی درباره فلسفه و اسرار، آداب و بیشتر احکام یا مناسکِ حج بود و این امر نشان می‌دهد که از آغاز صنعت چاپ در ایران هیچ رساله یا کتابی مستقل درباره آثار حجاز وجود نداشت تا اینکه مرحوم مطهّری از دکتر محمدی پرسیده بود و او نام آقای ابوالقاسم پاینده را برده بود. باشادروان پاینده ملاقات کردم به من گفت: پژوهشی نداشته‌ام ولی از روی نوشته‌های محمد حسین هیکل در «زندگانی محمد» و فیلیپ حِتّی در «تاریخ عرب» و کلوپ پاشا در ... مطالبی را جمع آوری کرده، اینجا و آنجا گفته‌ام. ولی برای مصاحبه سوادی ندارم. می‌گویند: محقّقی بنام صدر الدین محلاتی در شیراز کتابی بنام «مناسک حج» در مذاهب پنجگانه نوشته که به حمایت مالی وزارت امور خارجه چاپ شده است. از او بپرس.

با ایشان ملاقات کردم، بسیار خوش مشرب بود ولی قدرت شنوایی را از دست داده بود. به من گفت: پاینده اشتباه کرده، من فقط دو کتاب یکی درباره اسرار حج و دوّمی مناسک حج در مذاهب پنجگانه اسلام نوشته‌ام و از آثار حجاز خبری ندارم. با آقای ابوالقاسم سحاب که شنیده‌ام در این خصوص کاری در دست دارند، ملاقات کن. وقت گرفته خدمت رسیدم، گفت من در سال ۱۳۱۸ یک جزوه از عامر بیک و خلیل صبری درباره اسرار و مناسک حج ترجمه کردم و یک رساله هم از مرحوم هبۀالدین شهرستانی، ولی مدتی است می‌خواهم در یک مجموعه مصوّر این دو کار را تجدید چاپ کنم، بهتر است خدمت آقا میرزا خلیل کمره‌ای برسی و از ایشان که رساله‌ای هم درباره اسرار حج نوشته‌اند سؤال کنی.

وقتی از خدمتش مرخص شدم بر غریبی پیامبر صلی الله علیه و آله در ایران گریستم ...! چگونه است که این همه کتاب درباره آثار مصریان، ایرانیان، اروپاییان، یونانیان، بابلیان، ایلامیان و ... نوشته شده، اما با آنکه سالانه ده‌ها هزار ایرانی به حج می‌روند،

ص: ۱۱۳

شوری در جستجوی سیره او نیست تا محقّقان، ما را به قلب وادی‌ها کشانند؟!

اظهار تأسف خود را به استحضار میرزا خلیل رساندم، گفتند: من در مؤتمرهای سوریه و مکه، احساس کردم که در این خصوص کاری نکرده‌ایم، لذا به بررسی چنین موضوعی علاقه‌مند شدم ولی مجال از جماعت نیافته‌ام تا منابع را جمع آورم، با آقای راشد در دانشکده دیداری کن؛ زیرا شنیده‌ام که ایشان چند دانشجو را به انجام چنین پژوهشی موظف کرده‌اند. بدون وقت قبلی خدمت رسیدم و نیاز را به عرض رساندم، فرمود: ترغیب کردم ولی رغبتی نشان ندادند. حقیقت آن است که مردم ما قرن‌هاست که از مدینه حجاز بریده‌اند و به عراقِ عرب روی آورده‌اند! قرن‌هاست که آمال ما رسیدن به بغداد خلیفه و سلطان اصفهان و ری شد، نه رسیدن به مدینه او ... مدینه را هم در سایه حاجی شدن دیده‌اند و نه به قصد مدنی شدن! گریست و گریست، گریستم و گریستم ... اینجا بود که چون دهان غربت خود را بستم، غربتِ مدینه دهان گشود، جانم را همچون جامه‌ای پوسیده در صحرایی نهاد و بر آن آتش انداخت، نمی‌دانم این من بودم که می‌سوختم یا جامه‌های زمانه من؟ این من بودم که دود می‌شدم یا جامه من؟ نمی‌دانم ...

چند ماهی نگذشته بود که در بیابان های حجاز ایستادم، نه خود بودم، و نه جامه، به بادی می‌ماندم که بی‌آنکه جایی را بشناسم، می‌تاختم. بی‌آنکه بدانم به کجا باید بروم. به خاکی می‌ماندم که پراکنده می‌شدم.

: کار را از کجا و چگونه آغاز کردی؟

آقای نجفی: پس از ۹ ماه تحقیق در منابع سیره، کار آکادمیک را در مدینه و از خانه ابو ایوب انصاری آغاز کردم. در یکی از روزهای پر ازدحام، بیش از شش ساعت خیابان باریک شرقی مسجد را گشتم و نتوانستم اثر چنین خانه‌ای را بیابم.

هیچ کس به پرسش هایم پاسخی نمی‌داد، تا اینکه خسته و آزرده از این همه غفلتِ مدنی‌ها به دیوار مسجد تکیه دادم و گریان گفتم: من می‌دانم، همین جا باید باشد، میان همین دکان‌ها، با همین مردمی که می‌بینم. حیران میان ازدحام مردم،

ص: ۱۱۴

این سوی و آن سوی می‌دویـدم و می گفتم: همین جا بودی، همین جا بودی که خانه‌ات را ساختی، همین جا میهمان ابوایوّب بودی، همین جا ...!

بی‌اختیار به سوی دکان پارچه فروشی رفتم و یقه صاحب دکان را گرفتم و گریان فریاد زدم: کجاست؟ بگو کجاست؟!

به آرامی گفت: چی کجاست. خانه او، ابوایّوب، همین جا بود، نترس بگو.

از ترس صدایش در نمی‌آمد، گفت: یقه‌ام را رها کن.

بی‌توجه به مردمی که دور ما را گرفته بودنـد و مرا دیوانه می‌خواندند، دست خود را بالا برد و گفت: همین بالا بود. او را بوسـیدم و شتابان از پله ویرانه‌ای بالا رفتم. بقایای محراب بنای عثمانی را دیدم که در محلّ طبقه دوم بنا نهاده بودند.

دقیقاً همان جایی که مهمان بود، سـر بر چوب‌های بنای مخروبه نهادم و های های گریستم، برگشتم و تمام دکانش را نگریستم. زیر سمـت بالاـی درِ کرکره‌ای دکـانش گـوشه‌ای از کـتیبه‌ای را دیـدم، بـا عصـبانیت فریـاد زدم در دکـانت را بکن، چرا تاریـخ را محو کرده‌ای؟! گفت: فریاد نزن، صد دلار بده. بیشتر دادم، شـتابان پله نهادیم و آن را کندم و عکسـی از آن گرفتم. نه هیچ کسـی را جز او می‌دیدم و نه هیچ کس جرأت داشت پیش آید و مانع این عاشقِ جانبازِ تحقیق شود، هیچ کس ... این آخرین عکسی است که از موقعیت خانه ابو ایوب باقی ماند و در توسعه نوین مسجد، هیچ اثری از این خانه روشنِ تاریخ باقی نماند و در توسعه تاریکِ تاریخ محو شد.

: پژوهش میدانی شما چگونه و بر اساس چه اصولی استوار بوده است؟

آقای نجفی: با دیـد جغرافیایی، منابع سـیره را بررسـی می کردم، موقعیت‌ها را می‌سـنجیدم تا به‌تقدم و تأخّر جغرافیایی وقایع پی‌ببرم، سپس مـدارک تـاریخی هر واقعه‌ای را ذیـل همـان موقعیت‌هـا گردآورده، به‌وقـایع کوچـک‌تر تجزیه می کردم وآنگاه به‌یک تصویر کوچکی در ساختـار مـدینه و منـاطق آن می‌رسـیدم، آن تصویر محققـانه را با خود به محل امروزی مـدینه می کشانـدم، تا درستی یا نـادرستی چنین تصویری را نقـدکنم. هم‌بـا موقعیت‌شناسـی، اسـناد تـاریخی را نقـد می کردم و هم بـا اسـناد تـاریخی، موقعیتی را که مورخان قدیم آن را شرح داده‌اند، آنگاه نتیجه این نقدها را با آنچه

ص: ۱۱۵

که‌خود دیده‌بودم می‌سنجیدم تا به صحیح‌ترین تصویر ممکن از مدینه او نایل آیم.

بر این اساس توانستم بدون آنکه طرح پژوهشیِ خود را شرح کنم، برای اولین بار نشان دهم که جغرافیای وقایع، مهم‌ترین اصل در نقد اسناد تاریخیِ بجای مانده از سیره پیامبر است؛ زیرا متأسفانه محققان و مورّخان قدیم در طبقه‌بندی اسناد هیچ رعایت زمان و مکان را نداشته، ما را زیر برف انباری از مدارک انداختند و رفتند، معلوم نیست اصل واقعه چرا رخ داد و کی و با چه جریان هایی ادامه یافت؟ و به چه نتیجه‌ای رسید؟ در طول این ربع قرن، جز بارور کردن این نوع از روش پژوهش، کار دیگری نکرده‌ام.

: با این روش به چه نتایج مهمی رسیدید و آیا اجازه می دهید که بخواهم چند مورد را شرح دهید؟

آقای نجفی: حقیقت آن است که همه مورّخان بزرگ ایران و عرب گرفتار نوعی کپی کردن از روی دست یکدیگر بودند، چه مسعودی و یعقوبی و چه ابن اثیر و ابن خلدون ... در میان سیره نگاران هم همین نقیصه بزرگ دیده می‌شود، به خصوص که وقتی می‌بینیم رابطه تاریخ نگاری و سیره نویسی با قرآن کاملًا گسسته است.

قرآن از پیامبر تصویری ارائه داده که نمی‌توان آن را در متون تاریخی یافت. به هر حال باید در تعریف‌ها و اوصاف، همه منابع شناخت مدینه او به یک وحدتی برسند تا مرز میان وصف تاریخی و اوصاف قرآنی بر داشته شود. متأسفانه شیوه یونانی رایج در تاریخ نگاری مسلمانان، ما را از شناخت مدینه او دور ساخت.

برای مثال:

واقعه هجرت و واقعه بدر که مورّخان آن را مطابق اخبار و شایعات طرف مقابل؛ یعنی قریش تدوین کردند، اساس را به روش یونانی بر تصمیم گیری سران نشسته بر هرم جامعه اشرافی نهادند و دیگر وقایع را در سایه آن به خورد ما دادند.

آنها با این روش از محمّد یک مدّعی قدرت گروهی خاص نشان دادند که در آستانه رواج تاریخ‌نگاری نه با میراث رومی امویان و مذاق ساسانی امپراتوری عباسی سازگار بود و نه با مدینه ساده پیامبری که لطف حق بود.

ص: ۱۱۶

: چطور شد که نام «مدینه شناسی» را برگزیدید؟

آقای نجفی: مستشرقان و محقّقان قرن ما، تحت تأثیر طبقه بندی علوم ... و فهرست دیویی کتب، تاریخ زندگانی پیامبر را جزئی از تاریخ اسلام و تاریخ اسلام را بخشی از مطالعات اسلام‌شناسی در نظر آوردند. از این مسیر گر چه می‌توان به یک زبان مشترک جهان دانشگاهی رسید ولی احساس می‌کردم که کانون واقعی مطالعات خود را نمی‌توانم در چنین طبقات فرهنگی فرنگ جای دهم؛ زیرا مبنای این پژوهش، نه معرفت دینی بود که خود را در اسلام‌شناسی بیابم و نه تاریخ قومی که از قوم شناسی عربی، یا ایرانی سر در آورم.

مدینه را فرهنگستانی یافته بودم به پهنای همه ادیان، فرهنگ‌ها و تلاش‌های بی‌پایان معنوی بشر، مرکز آن را مسجدی دیده بودم که نقطه وحدت انسان و خدا و طبیعت است. شهری گرچه با ۲۳ سال قدمت ولی نهایتی برای امتداد راهی که او در ۱۳ سال با مهاجران و ۱۰ سال با انصار طی کرد، نمی‌یافتم. کانونی که در نهایت همه اجزا و وقایع ۲۳ سال نبوت را در خود وحدت بخشد تا خود را در رحمت الهی به جهانیان آشکار سازد، مدینه سراجاً منیراً، شهرستان جانهاست. به ظاهر در پی کوچه‌های آن بودم، کوه‌ها و بیابان‌ها و وادی‌های آن را جستجو می‌کردم، در باطن او را می‌جستم تا لحظه‌ای به سایه‌اش، با جای پایش، نگاهش، خود را از این غوغای حیات بشویم، آه، آه، اگر گمان کنید خواستم مدینه‌اش را بشناسانم، مدینه‌اش شناساننده تمدّن‌ها و فرهنگ‌های بشری است. در پی خرابه‌ها و نخلستان‌ها نبودم، سرانگشت اشاره او را دیده بودم که مسیر وحدت و آزادگی و آبادانی جهان را نشان می‌داد. مدینه‌اش خاکی نبود که راه خاک او را طی کنم.

مدینه جانان بود تا در کنار دروازه‌اش، بار تن را زمین نهم.

: چه موانع و مشکلاتی سر راه شما وجود داشت؟ و چگونه بر آنها فایق آمدی؟

آقای نجفی: به هر حال، حضور من در سرزمین حجاز، این بار را بر دوش من نهاده بود که یک ایرانی در یک کشور خارجی از این سوی و آن سوی می‌رود تا از ساختمان‌هایی، خیابان‌هایی و زمینهایی عکس بگیرد. نام و نشانی‌ها را می‌پرسد،

ص: ۱۱۷

یادداشت می‌کند و با نقشه‌هایی که در دست دارد تطبیق می‌کند. شمال و جنوب را می‌پرسد. تمام صحنه، برای منِ خارجی در آن کشور سؤال برانگیز بود. کافی بود، فردی عامی با ما درگیر شود یا مأموری دولتی مرا با آن شکل و شمایل ببیند! ... در انجام این پژوهش، جز انگیزه شخصی و امکانات شخصی هیچ کس و هیچ دولتی یا دولتمندی، مؤسسه‌ای فرهنگی و سیاسی یا دینی حامی و معرف من نبود، تنها و در این تنهایی امروز، شمع اصحاب آن روزگاران را می‌جستم. هرگز در بیابان‌های خشک، در قراء دور دست، یا میان انبوه جمعیت، از هیچ کس و هیچ چیزی نهراسیدم. نیندیشیدم که اگر این ایرانی گرفتار آید به چه کس خبر دهم، و از کی مدد بگیرم، احساس می‌کردم که در ورای این تلاش‌ها هدفی را یافته‌ام، چون با آن انس داشتم. خطرهایی که ممکن بود پیش آید، به جان پذیرا بودم. مکرر مانعم شدند، گره‌ها باز شد، دستگیر شدم و به محاکمه بردند، از هر اتهامی مبرّا شدم.

مردم عوام گرفتارم کردند ولی پویاتر به کار ادامه دادم. پول‌ها از من مطالبه کردند، بیشتر دادم. مأموران وزارت اعلام، یا مراقبان امر به معروف مرا از ادامه این معروف، نهی کردند، به منکرات آنان اعتنایی نکردم. تنها جایی که می‌لرزیدم، هنگام انتقال فیلم‌های ظاهر نشده! به خارج و یا هنگام ورود به ایران بود، ولی هر بار چشم‌ها بسته می‌شد تا راه مدینه شناسی ادامه یابد. چون از هر حوزه قدرتی به دور بودم، به راحتی از شرّ قدرت‌های کور محلّی و مرزی کالا زده عبور می‌کردم.

بیش از ۲۵ سال تا امروز در این حالت بسر بردن؛ هرگز مرا وادار نکرد به دیپلماسی ایرانی یا عرب روی آورم تا از من حمایت کنند یا موجبات تحقیق را فراهم سازند، آن هم با این همه مشکلات ناشی از فهم مردمی، که با دهان پر از فرهنگ، سدّ فرهنگند! با هزاران مشکل از غیر، هیچ مشکلی صعب‌تر از نفس خود نیافتم ... بگذارید نمونه‌ای از این مشکل خانگی! را بازگو کنم:

سال‌های ۱۳۵۷ و ۵۸ در خرمشهر بسر می‌بردم. مشغول تحقیق در تدوین نهایی مجلّد اول مدینه شناسی بودم که عراقی‌ها با گلوله‌های توپ، خرمشهر را مورد حمله قرار دادند. پس از هجوم راهی جز ترک خانه و دیار نداشتیم. به همراه همسر و سه پسر کوچکم و دختر بیست روزه‌ام، خانه و هر چیز با ارزشی که در

ص: ۱۱۸

آن بود را رها کردیم و شبانه از شهری در آتش خارج شدیم. مدتی در بروجرد بسر بردیم تا اینکه قسمت‌های از شهر خرمشهر را عراقی‌ها گرفتند. همسرم مرا تشویق کرد تا به خرمشهر باز گردم و مقداری پول و اثاث و لباس برداشته، باز گردم. با زحمت فراوان به خرمشهر باز گشتم. شهر را دود و آتش فرا گرفته و خالی از سکنه بود. نبرد توپخانه‌ها و خمپاره‌ها در غرب شهر ادامه داشت. خانه شخصی ما در منتهاالیه شرق شهر قرار داشت و با افتادن و خزیدن و دویدن، خود را به خانه‌ام رساندم. همه چیز موجود بود. به اتاق کودکانم رفتم امّا نتوانستم چیزی را انتخاب کنم. به کمدها نگریستم، پر از لباس بود. به اتاق کتابخانه‌ام رفتم، شش هزار جلد کتاب و صدها میکروفیلم و پرونده تحقیق داشتم. نگاهی به همه انداختم. قدرت تصمیم گیری نداشتم. به اتاق پذیرایی رفتم. به فرشها، ظرف‌ها و مجسمه‌های با ارزش نگاه کردم ... چه می‌توانستم بردارم و در ماشین کوچك خود جای دهم و بار کنم؟! کمی لباس بچه‌هایم را برداشتم و به کتابخانه بازگشتم و چمدانی را که در آن عکس‌ها و اسلایدها و تحقیقات «مدینه شناسی» و «آثار ایران در مصر» و «دین نامه‌های ایران» بود برداشتم و با هر چه ثروت بود خداحافظی همیشگی کردم. این سخت‌ترین انتخابی بود که بر سر ادامه تحقیق وجود داشت و در نهایت بر نفس خود فایق آمدم و نقوش مدینه را آوردم و ثروت خانه را رها کردم. پس از پنج روز نزد همسرم و کودکانم با دست خالی و شرمندگی باز گشتم! در حالی که هیچ چیز برای زندگی نداشتیم، جز مشتی اسلاید و یادداشتهای مدینه که حتی معادل ده کوپن ۲۰ لیتری بنزین خریدار نداشت.

در اثر آزار مردم نسبت به مهاجران از جنگ، مجبور شدیم بروجرد را ترك كنیم و نزد خویشان به شیراز رویم. در سومین روز اقامت بود که وقتی خبر تصرف کامل خرمشهر توسط عراقی‌ها را شنیدم، از شدّت نگرانی به کنار مرقد حافظ رفتم و گفتم: خدایا! شهر و خانه‌ای نیست. جز این چمدان مدینه هیچ نماند. به کجا روم با این بچه‌های خردسال؟! به کجا؟! تو را در کنار این مرد خدا می‌خوانم، تو دریاب. وقتی دیوان را گشودم چنین خواندم:

هر آنکه جانب اهل خدا نگه دارد خداش در همه حال از بلا نگه دارد

دو سال در شیراز پنیر و کالباس و ادویه می‌فروختم تا توانستم آرام آرام نوشته های مدینه را تنظیم کنم. صبح‌ها کاسبی می‌کردم تا محتاج ادعای خود نباشم و شب‌هایی در کنار مرقد روزبهان یا ابو عبداللّه خفیف، مدینه نبی را می‌گشتم تا آلام روزانه را تسکین بخشم. قبول این انتخاب سخت‌ترین تصمیمی بود که در آن لحظه حساس زندگی گرفتم و بر مشکل آن فایق آمدم.

: از شیراز به مدینه باز گردیم، خواستم بپرسم در طول دوران پژوهش چه آثار مهمی را از مدینه عصر پیامبر می‌شناختید که در تغییر و تحوّلات یك قرن اخیر از بین رفته‌اند؟!

آقای نجفی: سال‌ها تحقیق کردم تا یافتم چه چیزهایی وجود داشته و در صده‌های بعد آثاری از آن حفظ شده است، ولی وقتی خواستم آنها را بیابم بیش از بیست سال طول کشید تا نشانی‌های قدیمی آنها را در مناطق و روستاها و شهرهای مهم حجاز جستجو کنم. بسیار متأسفم که می‌گویم: اهم آثار سیره پیامبر صلی الله علیه و آله محو و در اذهان محققان بزرگ به فراموشی سپرده شده است و کسی نیست که بخواهد تاریخ حیات پیامبر اسلام را با لمس موقعیت جغرافیایی وقایع حیاتش، به رشته تحریر در آورد. کاری که محمد حسین هیکل وزیر وقت مصر و احمد امین در «فجر اسلام» و رشید رضا در «الوحی المحمدی»، محمد احمد جادالمولی ... انجام دادند، بالنسبه به آنچه که می‌بایست انجام پذیرد چند ورق پراکنده بیش نیست و هیچ مزّیتی بر آنچه که حلبی و ابن کثیر و بیهقی و طبری و سهیلی و مجلسی و ابن قیم جوزی نوشتند ندارد ...

اینها همه به خود زحمت ندادند تا وقتی تاریخ را می نگارند، تصویری از شرق و جنوب و شمال مناطق حجاز را داشته باشند که بدانند چه می گویند و صرفاً از روی نوشته ابن اسحاق و واقدی کپی برداری نکنند.

حقیقت تلخ را باید قبول کرد که تا کنون زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته نشده است؛ تاریخی بر اساس قرآن و حدیث

صحیح، نه به گمان عراقیان و شامیان و زعم قریشیانی که پس از مسلمانی گمان‌ها و برداشت‌های سر تا پا غلط خود را به

ص: ۱۱۹

ص: ۱۲۰

مورّخان و محدّثان تزریق کردند و یا محققانی که تحت تأثیر سیاست‌های امپراتوری اموی و عباسی، خواستند به جای پیامبر خدا، یک امپراتور را تعریف کنند تا زیر سایه آن زمامداران وقت خود را توجیه کنند و خوشایند سبک رایج تاریخ نگاری روز، لباس تن پیامبر را تعریف کردند، بی‌آنکه با وجودش و خدایش و قرآنش رابطه‌ای داشته باشند و یا اصلًا قادر به فهم آن باشند. گذر از این همه دالانهای غیر مدنی بر سر راه رسیدن به مدینه او، مهم‌ترین مشکل پژوهشی من بود. نمی‌خواستم مانند ابن خلدون در «مقدمه تاریخ» روشهایی را در تاریخ نگاری بنگارم که هرگز موفق نشد آن را در نگارش «تاریخ العبر» خود بکار بندد.

: با این توضیحات به بخش دوم سؤال من پاسخ گویید: چه آثاری را می‌شناختید که تا آخرین سفرهای پژوهشی، دیگر آنها را نیافتید؟

آقای نجفی: در دوازده سفر پژوهشی و هزاران مکاتبه و مباحثه و مطالعه منابع روز در عرض ربع قرن و آنچه که حالا حافظه من اجازه می‌دهد تا سال ۱۹۹۹ در مدینه اثری از این آثار نیافتم:

خانه آل‌عمر بن خطاب، خانه ابی بکر، خانه عثمان بن عفان، خانه ابو ایّوب انصاری، خانه جعفربن محمد، خانه حسن‌بن زید، خانه سعدبن خیثمه، خانه کلثوم‌بن هدم، چاه اریس، مسجد بنی قریظه، مشربه امّ ابراهیم، مسجد بنی ظفر، کهف بنی حرام، مسجد فسح، مسجد ابیّ بن کعب، مسجد بنی خداره، مسجد واقم، مسجد القرصه، مسجد الشیخین، مسجد دار النابغه، مسجد بقیع الزبیر، مسجد بنی خُدره، مسجد السنح، مسجد بنی بیاضه، مسجد بنی خطمه، مسجد بنی‌امیّهٔ الأوسی، مسجد عتبان بن مالک، مسجد مالک بن سنان، (در مناخه)، مسجد بلال بن رباح، مسجد بنی دینار (المغسله)، مسجد المصرع (در احد)، مسجد الفُسح، قبهٔ الثنایا، مسجد النور، مسجد الخربه (لبنی عبید)، مسجد بنی‌زریق، مسجد بنی‌مازن‌بن النجار، مسجد راتج از بنی عبد الأشهل.

خانه خالدبن ولید، خانه امّسلیم، خانه امّ‌حرام بنت ملحان. چاه اعواف، چاه

ص: ۱۲۱

انس‌بن مالک‌بن نضر، چاه انا در هنگام محاصره بنی‌قریظه، چاه اهاب، چاه البصّه، چاه بضاعه، چاه جاسوم (چاه ابن الهیثم بن التیهان)، چاه جمل، چاه حاء، چاه سقیا، چاه العهن، بقاع اهل بیت، ازواج و بنات الرسول، عباس و اصحاب رسول، فاطمه بنت اسد، بیت الأحزان. بقاع احد را دگر ندیدم و در بین راه مکه و مدینه و مناطق شمالی و شرقی و غربی؛ مسجد معرس، مسجد شرف الروحاء، مسجد عرق الظبیه، مسجد المنصرف، مسجد الرویثه، مسجد ثنیّه رکوبه، الاثایهٔ العرج، مسجد لحیّ جمل، مسجد السقیا، مسجد مدلجه تعهن، مسجد الرماده، مسجد الأبواء، مسجد البیضه، مسجد عقبه هرشی، مسجد غدیر خم، مسجد امّ معبد، مسجد ذفران، مسجد الصفراء، ثنّیه مبرک، مسجد العشیره، چاه‌های ینبع، مسجد الصبهاء، شمران، مسجد اطم الشیخین در راه احد و ... دیگر اثری پیدا نیست.

درمکه هم: بقاع معلاهٔ را نمی بینیم. خانه رسول و همسرش خدیجه و زادگاه فرزندانش را ویران کردند. از بناهای تاریخ خانه ابوبکر و دارالندوه، بئر خارجه، غار مرسلات، بئر میمون، ذی طوی، مسجد بیعت در سوق الغنم، مسجد الإجابه، مسجد النحر و ... هم خبری نیست.

: اگر اینها بودند و شما آنها را می‌یافتید، تغییری در شناخت شما از تاریخ مدینه به وجود می آورد؟

آقای نجفی: اگر بخواهیم مانند مورّخان و مستشرقان و استادان علوم اسلامی دانشگاه‌ها سخن بگوییم، نه! هیچ تغییری به وجود نمی‌آورد ولی اگر درک و فهم اسناد بجای مانده، به حضور ما در متن همان وقایع نیازمند است، پاسخ آری است و بگذارید مثالی بزنم: آنانی که در جنگ ظالمانه‌ای گرفتار آمدند و در برابر چشمانشان خانه‌ها را سوزاندند، بهتر با شرّ جنگ و خیرِ صلح آشنا هستند تا آقای دبیر کل.

پیامبر برای من یک مرده هزار ساله نیست که بخواهم مانند آکادمی‌ها و انستیتوها و دانشگاه‌ها، آن را در لابراتوارهای علمی تاریخ تحلیل کنم. او پیامبری است که با ماست. هر صبح و شام او را می‌طلبیم و بر او درود می‌فرستیم و ما او را در برابر خود داریم. نه خدای ما بی‌اوست و نه او بی‌خدای ما که بخواهیم او را از

ص: ۱۲۲

روی نقوش اوراق مرده بغداد و ری و طبرستان و قاهره و شام و خراسان بخوانیم و بشناسانیم.

یک روز در جلسه مستشرقان آلمانی، در آکادمی علوم انسانی کلن گفتم: تا موضوع تحقیق درباره سیره مشخص نشود، صحّت تحقیق مشخص نخواهد شد.

اگر محمد یک پیامبر است، این روش تحقیق شرق شناسان درباره پیامبری پیامبر نیست، نوعی روش کار پژوهشی برای پول در آوردن است و نه رسیدن به واقعیت‌ها و اگر یک شخصیت تاریخی بنام محمد مد نظر شماست، پس چرا می‌خواهید کسی را تحقیق کنید که از همان نخست علیه تصوّرات شماست؟

موضوع شما، برای او و یافتگان معرفت او موضوعیت ندارد. مشکل اساسی شرق شناسی نیست، انتخاب شیوه‌هایی است که ما را به حقایق تاریخی نزدیک نمی‌کند. حقایقی نه آنطور که مؤمنان می‌خواهند، آنطور که صادقانه محقّقان را قانع سازد.

: پس شما روشهای تحقیقی رایج در دانشگاه‌های غرب را برای اسلام شناسی مناسب نمی‌دانید؟

آقای نجفی: شاید برای اسلام شناسی مناسب باشد؛ زیرا این رشته بی‌محتوی را غربیان به وجود آوردند، ولی برای مدینه شناسی هرگز؛ چرا که ما به مدینه او می‌رویم تا آنچه آنجا بوده به معرفت ما درآید و نه اینکه مدینه‌ای را که ما می‌خواهیم بنانهیم تا داستان تاریخی شهروندانش را بنگاریم! البته معتقد نیستم که باید روش‌های تحقیقی رایج در دنیای امروز را مانند روش‌های تحقیقی قدمای مسلمان کناری نهیم. هر دو به یک حد نارسا و ناقص است ولی معتقدم هیچ دستاوردی در دانشگاه‌ها و حوزه‌ها بد نیستند. آنچه مهم است این است که چگونه خود را در متن این یا آن و یا هر دو، جای دهیم تا به مدینه او رسیم؟ این مشکل‌ترین مرحله‌ای است که هر مدینه شناسی در زندگی با مدینه او، با او و یاران او روبروست. من چون خواسته‌ام با مدینه زندگی کنم، خود تلاش کردم تا هم با آگاهی از روش‌های تحقیقاتی قدیم و جدید، به اصلاح روشها نائل آیم و هم

ص: ۱۲۳

منابع تاریخی را مورد نقد و بررسی قرار دهم تا بتوانیم در شهر او نشانه‌های واقعی را بیابیم.

ما برای رسیدن به شناخت‌های واقعی‌تر، جز صدق، هیچ راهی و جز واقعیت هیچ تعهّدی به نوگرایان جهانی و یا سنت گزاران عالم اسلامی، نداریم.

: با این تجارب پژوهشیِ ربع قرنی، تا کنون درباره مدینه شناسی چه نوشتی؟ چه چاپ شده است و چه در دست چاپ دارید؟ اجازه دهید کمی درباره موضوعات و محتوای کتاب صحبت کنیم؟

آقای نجفی: خاضعانه تأکید می کنم، مدینه شناسی یک شوق و عشق پژوهشیِ شخصی است درباره آنچه که می‌خواستم صادقانه درباره آن بدانم، نه یک کار گروهی و یا آنچه که می‌بایست صورت بگیرد، لذا توجه می‌دهم در همین حد با آن تماس بگیریم. هیچ طرح جامعی در ذهن من نبود. تا آنجا که امکاناتم اجازه می‌داد پیش رفتم. هرجا نتوانستم، ایستادم و تضرّع کردم ولی از یأس نناليدم. هیچ عجله‌ای نداشتم تا کاری را نشان دهم؛ زیرا این تحقیق را برای زندگی خودم نمی‌خواستم.

خودم را برای این تحقیق می‌دیدم، لذا محتوای هر مجلد دقیقاً مشتمل بر موضوعاتی است که نقد نیست، حال است. دیروز و امروز نیست، حال است.

در این حال بودم که هم صادقانه در خشکی آن سوختم و هم در دریای آن غرق شده بودم.

در مجلد اول: سیّاحی را می‌بینید که تلاش کرده آنچه را در مدینه ۱۳۵۴ تا مرداد ۱۳۵۷ شمسی دیده و صف کند؛ مسجدها، خانه‌ها، چاه‌ها، قبرها.

ولی در مجلد دوم: موضوع غزوات را موردض بررسی قرار داده و از راه تطبیق منابع با موقعیت‌های جغرافیایی بدر، احد، خندق، خیبر، پی‌بردم که غزا، دفاعی اجتناب ناپذیر برای صلح بوده و پی‌بردم که چگونه قریشیان جنگجو و یهودیان پول پرست حجاز، آن زمان نتوانستند مهر اسلام را به شمشیر اسلام و عدل اسلام را به ثروت اسلام! بدل سازند.

در مجلّد سوم: به عنوان اوّلین ایرانی مسلمانی که بر اساس مستندات تاریخی

ص: ۱۲۴

این مسیر را طی کرد، راهیِ درک و فهم مسیر هجرت شدم، آنقدر بر وجب به وجب این راه بزرگ تاریخ چرخیدم و منابع و مصادر تاریخی را خواندم تا یافتم هجرت او هرگز نتیجه هراس از قتل و عدم تحمل رنجهایی نبود که قریشیان بر ضدّ او اعمال می‌کردند و خروج او و راهی که طی کرد هرگز پنهانی نبود، و غار ثور، هرگز مخفی‌گاه او نبود، عبادتگاه او بود. هجرت او برای جهانی کردن دعوت اسلام بود؛ کاری که جز با گذشت از مال و زندگی و ترک تعلّقات وطن (مکه) میسّر نمی‌شد.

در مجلّد چهارم: در مسیر بازگشت پیامبر به مکه، رفت و آمدها کردم تا یافتم که هرگز پیامبر در پی فتح شهر و تصرف خاکی نبود، مهر اسلام قلب‌ها را فتح کرد و فتح یک رحمت بود تا قلب‌ها از کوری خود به روشنای خدا افتد و نه یک پیروزی نظامی که قلب‌ها را به اطاعت کور می‌کشاند.

در مجلد پنجم، فرهنگ جغرافیایی سیره پیامبر را جمع آوری کرده‌ام تا محققان را در ادامه پژوهشهای مدینه شناسی یاری دهد.

اینها کارهایی است که پژوهش آن به اتمام رسیده ولی امکان چاپ فراهم نیست. اما چیزی که جامع همه این مجلدات است، مجلّد ششم است که هنوز دست بکار نشده‌ام؛ زیرا نیازمند کار و اصلاح دل است تا دستم بتواند قلم صدق را نگه دارد، اگر عمری باشد و توفیق قلبی که قلمی را نگه دارد، تلاش خواهم کرد در مجلّد ششم زندگانی پیامبر را به زبان بسیار ساده و تنها بر اساس قرآن و کلام خودش بنگارم؛ شیوه‌ای که سال‌های قبل بر خارهای مغیلانِ تشویق و تهدید گام نهادیم تا مسیرش را بکنیم، شاید به قرنی بعد ما آبی رسد.

: در تحقیق چنین تألیفی چه احساسی دارید؟ آیا فکر می‌کنید خدمتی به فرهنگ ایران اسلامی کرده‌اید و یا خدمتی به فرهنگ جهانی اسلام؟

آقای نجفی: در طی راه پژوهش، هرگز احساس نکرده‌ام که می‌خواهم به کشوری خدمت کنم و یا با نشر کتاب مدعی یک خدمت فرهنگی باشم، عاشقی بودم که مست حضور در بوستانی شدم، مست حضور، نظر به میوه‌هایی نمی‌کند که ممکن است

ص: ۱۲۵

از این بوستان نفعی به این یا آن رساند. چون فارغ از احساس خدمت و نفعی بودم، هرگز احساس نکردم که در این راه به کمک کس یا مؤسسه و دولتی نیازمندم. نیاز من در شادی من به اینکه چنین توفیقی برای من حاصل شده، مستحیل بود. نمی‌دانم مرز این بی‌نیازی با شادی ناشی از احساس توفیق کجاست؟ همین قدر می‌دانم که تمام توجه من به شناخت و اصلاح راهی بودم که آن را طی می‌کردم، آیا نتیجه چنین توجّهی می‌تواند کاری شایسته تلقّی شود؟

ادعای گزافی است که از گمان آن می‌هراسم.

: در خاتمه این گفتگو، چه الگوهایی را برای پژوهش در تاریخ حرمین شریفین به محققان و دانش پژوهان پیشنهاد می‌دهید؟

آقای نجفی: من صالح نیستم که به دیگران راه و روشی را نشان دهم، همین قدر می‌توانم بگویم راهی که من به تجربه انتخاب کردم چه بود. نخست در بیان تاریخ مکه و مدینه، هیچ جهت مذهبی خاصی را ترویج نکردم، نگذاشتم آرمان سیاسی کشوری سایه بر بیان تاریخ سرزمینی بیندازد که محل ظهور اسلام بود. از دل کین به تاریخ را زدودم، با ایمان به رحمت بر آتش تبعیض به اقوام و تعصب به ادیان، آب مهر پاشیدم، نخواستم آرا و اسناد پیشینیان را در قالبی که خود آن را می‌خواستم جای دهم و یا اگر آن را نمی‌پسندیدم، کناری نهم. از امروز به گذشته‌ها افتادم تا بیان امروزی آن را بیابم و در نهایت احساس می‌کردم مدینه شناسی پیش از آنکه کتابی در دست این و آن شود، مدرسه‌ای است که در آن الفبای مدینه شناسی را می‌آموزم.

ص: ۱۲۶

ص: ۱۲۷

نقد و معرّفی کتاب

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۲۸

معرفی کتاب «معالم المدینة المنورة بین العمارة و التاریخ»

نوشته: مهندس عبد العزیز بن عبدالرحمان کعکی

ترجمه و معرفی: عبد اللّه امینی

کتابهایی که درباره تاریخ مدینه نگاشته شده، از قرن دوم هجری به بعد است گرچه متأسفانه برخی از آنها اکنون در دسترس نیست؛ از جمله علمای پیشین که در این‌باره نوشته‌اند، «عبدالعزیزبن عمران‌الزهری المدنی» و «محمدبن الحسن‌بن زبالة المخزومی المدنی»- نگارنده «اخبار المدینه»- است، که «سمهودی» از این کتاب- که نزد وی بوده و همراه با دیگر کتب او در آتش‌سوزی رمضان ۸۸۶ سوخته- بسیار نقل کرده است. (۱) از مورّخان مشهور دیگر، «عمربن شبَّة النمیری البصری» (۱۷۳- ۲۶۲ ه.) است که اثر وی با تحقیق «حبیب محمود احمد» در مدینه به چاپ رسیده است. (۲) کامل‌ترین تاریخ مدینه، «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» نگاشته «نورالدین علی بن عبداللّه السمهودی» (۸۴۴- ۹۱۱ ه.) است، این اثر توسط خود وی مختصر شده و با عنوان «خلاصةالوفا» منتشر شده است.

در حال حاضر، برخی از پژوهشگران نیز در این مورد، آثاری نگاشته‌اند، از جمله:

۱. استاد عبدالقدس الأنصاری (م ۱۴۰۳) با عنوان: آثار المدینة المنورة.

۲. استاد علی حافظ (م ۱۴۰۸) با عنوان: فصول من تاریخ المدینة المنورة. (۳) ۳. استاد ابراهیم بن علی العیاشی

۱- وفاء الوفا، ج ۲، ص ۶۳۵

۲- مجله «العرب»، ش ۱۹، ص ۵۸۹ و ش ۲۰، ص ۳۷۲ و ش ۲۱، ص ۴۹

۳- مجله «العرب»، ش ۸، ص ۳۲۰

ص: ۱۲۹

(م ۱۴۰۰) با عنوان: المدینة بین الماضی و الحاضر.

۴. استاد عبید مدنی (م ۱۳۹۶) با عنوان: الموسوعة فی تاریخ المدینة (چاپ نشده). (۱) ۵. استاد عاتق البلادی، با عنوان: معجم المعالم الجغرافیة.

۶. دکتر عمر فاروق، با عنوان:

المدینة المنورة- اقتصادیات المکان.

کتاب حاضر

اثر ارزشمندی که در صدد معرفی آن هستیم، «معالم المدینة المنورة بین العمارة و التاریخ» نام دارد که توسط مهندس «عبد العزیزبن عبد الرحمن‌بن ابراهیم کعکی» نگاشته شده است. وی از آن‌رو که معماری خوانده است، بیشتر به بازگویی «معماریِ» مدینه می‌پردازد، تا «تاریخ» آن. در مقدمه این کتاب- به قلم شیخ عبیداللّه محمدامین کردی- (م ۱۴۲۰) آمده است که: در نُه جلد این اثر، بافت معماری مدینه و چگونگی شکل گیری و پیشرفت و دگرگونی‌اش و نیز مظاهر طبیعی جغرافیایی و اتوگرافی آن آمده است.

جلد اول این اثر، در دو مجله و در اندازه بزرگ است و طبع آراسته‌ای، همراه با تصاویر و رسوم زیبا است.

عناوین نُه جلد عبارت است از:

جلد اوّل: نشان‌های طبیعی (کوه‌ها و زمین‌های سنگ سیاه و مسیلها) (چاپ شده).

جلد دوم: پژوهشی در مورد مراحل دگرگونی عمرانی و پیشرفت (چاپ شده).

جلد سوم: دژهای طبیعی و قلعه‌ها و بُرجها و دیوارها و دروازه‌های مدینه (چاپ نشده).

جلد چهارم: مساجد (چاپ نشده).

جلد پنجم: چاه‌ها و چشمه‌ها (چاپ نشده).

جلد ششم: بخش‌های خدمات عمومی و آموزشی (کتابخانه‌ها و مدارس و معابر و راهها و حمامها و راه‌آهن) (چاپ نشده).

جلد هفتم: خانه‌های قدیمی سنتی و معماری (چاپ نشده).

جلد هشتم: ویژگی‌های بافت عمرانی و تسلط روشنایی بر حیاط و محله‌ها و کوچه‌ها (چاپ نشده).

جلد نهم: اماکن و بقاع (چاپ نشده).

۱- معجم المطبوعات العربیة فی المملکة العربیة السعودیة، ص ۹۵۵

ص: ۱۳۰

در این کتـاب، حوادث تـاریخی هریـک از موارد فوق، پس از پژوهش گسـترده و بـا گرایش توصـیف جغرافی و نشانه‌هـای طـبیعی آورده شده است.

مهنـدس عبـد العزیز- نگارنده- در مدینه منوره، به سال ۱۳۷۶ هجری به دنیا آمـده، دانش آموخته «جامعهٔ الملک سـعود» با مدرک لیسانس در رشته مهندسی ساختمان است. او به مدت دو سال استاد دانشگاه بود و بعد در شهرداری مدینه، مشغول به کار شد. مناصب مختلفی داشـته که آخرین آنها «ریاست پروژه‌های پیشـرفت مناطق مشرِف بر راههای اصلی» و «ناظر برنامه‌ریزی مناطق بدون نقشه» بوده است. مهنـدس عبـدالعزیز، فوق لیسـانس خود را در ۱۴۱۷ در همین رشـته، از دانشـکده مهندسی «جامعهٔ الأزهر» دریافت کرده و چند کتاب در تاریخ مدینه و معماری آن نوشته است.

جلد اوّل: نشانه‌های طبیعی

این جلد، با تصویری از مسـجدالنبی صـلی الله علیه و آله و با گفتار ملک فهد آغاز شده، سـپس سـخن امیر مدینه- امیر عبدالمجید- آورده شـده است. قصیده‌ای از «علی حافظ» در اشتیاق مـدینه. اهـدای کتاب، معرفی محتوای جلـد اوّل (کوهها، غارها و مسیل‌ها)، مطالب صفحات: ۲۶- ۷۴۷ را تشکیل می‌دهد.

هر مکانی به همراه تعیین محـدوده و تصویری رنگی است. اخبار مربوط به آن مکان و مسافتش تا مرکز مدینه، با مراجعه به تألیفات تاریخی- از جمله «تاریخ المدینه» ابن شبه، «طبقات الکبری» ابن سعد، «معجم البلدان» یاقوت و «وفاء الوفا» ی سمهودی- آورده شده است و نیز احادیث مربوط به آن موضع، به نقل از صحیح نجاری و مسلم و مسند امام احمد و دیگر کتب آمده است.

۴۳۲ صـفحه از مجلّد اوّل، درباره کوههاست و مجلّد دوم، به معرفی زمین‌های سـنگ سـیاه و آبگیرها می‌پردازد. از مشـهورترین این زمین‌ها «حرّهٔ و اقم» در شـرق، «حرهٔ الوبره» در غرب و «شوران» در جنوب است. به موارد دیگریماننـد: الناعمهٔ، القفیف و الحزم نیز پرداخته است. گفتنی است این اماکن با رسم و تصویر رنگی معرفی شده است. نگارنده در این‌باره می گوید:

ویژگی زمینهای سنگ سیاه مدینه، داشتن بریدگی‌ها و شکافهایی است که آبگیرها

ص: ۱۳۱

و مسیل‌ها در آن روان‌اند. نویسنده روایتهای کتب تاریخی را درباره زمینهای سنگ سیاه مدینه آورده؛ مثلًا درباره «نار الحَرّة» به نقل از صحیحین می گوید:

«وقتی در آن‌جا آتش شعله کشد، قیامت برپا می گردد». آتش‌فشانی این منطقه در جمادی الثانی ۶۵۴ به وقوع پیوست.

پس از شناساندن زمینها، به معرفی آبگیرها پرداخته است؛ از جمله آنها «وادی العقیق» است که یکی از زیبایی‌های شگفت‌انگیز طبیعت مدینه به شمار می آید. تصاویری از این مکان به همراه جستاری در قصرها و باغها و سرچشمه‌های پیشین- از جمله «النقیع» و «العقیق الأدنی» که جزئی از آن وادی در منطقه «ذی‌الحلیفه» است- آورده و مطالبی درباره «زغابه» و مسیر آبگیرهای سه گانه مدینه (العقیق، بطحان و قناة) نوشته است. همچنین «اضم» معروف به «وادی الحمض» نیز از جمله این مسیرهاست. نگارنده سپس سروده‌هایی درباره این مناطق نگاشته و سخن خود را با مسیل «ابی‌جیده» در وادی بطحان- که راه به خانه‌های اهالی مدینه داشت و باغبانان و کشاورزان را شاد می کرد- پی می گیرد. در این مناطق، سه سد اصلی و چند سد فرعی برای نگه‌داری آب ساخته‌اند. وادی قنات، معروف به «سیل سیدنا حمزه» از قدیمی‌ترین آبگیرهای این منطقه است که هنوز از سرچشمه آغازین آب می گیرد و در مسیر کهن خویش است. این مسیل دارای چندین سد و پل است که در احادیث و نوشته‌ها بدانها اشاره شده است. سپس آبگیرهای: وادی رانونا، وادی مذینیب، وادی مهزور به تفصیل شناسانده شده و فاصله آن تا مدینه و اقدامات عمرانی جدید معین شده است.

فهرست تفصیلی مطالب و تصاویر و معرفی ۹۸ مرجع و ... در پایان آورده شده، کتاب به ۳۱۰ صفحه رسیده است.

معرفی جلد دوّم: نشانه‌های دگرگونی‌های عمرانی و پیشرفت مدینه منوره

سخن آغازین این جلد، از دکتر صالح بن علی بن هذلول- سرپرست وزارتخانه امور شهرداری‌ها و دهداری و برنامه‌ریزی- است، که به ضرورت تاریخ‌نگاری مدینه پرداخته است.

درآمد کتاب را دکتر احمد فرید نگاشته که درباره ارزش کار نگارنده است. در دنباله یادداشت شیخ عبیداللّه

ص: ۱۳۲

محمدامین کردی آمده که باز درباره کتاب و چگونگی تدوین و محتوای آن است.

آنگاه مقدمه نویسنده درباره ویژگی‌های مدینه و خصوصیات عمرانی و بافت معماری آن است و وی از شیوه پژوهش خویش برای نگارش اثر سخن گفته است. و نُه فصل کتاب درباره مطالب زیر است:

پیشرفتهای عمرانی مدینه پیش از اسلام، در عصر نبوّت، خلفای راشدین، عصر اموی، عباسی، مملوکی، عثمانی، هاشمی و عصر سعودی. در پایان (فصل نهم) گزیده‌ای از کتاب آورده شده است.

نویسنده برای معرفی وضع مدینه در هریک از زمانها و مستندسازی مطالب، مطالعات و تحقیقات گسترده‌ای کرده و در جمع‌آوری آنچه از کتب یا حوادث تاریخی ممکن بوده و نیز مشاهدات برخی افراد را آورده است. و نیز مهم‌ترین پیشرفتهای عمرانی را شناسانده است. نیمی از آنچه درباره پیشرفتهای عمرانی نگاشته شده، مربوط به زمان روی کار آمدن سعودی‌هاست که مدینه شاهد پیشرفت خوبی بوده است.

نویسنده به بیان ویژگی جغرافی و طبیعت مدینه نیز پرداخته و معتقد است با شناخت طبیعت این شهر، می‌توان وضع عمرانی و طبیعی و جغرافیایی منطقه را به دست آورد و تأثیر آن را در خُلق و خوی ساکنان آن شناخت.

متوسط دمای مدینه در تابستان و زمستان و تأثیر آن در بافت عمرانی و طبیعی، موقعیت کشور عربستان در شبه جزیره عربستان و دنیا، مرزهای طبیعی و سیاسی و ویژگی‌های آب و هوای حجاز و شکل‌گیری آن از کوه و دشت- که نام «تهامه» را برخورد نهاده است- از دیگر مطالب کتاب است.

موقعیت عرض و طول مدینه، سطح ارتفای آن از دریا، زمینهای سنگ سیاه جنوب و شرق و غرب آن، وجود کوه احُد در شمال و «عیر» در جنوب، آبگیرها، آب و هوای مدینه، ویژگی‌های اصلی جغرافیایی و شمار نفوس مدینه قدیم از جمله مباحث این اثر است. نگارنده می‌افزاید: به هنگام ورود پیامبر به مدینه، شمار مردمان، قریب شصت هزار نفر- به نقل از «سکان المدینة المنوّره» نوشته محمد شوقی- بود.

نویسنده جمعیت مدینه را در هر زمان ذکر کرده و به صورت نمودار و جدول، مقایسه‌ای بررسی کرده است.

ص: ۱۳۳

در فصل آخر کتاب، ملاکهای برنامه‌ریزی و پروژه‌های عمرانی شمرده شده، ضمن معرفی مناطق تاریخی مدینه، از سلامت بناهای عمرانی و طبیعی سخن رفته است. در دنباله کتاب توصیه‌ها و سفارشها و تدابیر عمرانی برای شهرهای اسلامی و راههای اجرای آن، ذکر شده است. از جمله این راهها، آموزشهای دانشگاهی و مراکز پژوهشی و کارورزی «هم‌اندیشی جهانی عمران و معماری در جهان اسلام» است.

در پایان این جلد- با ۵۴۴ صفحه- فهرست موضوعات و تصاویر و رسوم و جدولها و مصادر آمده است. بهتر بود چاپ جلد دوّم، در دو جلد انجام می‌شد، زیرا چاپ گلاسه آن- هر برگ ۱۲۰ گرم- برای جابه جایی دشوار می‌نماید، گرچه چاپ نیکوی آن- به ویژه تصاویر و رسوم- و وضوح کلمات، ستودنی است.

پی‌نوشتها:

ص: ۱۳۴

ص: ۱۳۵

خاطرات

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۳۶

سفرنامه حاج لطفعلی‌خان اعلایی (۲)

به کوشش: سیّدعلی قاضی‌عسکر

«حاج لطفعلی خان اعلایی» از تجّار و چهره‌های شناخته شده شهرستان «ابهر» بوده است، وی همراه برادر و برخی پسر عموها و دیگر خویشاوندان خود، در شوّال ۱۳۳۶ ه. قصد مکّه می‌کند واز مسیرهای «همدان»، «کرمانشاه»، «قصرشیرین»، «سرپل ذهاب» و «خانقین» راهی «عراق» می‌شود و پس از زیارت عتبات عالیات به «شام» و سپس به «بیروت» آمـده، از آنجا با کشتی به «پرت سعید» و «سوئز» می‌رود و از آنجا راهی بندر «ینبع» عربستان می‌شود تا با رفتن به «مکّه» اعمال و مناسک حجّ را به جا می‌آورد ...

نسخه دست‌نویس مؤلّف موجود نیست لیکن به درخواست وی مرحوم «آقای محمّد تقی نبیّی» متخلّص به احقر در پانزدهم ذی‌قعده سال ۱۳۴۸ ه. ق. به تحریر آن مشغول و در چهاردهم ذی‌حجّه همان سال آن را به پایان برده است. اصل نسخه نیز در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۴۲۴۳ موجود می‌باشد.

از فصل سی و نهم سفرنامه که مرقوم داشته است: (در سلخ محرّم ۱۳۳۶ صبح زود از همدان حرکت نموده به طرف آوج رهسپار شدیم ...) اینچنین فهمیده می‌شود که سفر در ششم شوّال سال ۱۳۳۵ ه. ق. آغاز و در محرّم ۱۳۳۶ ه. ق. پایان یافته است و در نتیجه «آقای محمّد تقی نبیّی» در سال ۱۳۴۸ ه. ق. اصل سفرنامه که به خطّ مؤلّف بوده را بازنویسی کرده است.

در شماره پیشین، بخش اوّل سفر که گزارش کننده حرکت مؤلّف از «ابهر» به «بغداد» بود به چاپ رسید و اینک ادامه آن تقدیم می‌گردد:

ص: ۱۳۷

فصل هفتم: حرکت به کربلای معلا

وقتی خواستیم حرکت کنیم، رفتیم اتومبیل را بگیریم، یک اتومبیل فورد سواری بوده، گرفتیم.

بنده عرض نمودم به رفقا، چون من خیال دارم با ماشین بیایم، ببینم (۱) ماشین اینجا با ماشین «حضرت عبدالعظیم» چه طور است؟ رفقا هم قبول نموده، سوار شده، حرکت نمودند.

بنده با یکی از رفقا، یک درشگه گرفته، اسبابها را توی درشگه گذارده، به پای ماشین حرکت کردیم، چون پای ماشین رسیدیم بنده گفتم: خدایا! کاش من ببینم اقلًا یک همچو ماشینی از خطوط اصلی «ایران» کشیده شود، فوری این دو کلمه را بنده افزودم، راه آهن بهتر است نه اینکه در دست کمپانی خارجه باشد، و امید دارم که همین طور که دولت علیّه اقدام نموده است، خطوط اصلیه را بکشد، اگر هم محتاج به کمک شد یک سهمی را هم تحمیل «تجّار ایران» نموده، که با دولت شرکت نمایند، این اولین قدم را در عمران مملکت بردارند.

معهذا اداره راه آهن «بغداد» چندان تعریف نداشت، از راه آهن «حضرت عبدالعظیم» نمی‌توان ترجیح داد، خصوصاً جایگاه بلیط فروشی، خیلی از آن بدتر است. مسافرین که بلیط می‌گیرند، باید در کجا جمع بشوند، یک قیل و قال عجیبی بود تا موقعِ حرکتِ ماشین، گذراندیم.

تقریباً سه ساعت از شب گذشته بود که ماشین حرکت کرد، ولی واقعاً وسط «بغداد» و «کربلا» را با مکینه‌های (۲) بخاری چه طور آباد نمودند، تا انسان نبیند باور نخواهد کرد! چندین صدها حوض آب به قوّه مکینه آورده، زمین را که چندین هزار سال بایر بوده، آبیاری می‌نماید، که از وجود همان مکینه، هم ملت مشغول زراعت [هستند] و هم دولت استفاده می‌برد.

ولی هزار افسوس که ایران منبع آب است، تا اکنون اقدام عاجلی نشده، از قبیل «سدّ کارون» به خوزستان، یا انحراف رود کوهرنگ (۳) به زاینده رود اصفهان، یا بستن سد رودخانه گرگان به استر آباد، که صدها از این سدها برای عمران و آبادی مملکت ما لازم است. تاکنون نه دولت اقدام عاجلی در این باب فرموده و نه ملت فکر تأسیس یک شرکتی نمودند که هزارها نفوس را به کار وادار نموده، از آب و هوای لطیف «ایران»، که دست

۱- در متن بیاییم، ببینیم

۲- موتور و ماشین‌های بخاری.

۳- نام دره و رودخانه‌ای است در زردکوه بختیاری و در باختر اصفهان واقع شده است، در متن «رود کوه‌دگن» آمده که غلط است.

ص: ۱۳۸

طبیعت و عطوفت حضرت احدیّت به ما ایرانیان مبذول فرموده، استفاده بریم.

فصل هشتم: ظلم چیست و ظالم کیست؟

البته هر کسی می‌داند که به یک قدر حبّه، انسان به کس دیگر تجاوز نماید، آن ظلم شناخته می‌شود، ولی یک وقت می‌شود انسان هم مظلوم است [و هم] ظالم شناخته می‌شود، ولی بعضی اوقات محض اعانت به ظلم، ظالم شناخته می‌شود، ولی در دو موقع مظلوم شناخته می‌شود.

یکی اینکه انسان با قوای خود در دفع ظلم اقدام نماید، در آخر مقهور باشد.

قسم دویم که انسان مظلوم شناخته می‌شود، در آن موقع است که: شخص عالم و فاضل در میان قومی زندگانی می‌نماید، علاوه بر اینکه به مواعظ و نصایح آن شخص گوش [نمی] نمایند، جهل خود را [نیز] بر آن عالم تحمیل [می] نمایند و بزرگترین ظلم به عقیده بنده همین است و بس.

ولی ظالم به عقیده بنده چهار کس است:

اولین ظالم آن است که قبول ظلم را نماید، و ظالم را حریص (۱) نموده، مردم را به زحمت می‌اندازد.

دویم کسی است که می‌تواند رفع ظلم را بنماید، ولی با این حال هیچ اقدامی ننموده، مظلوم را چون غزال (۲) گرفتار چنگال سگ بدکار می‌گذارد.

قسم سوم کسی است که اعانت بر ظلم ظالم نماید، این طور اشخاص به منزله تیری است [که] از دست ظالم رها شده، به قلب مظلوم می‌خورد. اگر چه این شخص یک آلت محسوب است، بلکه خود این شخص عامل است، که اگر این طور اشخاص رذل (۳)، به دور اشخاص بدفطرت جمع نباشند و با هم تشریک مساعی ننمایند، هیچ وقت نمی‌توانند به کسی تعدی بنمایند.

قسم چهارم خود ظالم است که ظلم را ایجاد بنماید؛ یعنی امر می‌نماید فلان کار باید فلان طور باشد، همین امر است که سرمنشأ ظلم و تعدّی است.

فصل نهم: ورود به کربلای معلا

وقت اذان صبح به «کربلا» ورود نمودیم، رفته رفقا را پیدا کرده، اسبابها را به منزل حمل نموده، به طرف صحن

۱- آزمند

۲- آهو

۳- به معنی فرومایه است، در متن رزل آمده که اشتباه است.

ص: ۱۳۹

مطهر «حضرت خامس آل عبا ابی عبداللّٰه الحسین»]« [رهسپار شدیم، چون به حرم مطهر وارد شدیم، مشغول زیارت شدیم، که در حین زیارت بنده در این فکر فرو رفته، که واقعاً حضرت چگونه سلاسل ظلم را پاره نمود و میلیونها نفوس را از دست تعدی ظالم بیرون آورد.

یک دفعه گویا بر بنده گفتند که: این همه اذیت و مصائب را متحمل شده، از عزیزترین علاقه‌جات صرف نظر نموده، که قبول ظلم و تبعیت ظالم را ننماید و مادامی که [خون در] رگ مبارک گردنش در حرکت بود، نگذاشت حقوق حقه خودش پایمال هر ناکس دون بشود و بر ما مسلمانان سرمشق داد که به زیر بار ظلم ظالم نرویم و به هر قسمی که باشد از خود و دیگران رفع ظلم نموده و هیچوقت تبعیت ظالم و غیر مسلم را قبول ننماییم، اگر وقتی کار بر ما سخت شد جان عزیز را فدای آزادی نمائیم.

فصل دهم: جوانمردترین اشخاص عالم

گرچه مقصود بنده مزاحمت نیست، که خیال خوانندگان را مشوّش نماید، بلکه منظور بنده این است که یک [قدری] به تاریخ مشاهیر عالم اسلامی دقیق باشم و ببینم فلسفه این جانبازی‌ها و زد و خوردها چه بوده، انسان باید چطور زندگانی نماید که اقلًا صفحه تاریخ را مفتضح ننماید.

کلمه «عدل» (۱) در دنیا چه قدر زیبا [است] و نتیجه خوب می‌بخشد، و ظلم چه صفت رذل [است] و چه نتیجه وخیمی دارد، که انسان را به روز سیاه گرفتار نموده و پس از مرگ، دست از یقه (۲) ظالم نمی‌کشد، مادامی که دنیا هست، در صفحه تاریخ، انسان را مفتضح می‌نماید.

البته عموم آقایان و برادران دینی و اشخاصی که به تاریخ دنیا آشنا هستند، از واقع کربلا- مستحضر و حر بن یزید ریاحی- علیه‌الرحمه- اول کسی بوده [که] از طرف عبیداللّٰه بن زیاد، با عده قرب هزار نفر مأمور شد که در هر جا به حضرت حسین بن علی برسد از آن حضرت جلوگیری نموده، نگذارد به هیچ طرفی حرکت نماید، تا اینکه برای یزید بن معاویه بیعت بگیرد، رسیدن او به حضرت و مکالمه آن لازم به شرح نیست.

۱- روی این کلمه در متن سیاه شده، لیکن به قرینه ظلم باید عدل باشد.

۲- در متن یخه نوشته شده است.

ص: ۱۴۰

چون در رکاب حضرت به کربلا ورود نمود، وضعیت را دگرگون دید، با اینکه سِمت سرداری و فرماندهی داشت، از ریاست خود استعفا داده و در صورتی که معلوم و یقین بود، که حضرت مغلوب خواهد شد، به حضور حضرت مشرف شده، دست از طبیعت ظالم کشیده، در رکاب آن حضرت شهید شد و اسم خود را در صفحه روزگار به نیکی یادگار گذارد.

امروز که هزار و دویست و هشتاد و چهار سال از واقعه کربلا می‌گذرد، مرقد شریفش زیارتگاه ملیونها جمعیت شده، کسانی [هم] برای ریاست پنج روزه، گرفتار عذاب آخرت و مستوجب لعنت ملیونها نفوس شدند.

فصل یازدهم: حرکت به نجف اشرف، عودت به کاظمیین

دو شب در کربلا مانده، روز سیم صبح بعد از زیارت، دو دستگاه اتومبیل فورد سواری گرفته، به طرف نجف اشرف رهسپار شدیم، چون به نجف وارد شدیم، بعد از تعیین منزل به زیارت حضرت امیر علیه السلام مشرف شده، پس از زیارت به منزل عودت نموده، شب را در نجف توقف نموده، صبح با واگون به طرف کوفه حرکت کردیم.

پس از ورود به کوفه به زیارت «حضرت مسلم» مشرف شده، به مسجد کوفه رفتیم، پس از تکمیل عبادت، به طرف «دجله» کوفه روان شدیم، که از وسط کوفه عبور می‌کند، در کنار دجله یک مهمانخانه بود. در آن جا صرف نهار و چایی نموده، قدری هم استراحت کرده، پس از استراحت یک ساعت به غروب مانده، به طرف «نجف» مراجعت نمودیم.

وقتی به نجف رسیدیم، شب را هم در نجف توقف کرده، صبح زود همان روز به طرف کربلای معلا روان شدیم، آن شب را هم در کربلا توقف نموده صبح زود به طرف کاظمیین حرکت کردیم.

فصل دوازدهم: شرافت نتیجه دیانت است

اوّلًا مشهور است که انسان اشرف مخلوقات است، صحیح، ولی اول باید انسان شدن، آن وقت شریف است، نه اینکه هر که دارای گوش و بینی شد، انسان است. الاغ هم گوش دارد و گاو هم

ص: ۱۴۱

بینی دارد. انسان که اشرف مخلوقات است، متصف به اوصاف چندی است، که نوشتن آنها از وظیفه این اوراق خارج است، بلکه آدم موذی (۱) صد مرتبه از خر و سگ بدتر است.

در نزد خرد سگان بازار بهتر ز کسان مردم آزار

در «ایران» امروزی ما، عموم اهالی از شرافت حرف می‌زنند، ولی اغلبِ از مردم، پی به معنی شرافت نبرده هیچ، بلکه هم در همه مجالس نشسته و حرف از شرافت می‌زنند، بلی آدم باشرافت کسی است که حافظ شرافت خود و هم نوع خود باشد. پرواضح است و مبرهن که هر کس می‌خواهد در انظار مردم محترم باشد، همین طور هم نوع خود را باید محترم شمرده، و هر حرف تلخی را که راضی نیست خودش بشنود، آن حرف را هم به دیگران نگوید.

از دست و قلم و سایر جوارح انسان باشرافت، نوع بشر یقیناً باید ایمن باشند، همان طوری که انسان عاقل برای حفظ مال و نوامیس خود مواظب است، باید مواظب مال و نوامیس دیگران هم باشد.

اینها هم بسته به وجود دیانت است، که مثل پلیس در همه حال و همه اوقات، مواظب حرکات انسان می‌باشد. هر جا بخواهد دست درازی بکند، ولو اینکه در خفا هم باشد، ممانعت می‌نماید، به موجب نص صریح آیه کریمه إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ. (۲)

دیگر اینکه انسان نباید در حق دیگران، خیال بد نماید، در صورتی که از قلب آن خبر ندارد، همین طوری که بنده خودم در صحن مقدس «حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام» مشغول زیارت بودم، یک شخص که از یک چشم هم معیوب بود، به نظر من جور دیگر آمد، در قلب خود گفتم که می‌گویند در مشاهد متبرکه جیب‌بری می‌نمایند، ممکن است از همین اشخاص باشد. چون آن شخص واقعاً آدم محترم و شخص باشرافتِ متدین بوده و بنده هم بی‌جهت این خیال واهی را در حق آن شخص نموده بودم، «خداوند عالم» از عطوفت و مهربانی که نسبت به بندگان خود دارد، نخواست آن شخص محترم، متهم در نظر بنده باشد، دو روز پس از این قضیه که گذشت، همین شخص که بنده عرض کردم، خودش به «متولی باشی» و «کلیددار» و غیره هر جا می‌بیند، می‌گوید من یک چیزی پیدا کرده‌ام، مال هر کس هست

۱- به معنی آزار دهنده، در اصل به غلط موزی نوشته شده است.

۲- حجرات ۱۲؛ «همانا برخی گمانها گناه است».

ص: ۱۴۲

بیایـد، علامـت و نشـانه آن را بگویـد، مال خودش را تحویل بگیرد. این قضـیه کم‌کم در «کاظمیین»، انتشار غریبی پیـدا کرده، تمام زوار مطلع شدند.

یک روز دو نفر از اهل کرمانشاهان خود را به نزد آن شخص رسانیده، می‌گویند:

در حـدود دویست و پنجاه روپیه، و یـک طغرا برات چهـار صـد و پنجاه تومـان، و چنـد عـدد لیره از مـا گم شـده، و یـک علامت مخصوص داشـتند که غیر از این‌هـا بوده، اظهـار می‌نماینـد، اگر چنـانچه شـما آنهـا را پیـدا کرده‌ایـد، صـاحب آنها ما هستیم، با این علامات که عرض کردیم، مسترد دارید.

از قضا هم آن نقـد و برات بوده، که همین شـخص پیـدا کرده، تماماً بدون اینکه دیناری طمع نماید، به صاحبانش رد می‌نماید. پس معلوم شد که شرافت بسته به دیانت است، اگر چنانچه این شخص دیانت نداشت، آن دو نفر غریب را در ولایت غربت به مرض فقر گرفتار می‌نمود.

فصل سیزدهم (تذکره‌خانه بغداد)

قرب یـک مـاه در «کـاظمیین» توقـف کرده، [تـا] شایـد از طرف قونسولگری دولت علیّه، تـذکره‌ها را قول (۱) بکشـند، ممکن نشد، خدمت نایب قونسول «کاظمیین» رفته در خصوص امضا نمودن تذکره‌ها مذاکره نمودیم. شـفاهاً فرمودند تا دسـتوری از مرکز صادر نشود، ما نمی‌توانیم قول بکشیم.

چون موقع تنـگ بود، بنـده به [اتفـاق] آقای «حاج منصور نظام»، که یکی از پسـران عموی بنـده است، تـذکره‌های رفقا را گرفته، به طرف بغداد رفته، وقتی که به تذکره‌خانه بغداد رسیدیم، اظهار نمودند، پس از دو روز شما تذکره‌ها را آورده تا امضا نماییم.

پس به «کاظمیین» عودت نموده، پس از دو روز به اتفاق جناب آقای حاج یـداللّه‌خان اعلایی منصور نظام، به طرف «بغـداد» حرکت کردیم، وقتی که به تذکره‌خانه‌ها وارد شدیم، تذکره‌ها را ارائه دادم. اظهار داشـتند، نمی‌شود، باید هر یک از صاحبان تذکره شخصاً در اداره حضور داشـته باشـد، مـا از این طرف آن طرف تحقیقـات کامل نموده، معلوم شـد چنـد روز قبل، یکی از حکام، با یکی از اجزاء، یا اداره تذکره‌خانه ساخت و پاخت نموده، چند روپیه به یکی از مستخدمین می‌دهد، که هر چه به خط او

۱- مهر و امضا نمودن.

ص: ۱۴۳

می‌دهند فوری به امضا برساند [و] از سایرین جلوگیری نمایند، که شاید به وسیله این، آن حمله دار بیچاره، حجاج را دچار زحمت نموده.

خوشبختانه یکی از همقطارهای خودش، این قضیه را به اداره اطلاع می‌دهد، پس از تحقیق، آن مستخدم را دستگیر و محبوس می‌نمایند، از طرف اداره هم قدغن (۱)اکید می‌شود که زوار باید شخصاً آمده، تذکره خود را بستانند، ما هم مجبور شده، مجدداً به «کاظمیین» عودت نموده، شب را هم در آنجا به سر برده، صبح به اتفاق رفقا به سمت اداره تذکره‌خانه حرکت کرده، تذکره‌ها را به امضا رسانیده، از آنجا خارج شده، به اداره قونسولگری دولت انگلیس رفته قول کشیدند، از آنجا مراجعت کرده، آمدیم گاراژ «حسن هودسن»، یک اتومبیل هودسن (۲) سواری دربست گرفته، هر نفری هفت لیره انگلیس داده تا «شام»، بلیط اتومبیل را هم گرفته، به طرف «کاظمیین» حرکت نمودیم، قرار شد اتومبیل را صبح زود، در «کاظمیین» حاضر نماید، فردا صبح هم حاضر نمود، اسبابها را جمع آوری نموده، به اتومبیل بسته [حرکت نمودیم].

فصل چهاردهم (حرکت از کاظمیین به شام)

وقتی که سوار اتومبیل شدیم، در تاریخ دوازدهم شهر ذیقعده ۱۳۴۸ بود، در مدت چهار ساعت و نیم وارد «رمادیه» شدیم، علت تأخیر ما هم این بود که در بین راه، دو سه مراتب پنچر کرده، از قضای اتفاقیه، شوفر هم یدکی لوازم اتومبیل را نداشته، یک طور خود را به رمادیه رساندیم، وقتی که خواستیم از دروازه رمادیه داخل شویم، فنر اتومبیل شکست، اگر چه در وقت خارج شدن از «بغداد» اتومبیل را معاینه نمودند، بعد اجازه خارج شدن را دادند، ولی نمی‌دانم شوفر چه کلکی درست نموده، در صورتی که اتومبیل هیچ عیبی نداشت، با همه این، هیچ یک از اسبابهای یدکی را نداشتند و از اداره «حسن هودسن»، یک اتومبیل دیگری که همراه اتومبیل ما بود، سفارش نموده بود، که مواظب همدیگر باشند، آن شوفر هم بعد از ما رسید، اتومبیل را تماماً باز نموده، مشغول درست کردن او شدند. در گاراژ «رمادیه» به تذکره‌ها نگاه کرده، قول می‌کشند، بعد اجازه خروج می‌دهند، گرچه این امضا مجانی است، ولی آدم گاراژ، باآدم

۱- قدغن، و یا غدغن مأخوذ از ترکی و به معنی منع کردن است.

۲- هودسن نام یکی از دریانوردان انگلیس بود که در قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی می‌زیسته ودر سال ۱۶۱۱ در گذشته است. او موفق به کشف قسمتی از دنیای جدید شد، از جمله خلیج هودسن که در کشور کانادا است و از اقیانوس اطلس انشعاب می‌یابد و نیز رودی که در مشرق نیویورک جریان دارد به نام او خوانده شده است.

ص: ۱۴۴

حکومتی ساخت و پاخت کرده بودند، هر نفری یک قران به اسم گاراژ می‌گرفتند.

یکی از حجاج گفت، ما حالا حرکت می‌کنیم، چه پولی بدهیم، صاحب گاراژ اظهار نمود، اگر نمانید هم باید هر نفری یک قران بدهید، اگر چنانچه بخواهید شب را بمانید، با تخت خواب، یک روپیه نفری باید بدهید، و بی‌تخت خواب نیم روپیه، چونکه تذکره‌ها را به صاحب گاراژ داده، مجبور شده نفری یک قران بدهد، تذکره‌ها را بگیرد.

ما هم پس از شش ساعت معطلی، شش از شب گذشته، سوار اتومبیل شده حرکت کردیم، خوشبختانه در بین راه، دیگر هیچ اتفاق نیفتاده، در ظرف سی و دو ساعت، از رمادیه وارد شام شدیم.

فصل پانزدهم (ورود به شامات)

وقتی که وارد خاک شام شدیم، گوئیا از عالم دیگر به عالم دیگری ورود نمودیم:

اولًا- شام دارای آب و هوای لطیف و دارای چهار فصل تمام است و یک آب گوارای لطیف بسیار سرد دارد، به علاوه خیابانهای وسیع تمیزی که، تماماً سنگ فرش شده و مشجّر، از قبیل بید مجنون و سرو، که هر چه از اوصاف بگویم، باز کم گفته [ام] که مصداق:

روضهٔ ماء نهرها سلسال دوحهٔ شجع طیرها موزون

آن پر از لاله‌های رنگارنگ وین پر از میوه‌های گوناگون

باد در سایه درختانش گسترانیده فرش بوقلمون

در تعریف شام صادق آمده، از اکثر جایگاههای شام آب‌های جاری، به اندازه چندین سنگ جاری است، که این آب را به تمام عمارات و مهمانخانه‌ها کشیده‌اند، مخصوصاً از مستراح‌های عمارات، آب جاری می‌گذرد. از خیابان‌ها، واگون‌های برقی در ایاب و ذهاب است.

میدان‌های گل‌کاری متعدد، برای عموم افراد دایر، که تفرج بنمایند و اهالی خود شهر هم، به اندازه [ای] خوش‌اخلاق و سفیدپوست و سیاه‌چشم، دارای قدّ رسا می‌باشند، که انسان گمان نمی‌کرد که سنّ مردمان اینجا از پنجاه تجاوز نماید، در صورتی که اشخاصی یافت می‌شدند، که سنّ آنها از صد تجاوز نموده، اگر چه از اهالی شام بوی تمدن می‌آید، ولی یک

ص: ۱۴۵

نقص بزرگی داشتند که خودشان استقلال داخلی و خارجی نداشته.

روزی به گردش بیرون شدیم، دو محلّه در نتیجه بمباردمان (۱) فرانسوی‌ها، خراب شده بود، که یکی از آن دو محله بزرگش مشهور به «محله مرمر» بوده، از قراری که می‌گفتند از مرمر ساخته بودند و دارای چندین مراتب عمارت بوده، در نتیجه همان بمباردمان، در روی هم ریخته، و چندین هزار نفوس را در زیر خاک و سنگ پنهان نموده بود.

گوئیا در زیر خاک، صدای استمداد آنان به گوش هر صاحب هوش می‌رسید، و از هم نوع خود استمداد می‌جستند که انتقام آنان را بخواهند، از آنجا برگشتیم به میدان خیلی بزرگی که در میان شهر واقع شده است رسیدیم، این میدان خیلی عالی و پاک و تمیز بوده، و در یک قسمت آن هم در حدود پنجاه اتومبیل سواری در پهلوی هم ایستاده، رو به خیابان، پشت به میدان مرتب ایستاده، منتظر مسافر بودند، در آن قسمت میدان هم درشگه‌ها، همین طور مرتب ایستاده، منتظر مسافر بودند.

از آنجا به طرف مسجد بزرگ مشهور شام، که از مساجد بزرگ شام به شمار می‌رود رفته، که واقعاً خیلی مسجد عالی و از آثار بزرگ اسلامی است.

اهالی شام از حیث ارزاق خیلی آسوده و خوش گذران هستند، سه شب در شام توقف نموده، شب چهارم پای ماشین آمده، بلیط ماشین گرفته، منتظر حرکت ماشین بودیم، ولی از دور، «شام» یک نمایش عالی داشت، چون که ماشین خانه در پایین شهر بوده، ولی شهر در دامنه کوه افتاده، چراغ‌های الیکتریکی (۲) مثل ستارگان آسمان می‌درخشید، که از دیدن آن منظره عجیب، روح جدیدی به انسان روی می‌داد.

دو ساعت از شب گذشته، بعد از صرف شام، سوار ماشین شده، حرکت کردیم.

فصل شانزدهم: حرکت از شام، ورود به بیروت (۳)

چون دو ساعت از شب گذشته، سوار ماشین شده، به بیروت حرکت کرده، گرچه ماشین از وسط کوه، از شام به بیروت گذر می‌کند، با این حال از هر جا ماشین حرکت نموده، اطراف راه آهن باغ بوده، و هر جا باغ نبود، صیفی‌جات کاشته بودند، دو ساعت از آفتاب گذشته، وارد بیروت شدیم، در یک مهمانخانه [که] در

۱- بمباران.

۲- الکتریکی، برقی.

۳- در متن به اشتباه «بهرود» نوشته شده است.

ص: ۱۴۶

کنار دریا واقع شده بود، منزل نمودیم.

گرچه بیروت عمارت‌های چهار پنج طبقه، و مهمانخانه‌ها و سینماهای بسیار عالی دارد، و در اکثر خیابانها مشغول تعمیرکاری هستند، مخصوصاً یک خیابان جدیدی احداث نموده‌اند، که از دو طرف آن مغازه‌های عالی ساخته، و بالای مغازه‌ها را دو سه مرتبه عمارت و مهمانخانه ساخته‌اند.

یک «سبزه میدان» عالی دارد که واقعاً خیلی تمیز و باصفا است، که غیر از اطراف خیابانهای وسیع که واگون‌های برقی عبور می‌نماید، و پیاده‌رو جلوی مغازه‌ها، خود سبزه میدان یکصد و پنجاه ذرع طول، و چهل و پنج ذرع عرض داشت.

این میدان را به سه قسمت تقسیم نموده‌اند:

در وسط آن یک حوض که دور آن پلّه دارد، چهار گلدان مرمری هم، به چهار گوشه آن گذارده، گل‌کاری نموده‌اند، سی ذرع عرض و سی ذرع هم طول آن حوض است. اطراف حوض را گل‌کاری نموده‌اند. در میانه حوض یک فواره به طرز جدید ساخته بودند. که آب را چهار ذرع به بالاـ می‌زد، و زمین حوض را [با] کاشی آبی فرش کرده بودند، به حدّی که اگر انسان از دور مشاهده می‌کرد، گمان این را می‌برد که جوهر آبی در توی آب ریخته. وقتی که آب از فواره پایین می‌ریخت، معلوم می‌شد از صافی آب است. رنگ کاشی [را] تغییر داده، دور تا دور میدان را جنگل کاشته، از نیم ذرعی تماماً سرهای آن را زده بودند. به طرف خیابان پنجره‌ها و میل‌های فولادی کشیده بودند و در مخصوصی هم داشت، ولی ازآمدن به‌لب حوض ممانعت می‌کردند، از دو طرف حوض هم دو خیابان بود، که هر یک دارای هفت ذرع و نیم است، در طرف جنوبی حوض هم یک گل‌خانه، تقریباً چهل و پنج ذرع طول، و سی و پنج ذرع هم عرض داشت، و دورادور میدان را چوب مرمری کاشته بودند، و از وسط هم گل‌خانه بود، یک نهر آب هم از حوض تا بالای گل‌خانه کشیده بودند، زمین آن هم از کاشیِ آبی بود.

اطراف شمالی میدان، یک گل‌خانه به طرز گل‌خانه جنوبی ساخته بودند و به طرف شمالی حوض که اوّلِ سبزه میدان است، عمارت دولتی است و در بالای دروازه آن علامت دولت عثمانی باقی بود.

ص: ۱۴۷

نزدیک به غروب بود، احتساب بلدیّه، ناسوزهای ده و بیست ذرعی آورده، به حوض نصب کرده، مشغول به پاشیدن آب شدند، فوران آب تقریباً از بالای درخت سرو و نخل جریان داشت، تا زمین محوطه میدان و گل‌خانه را تماماً آب پاشی نمودند.

یوم بیست و یکم ذیقعده الحرام، از اداره کشتیرانی خدیّه (۱) بلیط صادر نموده، هر نفری هفت لیره انگلیسی داده، بلیط «کشتی خددی» صادر نموده، که روز بیست و دویم حرکت نماییم.

فصل هفدهم: حرکت از بیروت، حریق گمرکخانه

شب بیست و دویم، چهار از شب رفته، گمرک‌خانهِ روبروی همان مهمانخانه که منزل داشتیم آتش گرفت، تا صبح با کمال شدّت می‌سوخت، گرچه اجزاء اطفائیه، (۲) با کمال جدیّت تامّی که داشتند، مشغول انجام وظایف خود بودند، از طرفی هم، اجزاء نظمیّه، (۳) مشغول حمل مال‌التّجاره قسمتی را که حریق احاطه نکرده بود، به جای دیگر حمل می‌نمودند.

تقریباً در حدود دو میلیون لیره عثمانی، تلفات و خسارات تخمین زده، تا غروب همان روز، با آن اقداماتی که شده بود، امتداد پیدا کرد، نزدیکی غروب که ما به کشتی نشستیم، تا یک ساعت و نیم از شب گذشته، کشتی لنگرانداخته بود. هم گمرک‌خانه می‌سوخت، و هم شهر زیبای «بیروت»، یک انعکاس در دریا پیدا کرده بود، در دو ساعت از شب گذشته، کم‌کم از شهر دور شد، به حدی که ما غیر از آب، چیز دیگری را نمی‌دیدیم.

تعداد اشخاصی که در کشتی بودند، بالغ بر شانزده نفر از اهالی خود «ابهر» که با ما هم سفر بودند، دو نفر از سادات طهرانی با دو نفر زن و یک نوکر، و پنج نفر هم اشخاص متفرقه می‌شدند، غیر از عمله‌جات کشتیرانی.

علت این که مسافرین این کشتی کم بودند [این بود که] پست دولتی بوده، و هر نفری هم هفت لیره می‌گرفت، ولی کشتی‌های تجارتی از سه لیره الی چهار لیره بیش نمی‌گرفتند، خوشبختانه به واسطه اضافه دادن سه لیره، خیلی به راحتی و خوشی استراحت نموده، تقریباً چهار ساعت از شب گذشته، سکوت در کشتی حکم‌فرما بود، همه مسافرین

۱- خدیّویه.

۲- آتش نشانی.

۳- شهربانی.

ص: ۱۴۸

متوجه درگاه حضرت احدیّت شدند.

تقریباً قرب ده ساعت و نیم، از طرف‌غربی کشتی که عازم سویس بودیم، آبادی از دور نمایان شـد، یک ساعت دیگر هم راه را طی نمودیم، به طرف شـرقی افتـاد، قـدری هم که راه رفتیم، آبـادی در طرف غربی کشتی قرار گرفت، کشتی لنگر انـداخته، در این بین «دکتر صحّیه» (۱) فوری وارد کشتی شـد، ولی این دکتر که به جهت معاینه مسافرین آمده بود، بدون اینکه بادقت کامل از مسافرین استمزاج (۲) حاصل نمایـد گذشته، مخصوصاً ما چنـدین نفر را هیـچ معاینه نکرده، درگـذشت، بنده اسم آن شـهر را تحقیق نموده، گفتند شهر «مایوسی‌ها» (۳) است، از قـدیم‌ترین آثارهـای این شـهر کلیسائی نمایان بود. یک نفر زن عیسوی وقتی که کشتی توقف نمود، متوجه آن معبدگاه شده، شروع به خواندن انجیل نمود.

تقریباً پنج ساعت در گمرک‌خانه «مایوسـی‌ها»، سرگردان و معطل شدیم، تا کشتی بار خود را داد و تحویل گرفت، با آن حال خیلی جای خوشوقتی است که در کشتی تجارتی ننشسته و الّا دو روز سـرگردان بودیم، در کشتی بود [یم که] نان و لیمو آوردنـد، قدری گرفته، یـک مرغ هم به دوازده قران گرفته، از فراوانی و ارزانی «ایران» یـاد نمودیم. وقـتی که کشـتی را حرکت می‌دادنـد، دو نفر از اهالی «معوسـی‌ها» و یا «مایوسـی‌ها» وارد کشتی شدند و چندنفر هم از خویشان ایشان به همراهی [و] مشایعت آمده بودند، وقتی که موقع حرکت کشتی شـد، مشـایعت کننـدگان مجبور شدنـد از کشتی خـارج شونـد، ما هم متوجه ایشان بودیم، وقتی که با همـدیگر دست به گردن شدنـد، یک بچه کوچکی هم با ایشان بود، خود را به بغل مسافرین می‌انداخت، گویا بوی فراق را آن بچه یک ساله استشـمام نموده بود، علی ای حـال بـا گریه و زاری زیـاد یکـدیگر را وداع کرده، مشایعت کننـدگان از کشتی خارج شدنـد، کشتی حرکت نمود.

فصل هجدهم

چون بنده درست متوجه آن مسافرین بودم، فراق به نظر بنده به سه قسم منقسم شد:

اول فراق نوعی، که عبارت از مرگ باشـد، از آنجایی که این فراق لابـدّی است، نوع بشـر خواهی نخواهی تن به قضا خواهند داد و مرحمی که پس از فراق احبّاء (۴) به قلب خود می‌گذارند، دل

۱- دکتر بهداشت.

۲- مزاج دانی کردن، رأی و نظر کسی را در امری جویا شدن.

۳- مانیسا(MANISA) صحیح است

۴- دوستان.

ص: ۱۴۹

خود را به باقیماندگان آن شخص متوفی خوش می‌نمایند.

دویم همین مسافرت اختیاری است، انسان از «اروپا» به «افریقا»، یا از «آسیا» به «آمریکا» مسافرت می‌نماید، وقت فراقت هم احبّاءِ و اصدقاء، دل خود را به ملاقات جدیده و دیدار دوباره خوش نمایند.

سیّم فراق اجباری است که امروز اهالی اروپا، محض نفع شخصی، نوع بشر را به فراق ابدی دچار می‌نمایند. با قوه برقی و توپ‌های بزرگ یک عده را معدوم و یک عده را به فراق ابدی دچار، همین کشمکش‌ها تخم فساد را در قلب بازماندگان معدومین کاشته، ایشان هم همه اوقات همّ خود را صرف انتقام می‌نمایند، اگر فکر جدیدی در بر انداختن این اسلوب شوم به عمل نیاید، در اثر همین کشمکش‌ها نزدیک است که سلسله تمدن از هم گسیخته شود، و سیاست جابرانه امروز اروپا، بقای نوع بشر را تهدید، هر قدر هم دانشمندان اروپا، برای تهدید جنگ و جلوگیری از ساختن «تحت البحرینی» (۱) و غیره اقدام نماید در عرض دو روز توأم سیاست دول استعماری می‌شود.

فصل نوزدهم: حرکت از معوسا

وقتی که از معوسا (۲) حرکت نمودیم، اکثر اوقات از نزدیک تپه‌ها، کشتی عبور می‌نمود، تا اینکه به شهر «اسکله» رسیدیم، گر چه به نزدیک شهر نرفتیم، ولی منظره خوب و دلگشائی داشت، و شهر هم در طرف شرقی کشتی قرار گرفته بود، تا نصف شب در آنجا توقف نموده، بعد از نصف شب حرکت نمودیم. نیم ساعت از آفتاب رفته بود، در نزدیک شهر «کاسوف کرسی» (۳) ...، شهر «کرس» (۴) عالی به نظر می‌آمد، و تا ظهر در شهر «کرس» توقف نمودیم، بعد از ظهر حرکت نمودیم. خود شهر هم، در طرف جنوبی کشتی واقع بوده، و اطراف شهر باغات بوده، معلوم بود که شهر پر نعمت می‌باشد، نیم ساعت بود [که]، حرکت نموده بودیم. دریا طوفانی [و] آناً فآناً به طوفان می‌افزود، تا نصف شب طوفان مداومت داشت، ساکنین کشتی عموماً بی‌حالت بودند، بعد از نصف شب قدری از طوفان کاسته شد.

وقت طلوع آفتاب در طرف غربی کشتی، سواد (۵) شهر نمایان شد، سؤال نمودیم، گفتند: «پرت سعید» است، قدری نزدیک شدیم، یک کشتی بخاری

۱- زیردریایی.

۲- این نام را مولف سه گونه نوشته است: ۱- معوسا ۲- میعوسا ۳- مایوسا که به نظر می‌رسد همان «مانیسا» صحیح است.

۳- چند کلمه کاملًا پاک شده است.

۴- کوس صحیح است و نام جزیره‌ای است در دریای مدیترانه.

۵- سیاهی شهر.

ص: ۱۵۰

کوچک، با یک قایق آمدنـد، کشتی را راهنمایی نموده، تا اینکه داخل شـدیم، تقریباً ربع ساعت در میان سد حرکت نمودیم. داخل لنگرگاه شـدیم، بنـدر «پرت سـعید» هیچ مناسـبتی به سایر بندرها ندارد، اتصالا کشتی‌های بزرگ در ایاب و ذهاب بوده، قریب یک سـاعت در روی دریـا توقف نموده، نماینـده کمپـانی رسـید، قـایق گرفته، مـا را حرکت داد، وقتی‌که به لب دریا رسـیدیم، دو نفر از نمایندگان کمپانی به لب دریا آمدند، اول ما را به اداره صـحّیّه شـهری برده، نفری یک روپیه از مسافرین گرفته، از آنجا اسباب‌های ما را حمّال برداشته، به طرف گمرک‌خانه رهسپار شـدیم، وقتی‌که داخل گمرک خانه شـدیم، پس از تفتیش، آدم کمپانی ما را به ماشین‌خانه راهنمـایی کرده، خود شـهر «پرت سـعید» هم واقعاً خیلی شـهر عـالی و پاک نو ساخت بوده، در اطراف خیابانها درخت نارنـج و سـرو کاشـته بودنـد و عمارت‌های عالی داشت، خیلی شـهر دلگشا بوده که اتفاقاً هر قدر ایشان تعریف نماید، باز کم است، علی ایّ حال، ما نزدیک ظهر در پای ماشین معطل بودیم.

تا اینجا نماینده کمپانی در لباس انسان بود، یک دفعه خود را به لباس اجنّه ملبس کرده، اول اظهار نموده است، روپیه زیادی دارید؟ ما اظهار کردیم، با کمپانی گفتگو کرده‌ایم، تمام مخارج حتی کرایه هم به عهـده ایشان است، پس از گفتگوی زیاد، هشت روپیه را دادیم، یعنی گرفت.

چون سوار ماشـین شدیم، بلیط ماشـین را نگاه داشت، اظهار نموده، نفری دو روپیه باید حتماً بدهید، ما هم شانزده نفر بودیم، سـی و شش روپیه دادیم، قبول ننمود، بنـده بـا یکی از رفقـا از ماشـین پایین آمـدیم، به طرف ماشـین‌خانه رفتیم که خودمان بلیط ماشـین را بگیریم، دید ما مصمم گشته‌ایم، یک نفر از رفقای خود را فرستاد، ما را برگرداند، دیگر چیزی ندادیم.

فصل بیستم: حرکت از پُرت سعید و اتفاقات سویس

شش ساعت به غروب مانده بود که ماشین حرکت کرده، ماشین می‌رفت، خیلی پاک (۱) و اطاق‌های (۲) بزرگ نوع عالی داشت.

تا «اسماعیلیه» با همان ماشین آمدیم و «اسماعیلیه» هم در طرف شمالی ماشین واقع بوده و «اسماعیلیه» از شهرهای

۱- خیلی خوب و منظّم.

۲- در متن اوقات‌های آمده که غلط است.

ص: ۱۵۱

خیلی پـاک و تمیز بوده، و تمـام خیابانهـا را گل کـاری کرده بودنـد، به حـدی پـاک و تمیز بود که جـای داشت عوض «اسـماعیلیه» «فردوسـیه» بگوینـد، علی ای حال از آن ماشـین پایین آمده، به ماشـین دیگر سوار شدیم، حرکت نمودیم و در مدت چهار ساعت از «پرت سعید» با ماشین به «سویس» آمدیم.

وقتی که از ماشـین پائین آمـدیم، یک نفر از نمایندگان کمپانی ما را اسـتقبال نمود، اول خودش را معرفی نمود که «حاجی محمود» نام دارم، از طرف «کمپانی خدیویه» نماینده هستم، منزل حاضر است، اسباب‌ها را پایین آوردیم، چون که مفرش‌ها (۱) در انبار بود، خواستیم پایین بیاوریم، «حاجی‌محمود» اظهار نمود که مفرش‌ها را من خواهم آورد، ما هم مطمئن شده که ایشان مفرشـها را خواهد آورد، باز هم مجـدداً به ایشان اظهار کردیم، گفت ماشـین به «حوض» رفته است، اظهار نمودیم: با شـما خاطرجمع شدیم و حالا هم مفرشـها لازم است. اظهـار نمود: مفرش خرج دارد! مجبور شـده دو نفر از همراهـان دور (۲) گرفتـه، به «حـوض» رفته، پس از یک سـاعت و نیم مراجعت نمـوده، مفرش‌هـا را آوردنـد، شب توقف نموده، روز بعـد آدم کمپـانی خـدیویه گفت: بایـد به اداره صـحیّه «سویس» (۳) برویم، به همراهی ایشـان به اداره صـحیّه رفتیم، آقـای دکتر آمـد، اول امر نمود دِر یک میز آشپزی را، بلکه از آن هم کثیف‌تر بوده آورده، بعـد امر کرد، چنـد شـیشه دواء «اسـجون» حاضـر نمودند، اگر واقعاً یک دکتر حسابی وارد می‌شد، یقیناً اظهار می‌نمود که این شـیشه و سوزن جای میکرب است و در یک جای کثیف «اسجون» را زدنـد، که بنده از تقریر آن خجالت می کشم، اگر واقع را بیان نماییم، به اداره صحیّه دولت برمی‌خورد و هم [به] مسافرین، گر چه مسافرین مجبور بودند.

علی ای حـال پس از عملیـات دکتر، از اداره صـحیّه خـارج شـدیم، آن شب را هم توقف نموده، صـبح زود دیـدیم «حاجی محمود» حاضـر شد [و] اظهار نمود: باید برویم به «اداره مواسات اسـلامیه»، عرض نمودیم چشم، طرف عصر خواهیم آمد، ایشان ممنون شد، خارج شدند.

بعد از ظهر مجدداً «حاجی‌محمود» حاضر [شده] گفت: آقایان بفرمایید. ما هم

۱- آنچه روی زمین بگسترانند و روی آن بخوابند.

۲- درشکه.

۳- سوئز.

ص: ۱۵۲

بلند شده وقتی که خواستیم از عمارت خارج شویم اظهار نمود: در آنجا نفری پنج قروش برای تصدیق، و پنج قروش هم برای «مواسات اسلامیه»، و شش قروش هم به خود من، نفری شانزده قروش می‌شود، شما را راهنمایی کنم، رفقا متفقاً اظهار نمودند: ما به وجود تو محتاج نیستیم.

وقتی که این حرف را شنید، چون سگ تیر خورده، از پیش ما خارج شد، ما هم رفته کارهای خود را انجام داده، به منزل برگشتیم. وقت غروب بود، تازه چراغ برقی روشن کرده بودیم، یک دفعه دیدیم یک نفر با داد و فریاد وارد شد، سؤال کردیم چه خبر است؟ دیدیم «حاجی‌محمود» است، عصای خود بر زمین می‌کوبد، فریاد می‌زند، ما گفتیم «حاجی‌محمود» بیا، چایی حاضر [است]، میل بفرمایید. گفت: من چایی شما را نمی‌خورم! گفتیم: مگر چه شده است؟

گفت: کرایه مفرشها را بدهید، ما اظهار کردیم کرایه مفرشها را به خودتان دادیم، گفت بیست قروش «بلدیّه» گرفته است، ما گفتیم پول زیادی نداریم [که] هر چه شما بگویید بدهیم! بر داد و فریاد خود افزود.

در جنب اطاق ما یک نفر از اهالی «اسکندریه» منزل داشت، که هم نماینده «کمپانی خدیویه» بود و هم چند نفر حجاج داشت، به فریاد «حاجی‌محمود» از منزل بیرون آمد، قضا را خوب ترکی هم حرف می‌زد، آمده اول «حاجی‌محمود» را ساکت نموده، بعد بما اظهار کرد: چه واقع است؟ ما گفتیم:

دیروز وقتی که ما وارد شدیم، خواستیم مفرش‌ها را پایین بیاوریم، حاجی محمود گفت: شما بروید منزل، من مفرشها را خواهم آورد، وقتی که به منزل آمدیم، از ایشان پرسیدیم مفرشها را آوردید؟ گفت نه مفرشها را به «حوض» برده‌اند، چهل قروش خرج دارد، ما سه درشکه گرفته به «حوض» رفتیم، مفرشها را آوردیم، دیروز «حاجی‌محمود» نفری شانزده قروش، برای ما خرج‌تراشی کرده بود، چون ما قبول ننمودیم، امروز آمده بگوید، بیست قروش به بلدیه دادم، قدری به «حاجی‌محمود» وساطت نموده، آورد میان ما را صفا داد، آن شب را هم در آنجا توقف کردیم.

صبح به بازار رفتیم، با یک نفر از اهل «سویس» مصادف شدیم، اول سؤال نمود اهل کجا هستید؟ بنده عرض کردم:

ص: ۱۵۳

اهل «ایران»، پس از سؤال و جواب پرسید کجا منزل دارید؟ عرض کردم: در منزل کمپانی که در سمت نظریات «حاجی‌محمود» اداره می‌شود.

گفت واقعاً بد کار نموده‌اید، گرچه عمارت مال کمپانی می‌باشد، چون دست «حاجی‌محمود» در کار است، خیلی خبط (۱) کرده‌اید آنجا منزل نموده‌اید! به جهت آنکه «حاجی‌محمود» خیلی آدم مردم‌آزاری است و بی‌شرافت، بنده واقعه شب را اظهار نمودم، ایشان در جواب بنده گفتند: شما درست به تاریخ این آدم آشنا نیستید، که چه قدر آدم بی‌شرف و بدذات است، بنده سؤال نمودم چه طور؟

مگر این آدم تا حال چه اقدامی نموده است؟

در جواب بنده اظهار کرد:

این در جنگ بین‌المللی از اشرار «داجامر» و غیره، اسلحه گرفته بود، چند نفر هم مسلک‌های خود را [نیز] به دور خود جمع نموده، بر علیه «دولت علیّه عثمانی» اقدام نموده، از اهل شهر هر کس طرفدار «دولت عثمانیه» بوده، با این آدم طرف شده بنای جنگ را گذاشته، مخصوصاً چند نفر از خویشان خودش با این آدم ضدیّت نموده‌اند، بالاخره «دولت عثمانیه» مغلوب شده، این آدم بی‌شرف به فامیل خود غالب شده، چند نفر از آن بیچاره‌ها را اعدام نمود!

واقعاً خیلی جای تعجب است، به وطن عزیز خود، که مثل مادر در دامن آن پرورده خیانت نماید، و برادران دینی خود را محض طمع خود، نشانه [رفته] هلاک نماید.

علی ای حال، وقت ظهر بود، اطلاع دادند که کشتی حاضر است، به منزل آمدیم، پس از صرف ناهار اسباب منزل را جمع نمودیم به طرف «حوض»، ماشین یک سره تا دم بارانداز آمد، در استادگاه (۲) خود ایستاد، از ماشین پائین آمدیم، به طرف بارانداز رفتیم، وقتی که به بارانداز وارد شدیم، یک نفر از نظامیان «دولت مصر» آمد، اظهار نمود: باید به قرنطینه برویم.

به همراهی ایشان طرف قرنطینه رفتیم، وقتی که داخل قرنطینه شدیم، اجازه دادند به یک اطاق بزرگ داخل شدیم.

دکتر قرنطینه آمد گفت: تمام لباس‌ها را بکنید و یک پیراهن سفید کرباس هم دادند، گفت: اینها را بپوشید.

چون لباس درآوردیم و پیراهن

۱- اشتباه.

۲- ایستگاه.

ص: ۱۵۴

پوشیدیم، یک کیف هم دادند گفتند: وجه و برات هر چه دارید، جوف این کیف بگذارید، با خود بیاورید، ما هم اطاعت کرده، ما را به حمام نمره قرنطینی، هدایت نموده چون داخل حمام شدیم، صابون و لیف آوردند، دستور دادند بدن خود را درست بشوئید، بعد از شستن بدن خود، از در دیگر خارج شدیم، دیدیم لباسها را حاضر گذاشته، و در تورهایی که قبلًا نمره آنها را به ما داده بودند آوردند، لباس‌ها را گرفته، پیراهن‌ها را کنده، لباسها را پوشیده، خارج شدیم و به هر نفری یک ورقه از طرف قرنطینه دادند، که وقت دخول به کشتی، ورقه را گرفته اجازه دخول بدهند، تقریباً یک ساعت و نیم به غروب مانده بود، به کشتی آمدیم، در لب دریا هم نیم ساعت معطل شده، اجازه دخول به کشتی را دادند.

فصل بیست و یکم: حرکت از سویس و ملاقات یک نفر هندی

بیست و نهم ذی قعده، یک ساعت به غروب مانده، سوار کشتی شدیم و پس از چند دقیقه حرکت کرده، تقریباً یک ساعت از آفتاب رفته بود به «طور سینا» رسیدیم، چون لنگر کشتی را انداخته، بنده در کشتی قدم می‌زدم، دیدم یک نفر «جوان هندی» رسید، سلام نموده، بنده سؤال کردم آقاجان اهل کجا هستید؟

فرمود: اهل «هندوستان» می‌باشم، در نزدیکی «مرشدآباد بنگاله هند» سکونت دارم.

سؤال نمودم در کجا تحصیل نموده‌اید؟ فرمودند در «فرانسه»، «انگلیس» و قوانین «فرانسه» را خواندم، پرسیدم «فارسی» را در کجا تحصیل نموده‌اید؟ اظهار داشت در خود «هند»!

ما مشغول صحبت بودیم، یک نفر دیگر وارد شد، با ایشان به زبان عربی تکلم نمود، ایشان مشغول صحبت بودند، بنده در فکر فرو رفتم، که واقعاً «معارف ایران» (۱) چه قدر در عقب است، که یک نفر «هندی» با اینکه در تحت حمایت یک دولت اجنبی اداره می‌شود، اگر به هرنقطه از نقاط عالم مسافرت نماید، می‌تواند زندگانی نماید، متأسفانه اگر ما به مرکز «ایران» وارد شویم، تازه به زبان ملی خود آشنا نیستیم.

باری پس از ختم مذاکره با آن شخص عرب، راجع به استقلال «هندوستان» مذاکره می‌کردیم، اینقدر از فجایع «انگلیسی‌ها» در «هندوستان»، و از

۱- فرهنگ ایران.

ص: ۱۵۵

نفاق اهالی اظهار نمود، که حقیقتاً دلم به احوال ساکنین آن سرزمین سوخت.

در این بین سوت کشتی را زدند، کشتی در حرکت آمد، در صورتی که تا غروب از وسط کره عبور نمودیم، یک ساعت از شب رفته بود از وسط کره خارج شدیم، بعد از یک ربع به هر طرف که نگاه می‌کردیم، غیر از آب چیزی دیگر به نظر نمی‌آمد، طلیعه صبح معلوم شده، کشتی را در دریای بزرگ غوطه‌ور دیدیم، کمی علامت کولاک هوای دریا معلوم بود، تا نیم ساعت از آفتاب رفته، با شدت تمام دریا کولاک داشت، که عموم ساکنین کشتی رو به درگاه «حضرت احدیت» آورده، استغاثه نموده، کم‌کم کولاک برطرف شده، که قدری اهل کشتی از خوف و اضطراب بیرون آمده، تا اینکه از دور، سواد کوهی نمایان شد، باعث قوّت قلب ساکنین کشتی شده.

فصل بیست و دوّیم: ورود به بندر ینبوع (۱)

چهار ساعت از آفتاب رفته به نزدیکی بندر یَنْبُع رسیده، از قرار معلوم یَنْبُع، پُرْت (۲) صحیح نداشت، کشتی در دویست قدمی ایستاده، از طرفی کرجی (۳) دولتی، با حمال‌های رسمی به طرف کشتی روان شدند، در این اثنا (۴) ملاحظه نمودیم، بیست و هشت نفر از فقرای «یَنْبع» در اطراف کشتی حاضر شدند، مثل آدمی که در خشکی راه برود، همان نوع، زیر آب راه رفته سرشان بیرون آب بود، از حجاج توقع نمودند، حجاج پول را به دریا انداخته، فقراء به عجله تمام رفته، در زیر آب پول را پیدا کرده، به صاحب پول نشان می‌دادند، چون بنده فقرا را با آن حال اسف‌آور ملاحظه نمودم در فکر فرو رفتم، که مگر گدائی را نصیب ما اسلامیان نموده‌اند که انسان از هر جا عبور نموده، فقرا دست تکدّی باز نموده بودند؟

با خود فکر نمودم، اینها نیست مگر بی‌فکری متمولین، که این بیچاره‌ها را به این روز گرفتار نموده، اگر چنانچه تجّارمان در تأسیس شرکت‌ها و کارخانه‌ها سعی کنند، آتیه این اشخاص بی‌بضاعت را به امری وادار می‌نمودند، از ذلّت تکدّی آزاد، و مملکت به خوبی آباد می‌شد.

پس از دو ساعت توقف، کشتی بارهای خود را تحویل نمود، حرکت داده در صورتی که باد با کمال شدت می‌وزید

۱- یَنْبُع صحیح است و از این پس لفظ صحیح نوشته خواهد شد.

۲- اسکله.

۳- کشتی کوچک، قایق پارویی، زورق.

۴- در این هنگام.

ص: ۱۵۶

که کاپیتانِ (۱) کشتی امر نمود، چادرها را که برای سایه کشتی کشیده بودند برداشته و هر ساعت طوفان دریا تلاطم (۲) می‌نمود، ولی با این حال کشتی به سرعت تمام در حرکت بود، تا غروب طوفان دریا به شدت تمام ادامه داشت، و هوای «دریای أسود»، به اندازه [ای] کثیف بود، که تمام حجاج بی‌حس و بی‌حرکت افتاده، به حدی که قادر به حرکت [یک] آن نبودند.

شب را با کمال سختی و سستی بدن، صبح نموده باز هم کولاک و طوفان دریا ساکت نشده بود، دو ساعت از آفتاب رفته بود، که سواد «جدّه» نمایان شده، قدری جلوتر از طرف «جدّه» کرجی‌ها به طرف کشتی حرکت نموده، و کشتی در یک فرسخی «جدّه» لنگر انداخت، چون کرجی‌بانان به کشتی رسیدند، لوازمات ما را از کشتی به کرجی حرکت داده، خودمان هم سوار کرجی شده، به سمت «جدّه» حرکت نموده، چون به لب دریا رسیدیم، نمایندگان مطوفین ما را استقبال نموده، ما با اتفاق نماینده «عبدالرحمان جمّال» به طرف یکی از مهمانخانه‌های «جدّه» رهسپار شدیم.

فصل بیست و سیّم: محرم شدن و حرکت به مکّه معظّمه

چون وارد مهمان خانه شدیم، شب را با سرور و شادی تمام به سر آورده، وقتی که طلیعه صبح نمایان شد، با فرح مفرط از خواب بیدار شده، پس از صرف چائی و ادای فریضه، احرامها را برداشته، به طرف لب دریا روان شدیم، پس از شست و شوی بدن محرم شده، به طرف گاراژ حرکت نمودیم، سوار اتومبیل سواری شده، روز پنجم ذی حجّه چهار ساعت از آفتاب رفته، به طرف «مکّه معظّمه»، زادهااللّه شرفها روان شده، چون قدری طی راه نمودیم، وارد وسط کوه شده، با سرعت تمام اتومبیل سواری در حرکت بود و ما هم با دل پرخوف، و قلب پر از ملال گاهی بی‌اختیار، خوشحال می‌شدیم.

نظر به اینکه قدری به تشرّف «بیت‌اللّه الحرام» نزدیک شده‌ایم، تا اینکه به پنج فرسخی «بیت اللّه» رسیدیم، بنده دیدم تمام وحوش و طیور با کمال آزادی مشغول چرا هستند، علت آن هم آن بود که، از چهار فرسخی «مکّه» همان طوری که به شخص محرم صید و شکار حرام است، به عموم هم، صید در حرم حرام

۱- در متن کابتان نوشته شده که غلط است.

۲- در اصل طلاطم آمده که غلط است و صحیح آن تلاطم و به معنی خروشیدن و بهم خوردن امواج دریاست.

ص: ۱۵۷

است، وقتی که بنده این آزادی را برای وحوش احساس نمودم، به اندازه [ای] متأثر شدم، با خود می گفتم، چه قدر خوب است همین قانون مقدس خدائی، که یک جمله آن را درباره وحوش و طیور به موقع عمل می گذارند، این قدر حیوانات وحشی به انسان، به علت آزادی رام می‌شود، بلکه بنده می ترسیدم کبوتران در زیر اتومبیل بمانند.

متأسفانه همین قانون مقدس خدایی، برای رفاهیت ابنای بشر وضع شده است، عُشری از اعشار آن را به موقع عمل نمی گذاریم، بلکه بعضی اشخاصی که صورتاًانسان هستند، ولی معنیً از بهایم (۱) هم رذل‌ترند، برای انهدام آن اقدام می‌نمایند، در صورتی که این‌طور اشخاص دارای هیچ نحو شخصیت نمی‌باشند، و بعضی اشخاص هم هستند، حقوق نوع را برای ریاست خود، به اسلام نسبت می‌دهند، به عنوان اسلام حقوق مسلمین را از بین می‌برند، در صورتی که در پیشگاه این قانون مقدس، سلطان و رعیت، فقیر و غنی یکسان هستند و هیچ کس به دیگری برتری ندارد، مگر فضل و زهد آن شخص تفوّق (۲) داشته باشد، آن هم در پیشگاه «حضرت احدیّت» محبوب خواهد بود، نه اینکه کسی که عالم باشد، باید جاهل را در زیر پا بگذارد، و شخص غنی با فقیر به نظر حقارت و بی‌اهمیتی نظر نماید، بلکه حقیقت انسانیت و نوعیت نصیب اشخاصی خواهد شد، که خود را مطیع قانون مقدس نمایند، و معنی آزادی هم در پرتو همین قانون مقدس است که به طوری‌انسان راآزادونوع‌پرور می‌پروراند، که واقعاً اگر عقلای عالم به حقیقت قانون اسلام پی برند، در آنِ واحد، تبعیت این قانون مقدس خواهند نمود.

خواهشمند است اغلاط ذیل را در مقاله پیشین (مجله شماره ۳۲) اصلاح فرمایید:

صفحه‌سطرغلطصحیح

۶۱۵۳ شوّال ۱۳۳۶ ه. ق. شوّال ۱۳۳۵ ه. ق.

۹۱۵۵ سنه [۱۳۴۸ ه. ق.]-

۱- حیوانات.

۲- برتری.

ص: ۱۵۸

پی‌نوشتها:

ص: ۱۵۹

ص: ۱۶۰

ص: ۱۶۱

از نگاهی دیگر

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۶۲

قصه اسماعیل (ع)

اسماعیل علیه السلام در قرآن و تورات

نام اسـماعیل ذبیح فرزند ابراهیم علیه السـلام در یازده مورد از قرآن ذکر شده و در هفت سوره از قرآن سـخن از ایشان به‌میان آمده است. (۱) ایشـان اوّلین فرزنـد ابراهیم علیه السـلام و جـدّ پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله می‌باشـند. قرآن وی را چنین توصـیف و معرفی می‌کند:

«او انسانی بردبار و حلیم بود». (۲) او در سن طفولیت در وادی بی‌آب و علف (مکه) در کنار حرم الهی اسـکان داده شد. (۳) او در ساخت کعبه همراه و کمک پـدرش ابراهیم علیه السـلام بود و از طرف خـدا مأمور شده بود که به همراه پدرش خانه خدا (کعبه) را برای طواف‌کننـدگان، مجاوران، رکوع‌کننـدگان و سـجودکنندگان از بت و آلودگی‌ها پاک و پاکیزه نمایـد. (۴) خداوند متعال به پـدرش ابراهیم علیه السـلام فرمان داد که او را ذبـح نمایـد، او هماننـد پـدر در برابر فرمان خـدا تسـلیم شد و خود را برای ذبح شدن آماده کرد، اما خداونـد متعال ذبح عظیمی را فدای او گردانید. (۵) او در نزد خـدا از برگزیدگان و نیکان است. (۶) او از صابران و شایسـتگان بود و خداونـد متعـال او را در رحمت (خـاص خود) وارد سـاخت. (۷) او از پیـامبرانی بود که وحی خـدا بر ایشـان نازل می‌شد. (۸)

۱- در سـوره مریم آیه ۵۴ آمـده است: «و در این کتـاب از اسـماعیل یـاد کن که او در وعـده‌هایش صـادق بود و رسول و پیـامبری بزرگ بود». اما میان مفسـران اختلاف است که آیا ایشان اسـماعیل فرزند ابراهیم علیه السـلام است یا اسماعیل فرزند «حزقیل»؟ اکثر مفسّـِران گفته‌انـد ایشان همان اسـماعیل فرزند ابراهیم است؛ اما برخی دیگر مانند علامه طباطبایی گفته‌اند که ایشان اسـماعیل فرزند حزقیل است. به‌لحاظ اختلافی بودن، این مورد را به‌حساب نیاوردیم. در این‌باره به تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۶۳ و مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۸۰۰ مراجعه شود.

۲- صافات: ۱۰۱؛ در میان همه پیامبران الهی تنها اسماعیل علیه السلام و پدرش ابراهیم علیه السلام توبه: ۱۱۴ و هود: ۷۵ در قرآن از سوی خدای سبحان به وصف «حلیم» یاد شدند.

۳- ابراهیم: ۳۷

۴- بقره: ۱۲۷- ۱۲۵

۵- صافات: ۱۰۷- ۱۰۱

۶- ص: ۴۸

۷- انبیاء: ۸۵ و ۸۶

۸- بقره: ۱۳۶، آل‌عمران: ۸۴ و نساء: ۱۶۳

ص: ۱۶۳

او از پیغمبرانی بود که خداوند ایشان را بر جهانیان به نبوت و هدایت الهی برتری بخشید. (۱) و او برخلاف عقیده یهود و نصارا نه یهودی بود و نه نصرانی و بلکه پیغمبر خدا و موحّد و پیرو آیین توحیدی پدرش ابراهیم علیه السلام بود. (۲) اما توراتِ موجود، راجع به آن‌حضرت می‌گوید پدرش ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که اسماعیل در حضور او (خدا) زیست کند. خدای سبحان در جواب خواسته ابراهیم فرمود: به او (اسماعیل) برکت خواهد داد و (نسل) او را زیاد خواهد کرد و دوازده رییس و امّتی عظیم از او پدید خواهند آمد اما در هرحال تورات می‌گوید خدا عهدش را با اسحاق علیه السلام استوار گردانید. (۳)و اسماعیل علیه السلام با این‌که فرزند بکر و بزرگتر است وارث ابراهیم نخواهد بود ونسل و ذریّه ابراهیم علیه السلام تنها از طریق اسحاق خواهد بود. (۴) این در حالی است که مسأله نخست زادگی از مسائل مهم تورات است. بر اساس تعالیم توراتِ کنونی، فرزند ارشد دارای حق و حقوق خاصی است. تورات می‌گوید نخست‌زادگان پسر، دوبرابرِ دیگران حق ارث دارند. (۵) و نیز نخست‌زاده اگر پسر باشد بایستی خدمت‌گزار خداوند باشد. (۶) و همچنین در تورات آمده است:

اگر مردی دو همسر داشته باشد و از هردو صاحب پسر شود و پسر بزرگترش فرزند همسر مورد علاقه‌اش نباشد حق ندارد ارث بیشتری به پسر کوچکترش؛ یعنی پسر زنی که وی او را دوست دارد بدهد. او باید دو سهم به پسر بزرگترش که نخستین نشانه قدرتش بوده و حق نخست‌زادگی به او می‌رسد، بدهد ولو این‌که وی پسر همسر مورد علاقه‌اش نباشد. (۷) اما این قانون در مورد اسماعیل علیه السلام که فرزند ارشد ابراهیم علیه السلام است نقض می‌شود! بلکه تورات‌نویسانِ نژادپرست، پا را فراتر نهاده و او (اسماعیل) را مردی وحشی و کسی که دست همه بر ضدّیت او و دست او بر ضدّیت همه‌کس دراز است معرفی کردند! (۸) قصه اسماعیل علیه السلام در قرآن و تورات

همان‌طور که پیشتر ذکر شد، در هفت سوره قرآن سخن از اسماعیل علیه السلام به‌میان آمده که داستان تولد و اسکان

۱- انعام: ۸۶

۲- آل عمران: ۶۷

۳- سفر پیدایش ۱۷: ۲۱- ۱۸

۴- همان ۲۱: ۱۰- ۱۲

۵- سفر تثنیه ۲۱

۶- قاموس کتاب مقدس واژه نخست‌زاده.

۷- سفر تثنیه ۲۱: ۱۵- ۱۷

۸- سفر پیدایش ۱۶: ۱۲

ص: ۱۶۴

ایشان در مکه، ساخت کعبه توسط وی و پدرش ابراهیم علیه السلام و ذبح او را مطرح کرده است. و قصه آن‌حضرت در تورات در سفر پیدایش در فصل‌های ۱۶، ۱۷، ۲۱ و ۲۵ آمده است که داستان تولد و اخراج وی به همراه مادرش از خانه پدر و برخی مطالب دیگر را مطرح نمود.

قصه اسماعیل علیه السلام در قرآن و تورات تحت عناوین ذیل مورد بررسی و مقایسه قرار می‌گیرد:

۱- تولد اسماعیل علیه السلام.

۲- اسکان اسماعیل علیه السلام در مکه.

۳- اسماعیل علیه السلام و بنای کعبه.

۴- ذبح اسماعیل علیه السلام.

تولد اسماعیل علیه السلام (۱)

قرآن و تورات در این جهت اتفاق دارند که سن زیادی از حضرت ابراهیم علیه السلام سپری شده بود، در حالی‌که او هیچ فرزندی نداشت. براساس آنچه که در تورات آمده، اسماعیل علیه السلام اولین فرزند آن‌حضرت در هشتادوشش سالگی‌اش از «هاجر» متولد شده است. (۲) و قرآن هم بدون این‌که مقدار سن او را ذکر کند از قولش چنین نقل می‌کند: «حمد خدای را که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید». (۳) و نیز در قرآن از قول ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند که او به‌هنگام هجرت از سرزمین «اور» به «کنعان» عرضه داشت:

«پروردگارا! به من از فرزندان صالح ببخش». (۴) و این در زمانی است که سن زیادی از او سپری شده بود.

و همچنین قرآن و تورات در این جهت اختلافی ندارند که اسماعیل علیه السلام اولین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است و بعد از او (براساس آنچه که در تورات آمده، حدود چهارده سال بعد) (۵) فرزند دیگرش (حضرت اسحاق) متولد شد.

به‌هرحال این مقدار مسلّم است که تا زمانی که ابراهیم علیه السلام در «اور» بود هیچ فرزندی نداشت و پس از هجرت به کنعان، صاحب فرزند شد. قرآن در این زمینه می‌گوید: حضرت ابراهیم به‌هنگام هجرت از «اور» ضمن دعایی از خداوند متعال خواسته که به او از فرزندان صالح ببخشد: (ابراهیم پس از نجات یافتن از آتش نمرودیان گفت:) به‌سوی پروردگارم او مرا هدایت خواهد کرد. پروردگارا! به من از صالحان [/ فرزندان صالح] ببخش.

۱- اسماعیل در لغت به‌معنای «مسموع از خدا» است. قاموس کتاب مقدس.

۲- سفر پیدایش ۱۶: ۱۶

۳- ابراهیم: ۳۹

۴- صافات: ۱۰۰

۵- سفر پیدایش ۱۶: ۱۶ و ۲۱: ۵

ص: ۱۶۵

ما او را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم. (۱) و از این‌جا به‌بعد قرآن داستان ذبح اسماعیل علیه السلام را مطرح می‌کند که در بحث ذبح اسماعیل خواهد آمد.

اما تورات دراین زمینه می‌گوید:

و سارای زوجه ابراهیم برای وی فرزندی نیاورد و او را کنیزی مصری هاجرنام بود.

پس سارای به ابرام گفت: اینک خداوند مرا از زاییدن بازداشت به کنیز من درآی شاید از او بنا شوم و ابرام سخن سارای را قبول نمود. و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد سارای زوجه ابرام کنیز خود هاجر مصری را برداشته او را به شوهر خود ابرام به زنی داد. پس به هاجر درآمد و او حامله شد ... و هاجر از ابرام پسری زایید و ابرام پسر خود را که هاجر زایید اسماعیل نام نهاد. و ابرام هشتاد و شش‌ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد. (۲) اسکان اسماعیل علیه السلام و هاجر در مکه

براساس نقل تورات پس از تولد اسحاق علیه السلام ابراهیم علیه السلام از سوی خدا مأمور می‌شود که طبق خواست همسرش «ساره» فرزندش اسماعیل را به همراه مادرش از خانه خود بیرون کند. این امر گرچه بر ابراهیم خلیل گران آمد اما خداوند او را مأمور ساخته که مطیع همسرش ساره باشد؛ چرا که نسل و ذریه ابراهیم از طریق اسحاق خواهد بود، نه اسماعیل:

«آن‌گاه ساره پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که خنده می‌کند پس به ابراهیم گفت این کنیز را با پسرش بیرون کن؛ زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق وارث نخواهد بود.

اما این امر به‌نظر ابراهیم درباره پسرش بسیار سخت آمد.

خدا به ابراهیم گفت درباره پسر خود و کنیزت به‌نظرت سخت نیاید بلکه هرآنچه ساره به تو گفته است سخن او را بشنو؛ زیرا که ذرّیت تو از اسحاق خوانده خواهد شد.

و از پسر کنیز نیز امتی به‌وجود آورم؛ زیرا که او نسل تو است.

بامدادان ابراهیم برخاسته، نان و مشکی از آب گرفته به هاجر داد و آن‌ها را بر دوش وی نهاد و او را با پسر روانه کرد.

پس رفت و در بیابان بئر شبع می‌گشت. و

۱- صافات: ۱۰۱- ۹۹

۲- سفر پیدایش ۱۶: ۱۶- ۱، تورات داستانی راجع به دوران حاملگی هاجر به اسماعیل مطرح می‌کند که در قرآن وجود ندارد و خلاصه آن این است که هاجر پس از حامله شدن، سارای درنظرش حقیر شد و این مسأله بر سارای گران آمد و به نزد ابراهیم علیه السلام شکایت کرد، حضرت فرمود: هاجر کنیز تو است هرچه خواستی باوی رفتار کن. بدین ترتیب با سخت‌گیری سارای هاجر از نزد وی به بیابان فرار می‌کند و فرشته خدا او را نزد چشمه آب می‌بیند، ضمن این‌که او را به بازگشت به نزد سارای ترغیب می‌کند، به او می‌گوید: نسل تو بسیار فراوان خواهند شد و تو به پسری حامله هستی که متولّد شد اسماعیل نام خواهی نهاد. فرشته به هاجر می‌گوید و او اسماعیل مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضدّ هرکس و دست هرکس به ضد او و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود؟! سفر پیدایش ۱۶: ۵- ۱۶. این قبیل سخنان در مورد پیامبری همانند اسماعیل علیه السلام نتیجه تعصب نژادی نویسندگان تورات است. چهره نژادپرستی نویسندگان تورات در قصه اسماعیل علیه السلام کاملًا قابل لمس و مشاهده است.

ص: ۱۶۶

چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر بوته گذاشت (۱) و به مسافت تیر پرتابی رفته در مقابل وی بنشست؛ زیرا گفت موت پسر را نبینم و در مقابل او نشسته آواز خود را بلند کرد و بگریست. و خداوند آواز پسر را بشنید و فرشته خدا از آسمان هاجر را ندا کرده وی را گفت:

ای هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش؛ زیرا خدا آواز پسر را در آن‌جایی که او شنیده است برخیز و پسر را برداشته او را به‌دست خود بگیر؛ زیرا که از او امتی عظیم به‌وجود خواهد آورد.

و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید، پس رفته مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشانید.

و خدا با آن پسر می‌بود و او نموّ کرده ساکن صحرا شد و در تیراندازی بزرگ گردید.

و در صحرای «فاران» ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت. (۲) ظاهراً این داستان همان داستان مهاجرت هاجر و اسماعیل علیه السلام به سرزمین مکه است البته با تحریف‌ها و زیاده و نقصانی که در آن رخ داده است.

اما داستان اسکان اسماعیل و هاجر در مکه تنها در یک مورد از قرآن، آن‌هم بدون پرداختن به جزئیات- مطرح شده است. قرآن از قول حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند که آن‌حضرت پس از اسکان اسماعیل و هاجر در مکه فرمود:

«پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی در کنار خانه‌ای که حرم تو است ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آن‌ها ساز و از ثمرات به آن‌ها روزی ده، شاید آنان شکر تو را به‌جا آورند». (۳) اما در روایات اسلامی کم و بیش جزئیات این داستان مطرح شده است. و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود:

برای ابراهیم علیه السلام هنگامی که در صحرایی از سرزمین‌های شام اقامت داشت، فرزندی از هاجر متولّد گردید که اسماعیل نام یافت. ساره همسر دیگر ابراهیم چون دارای فرزندی نبود، از این موضوع به‌شدّت متأثر و ناراحت گردید و موجبات ناراحتی ابراهیم علیه السلام را نیز فراهم کرد، ابراهیم علیه السلام در این‌باره به درگاه خداوند شکایت نمود، خداوند به وی وحی کرد که زن مانند دنده کج است اگر

۱- این بخش از تورات با بخش دیگر آن باب ۱۶ فقره ۱۶ و باب ۲۱ فقره ۵ متناقض است؛ زیرا آنچه که ازآن بخش‌ها استفاده می‌شود، این است که در وقت اخراج اسماعیل و هاجر از خانه ابراهیم، اسماعیل سنش بیش از چهارده سال بوده است. اما از این بخش‌ها استفاده می‌شود که اسماعیل در این زمان کودکی بیش نبوده است. در ترجمه‌های عربی کتاب مقدس، به‌جای واژه «پسر» واژه «صبی» به‌چشم می‌خورد. در منابع اسلامی هم آمده که اسماعیل در همان اوان طفولیت در مکه اسکان داده شد.

۲- سفر پیدایش ۲۱: ۲۱- ۹، براساس آنچه که در منابع اسلامی آمده است اسماعیل علیه السلام زنی از میان قبیله جُرهم که ساکن مکه شده بودند برگزید. و فاران همان مکه است. در این زمینه مراجعه شود به ترجمه، شرح و نقد سفر پیدایش تورات از علی قلی جدیدالاسلام، ص ۳۷۴ و ۳۸۵

۳- ابراهیم: ۳۷، در این‌که این دعای ابراهیم علیه السلام در قبل از بنای کعبه بوده یا بعد از بنای آن، بین مفسّران اختلاف است. مراجعه شود به المیزان و مجمع‌البیان ذیل آیه.

ص: ۱۶۷

آن را به‌حال خود بگذاری از آن بهره‌مند شوی ولی راست کردن آن موجب شکسته شدن آن می گردد.

از آن پس، پروردگـار او را امر فرمود که اسـماعیل را بـا مـادرش هـاجر از آن سـرزمین بیرون ببرد، ابراهیم علیه السـلام عرض کرد: پروردگارا! آن‌ها را کجا ببرم؟

خداونـد فرمود ایشـان را به «حرم» و محـل امن من و نخستین نقطه‌ای از زمین که آفریـده‌ام؛ یعنی «مکه» ببر. در آن حـال جبرائیـل با «براق» به حضور ابراهیم آمد.

ابراهیم، هاجر و اسماعیل را بر براق سوار نموده حرکت کردند و در میان راه به هر نقطه سرسبز و باصفایی که دارای درخت خرما و غیر آن و زراعت بـود که می‌رسیدند، ابراهیم از جبرئیـل می‌پرسـید آیـا مقصـد مـا این‌جـا است؟ جبرائیـل در جواب می گفت نه، تا این‌که بالأخره به مکه رسـیدند، جبرئیل گفت مقصد این‌جا است. ابراهیم علیه السـلام اسماعیل و هاجر را در محل خانه کعبه گذارد و در آن نقطه درختی بود که هاجر گلیمی را به‌منظور سایبان روی آن انداخت و در زیر آن نشست و از طرفی چون ساره از ابراهیم علیه السـلام قول گرفته بود که در هیچ‌نقطه‌ای تا به‌منزل برگردد پیاده نشود، لذا ابراهیم علیه السـلام بدون توقف قصد مراجعت کرد در این هنگام هاجر از ابراهیم پرسید:

چرا ما را در این مکان که نه انیسی در آن دیده می‌شود و نه آب و زراعتی به‌چشم می‌خورد، می گذاری؟

ابراهیم گفت: من از جانب خداوند مأمورم که شما را در این نقطه بگذارم و بروم.

ابراهیم از آن‌جا به‌طرف محل اقامت عزیمت کرد و هنگامی که به «کدی» که کوهی است در «ذی‌طوی» رسـید رو به‌سوی اسماعیل و هاجر برگردانید و به خداوند گفت:

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنْ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنْ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ

و به راه‌پیمایی به‌سوی مقصد خود همچنان ادامه داد. وقتی که آفتاب بالاتر آمد و هوا گرم‌تر شد، اسـماعیل سـخت تشـنه شد. هاجر برای به‌دست آوردن آب- در حـالی‌که صـدا می‌زد آیا انیسـی در این وادی نیست؟- رو به بیابان گـذاشت تا به «مسـعی» یعنی محل سعی میان صفا و مروه رسید و در این حال اسماعیل از نظر او ناپدید شد، برای دیدن او به بالای تپه

ص: ۱۶۸

«صفا» درآمد و نگاهی به بیابان انداخت «سرابی» درنظر او در جانب «مروه»- پدیدار گردید و چنین گمان کرد که آن آب است لذا از تپه صفا رو به بیابان فرود آمده برای به‌دست آوردن آب شتابان در حال حرکت بود تا این‌که اسماعیل از نظر وی مجدداً ناپدید شد و برای دیدن او به بالای تپه مروه رفت، ضمناً نگاهی به‌سوی بیابان افکند و «سرابی» در ناحیه صفا درنظر او نمایان شد، لذا فوراً از مروه به‌طرف صفا سرازیر شد و در بیابان به‌منظور تحصیل آب شتابان قدم برمی‌داشت تا این‌که باز اسماعیل از نظر وی غایب گردید و به بالای تپه صفا رفت و به اسماعیل نگاه کرد و در این حال نیز نگاهی به بیابان انداخت و سرابی که آن را آب پنداشت در جانب «مروه» در نظر او جلوه‌گر شد و لذا از صفا فوراً به‌زیر آمد و رو به بیابان گذاشت و همچنان برای تحصیل آب پیش رفت تا اسماعیل از چشم او ناپدید گردید و برای دیدن او به بالای «مروه» رفت .... و همچنین تا هفت مرتبه میان صفا و مروه آمد و شد کرد. در دفعه هفتم که در بالای «مروه» بود، نگاهی به‌طرف اسماعیل افکند. دید ناگهان چشمه آبی از زیر پای او به جوشش درآمده است، بی‌درنگ با کمال مسرت به‌طرف اسماعیل روانه شد و مقداری از شن‌های بیابان را در اطراف آب جمع کرد و مانع روان شدن آن در بیابان گردید و به همین جهت «زمزم» نامیده شد. (۱) رفته‌رفته پرندگان و وحوش بیابان بر اطراف آن چشمه گرد آمدند.

اجتماع حیوانات در کنار آن چشمه توجه طایفه «جرهم» که در «ذی‌اعجاز»، «عرفات» اقامت داشتند به‌سوی آن چشمه جلب کرد و به همین علت آنان به‌سوی آن چشمه آمده زنی را با پسری که از درخت برای خود سایبان ترتیب داده بودند، در کنار آن دیدند، افراد قبیله جرهم از هاجر پرسیدند تو کیستی؟ و به چه مناسبت با فرزندت این بیابان را محل اقامت خود قرار داده‌ای؟ هاجر در جواب گفت: من مملوك ابراهیم خلیل‌الرحمان علیه السلام هستم و این کودك هم فرزند او می‌باشد و خداوند به آن حضرت امر فرموده است که ما را در این زمین اقامت دهد.

آنان گفتند: آیا اجازه می‌دهی که ما هم در نزدیکی شما ساکن گردیم؟

هاجر گفت: باید در این مورد از ابراهیم علیه السلام اجازه بگیرم. ابراهیم به فاصله

۱- چون کلمه «زم» در لغت عرب به‌معنای بستن آمده است.

ص: ۱۶۹

سه‌روز از این جریـان برای ملاقات آن‌ها آمـد. هاجر به او گفت در این مکان طایفه‌ای است از «جرهم» تقاضا دارنـد که اجازه دهی در نزدیکی ما اقامت گزینند.

ابراهیم علیه السلام بـا این تقاضـا موافقت کرد و هاجر به قبیله جرهم موافقت ابراهیم را اعلام نمود. آنان در جوار اسـماعیل و هاجر فرود آمدنـد و خیمه‌های خود را برافراشـتند. هاجر و اسـماعیل با آن‌ها انس گرفتنـد. پس از مـدتی ابراهیم علیه السلام مجدداً برای ملاقات اسماعیل و هاجر به مکه آمد و چون جمعیت زیادی را در اطراف آن‌ها دید بسیار خرسند گردید. اسماعیل چون بزرگ شد هریک از افراد قبیله «جرهم» یک یا دو گوسفند به او اهدا کردند و به این ترتیب وسیله معیشت هاجر و فرزندش کاملًا تأمین شد.

هنگامی که اسـماعیل به حدّ بلوغ رسـید، خداوند فرمان تأسـیس خانه کعبه را به ابراهیم علیه السـلام صادر کرد. ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! در چه نقطه‌ای آن را بنا کنم؟ خداونـد فرمود در آن نقطه‌ای که قبّه‌ای برای آدم نازل کرده بودم و آن قبّه تمام «حرم» را روشن کرده بود.

حضـرت صادق علیه السـلام فرمود: قبه‌ای که خداوند متعال برای آدم نازل کرده بود تا زمان نوح علیه السـلام همچنان برپا بود ولی در روزگار طوفان نوح علیه السـلام هنگامی که آب روی زمین را فراگرفت خداونـد آن قبه را به آسـمان برد و «مکه» در آن جریان غرق نشد و به همین مناسبت «البیت‌العتیق»؛ یعنی «سرزمین آزاد شده از غرق» نامیده شد.

و وقتی ابراهیم را به تأسیس خانه کعبه مأمور ساخت، او نمی‌دانست که آن را در چه نقطه‌ای بنا کنـد تا این‌که خداوند جبرئیل علیه السـلام را مـأمور کرد که موضع خانه کعبه را با خطوطی معین کرد و پایه‌های آن را از بهشت آورد و آن سـنگی که خداونـد آن را برای آدم علیه السلام فرود آورده بود، در ابتدا از برف سـفیدتر بود اما هنگامی که دست‌های کفّار آن را لمس کرد رنگ آن تغییر کرد و سیاه گردید.

ابراهیم علیه السلام برحسب فرمان الهی برای ساختن خانه کعبه دست به‌کار شد و اسماعیل سنگ‌ها را از «ذی‌طوی» حمل می‌کرد و بـه او می‌داد تـا این‌کـه به مقـدار ۹ ذرع دیوارهـا را بالاـ برد از آن پس جبرئیـل علیـه السلام ابراهیـم علیـه السلام را بـه مکـانی که «حجرالأسود» در آن بود راهنمایی کرد و او آن را از آن‌جا بیرون آورد و در موضعی

ص: ۱۷۰

که هم‌اکنون در آن قرار دارد نصب کرد و برای آن از دو طرف یکی به‌طرف مشرق و دیگری به‌طرف مغرب در قرار داد و آن در که به‌طرف مغرب است «مستجار» نامیده می‌شود.

بعد از آن از گیاهان خوشبوی بیابان بر روی آن ریخت و هاجر گلیمی را که با خود داشت و در زیر آن به‌سر می‌بردند، بر در آن آویخت. هنگامی که ساختمان آن تکمیل گردید و به‌پایان رسید، ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام تصمیم گرفتند که مناسک حج را انجام دهند جبرئیل علیه السلام روند «ترویه» که هشت روز از ذی‌الحجه گذشته بود نازل گشت و به ابراهیم علیه السلام گفت به همراه خود از مکه آب بردارد؛ زیرا در منی و عرفات آب وجود نداشت و لذا آن روز «ترویه» یعنی «سیراب کردن» نامیده شد پس از انجام اعمال عرفات او ابراهیم را به «منا» آورد و او شب را در آن‌جا به‌سر می‌برد و اعمالی را که به آدم علیه السلام راهنمایی کرده بود به ابراهیم علیه السلام نیز نشان داد.

هنگامی که ابراهیم علیه السلام از ساختن کعبه فراغت یافت گفت: ... رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنْ الثَّمَرَاتِ .... (۱)

اسماعیل علیه السلام و بنای کعبه

از کارهای مهم و ماندنی حضرت ابراهیم علیه السلام در دوران زندگیش تجدید بنا (یا تأسیس) خانه خدا (کعبه) است که این امر مهم به‌دست او و فرزندش اسماعیل علیه السلام انجام گرفت. این بخش از زندگی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از لحاظ تاریخی هم جای هیچ انکاری نیست.

داستان این بخش از زندگی آن‌دو حضرت در چند سوره قرآن گاهی با تفضیل بیشتر و گاهی به‌صورت اشاره و گذرا مطرح گردید.

اما در توراتِ موجود هیچ اشاره‌ای به این قسمت از تاریخ زندگی حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام نشده و اصلًا چیزی در زندگی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام در تورات کنونی به‌عنوان تجدید یا تأسیس بنای کعبه مطرح نشد. البته ساختن مذابح و تقدیم قربانی‌های سوختنی در فواصل مختلف زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام آن‌هم در سرزمین کنعان مطرح و تکرار گردیده که هیچ ربطی به بنای کعبه توسط آن حضرت ندارد.

این بی‌اعتنایی نویسندگان تورات نتیجه تعصب نژادی آنان است که آنان را

۱- ترجمه تفسیر مجمع‌البیان، ج ۲، صص ۵۷- ۵. اصل این روایت در تفسیر قمی ج ۱، صص ۷۱- ۶۹ آمده است.

ص: ۱۷۱

از گفتن و نوشتن حقایق باز داشته است و لذا وقتی آن‌ها به فضایل اسماعیل علیه السلام و آنچه که مربوط به ایشان است می‌رسند با بی‌تفاوتی و غرض‌ورزی از کنار آن می‌گذرند و حتی آن پیامبر خدا را به‌عنوان مردی وحشی و مطرودِ پدر و همگان معرفی می‌نمایند!

اما قرآن که کتابی است صددرصد آسمانی و هرگز دست تحریف به‌سوی آن دراز نشده و از اهداف نزول آن بیان حقایق در مورد پیامبران الهی و تنزیه و تطهیر دامن آنان از تهمت و افترا و سخنان ناروای تحریف‌گران کتب آسمانی است، ابراهیم خلیل و اسماعیل علیهما السلام را به‌عنوان مجدِّدان بنای کعبه معرفی می‌کند.

داستان تأسیس یا تجدید بنای کعبه توسط ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام در سوره‌های «آل‌عمران» (آیات ۹۶ و ۹۷) و «حج» (آیات ۲۶ و ۲۷) به‌صورت گذرا و اشاره بیان شده است. اما در سوره بقره با تفصیل بیشتر، آن هم با ذکر نام اسماعیل علیه السلام در کنار نام حضرت ابراهیم علیه السلام مطرح گردیده:

«و (به‌خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم و از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف‌کنندگان و مجاوران و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان پاک و پاکیزه کنید.»

و (به یادآورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این سرزمین را شهر امن قرار ده؛ و اهل آن را- آن‌ها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورند- از ثمرات (گوناگون) روزی ده.

گفت: (دعای تو را اجابت کرد و مؤمنان را از انواع برکات بهره‌مند ساختم؛) اما به آن‌ها که کافر شدند بهره کمی خواهم داد؛ سپس آن‌ها را به عذاب آتش می‌کشانم؛ و چه بد سرانجامی است!

و نیز (به‌یادآورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند؛ (و می‌گفتند:) پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی.

پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده؛ و از دودمان ما امتی که تسلیم فرمانت باشند (به‌وجود آور) و طرز عبادتمان را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر که تو توبه‌پذیر و مهربانی.

پروردگارا! در میان آن‌ها پیامبری از

ص: ۱۷۲

خودشـان برانگیز تـا آیات تو را بر آنان بخوانـد و آن‌ها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کنـد؛ زیرا تو توانا و حکیمی.» (۱) ذبح اسماعیل علیه السلام

قرآن و توراتِ موجود در این جهت اتفاق دارند که ابراهیم خلیل علیه السـلام پس از آن‌که در سن پیری صاحب فرزند پسـری شده است، از سوی خداونـد متعال مأمور گردیده که فرزند خود را برای خدا ذبح نماید. و این در واقع آزمونی بس بزرگ و سـختی بود که پدر و پسر می‌بایست آن‌را پشت‌سر نهند اما چون ابراهیم و اسماعیل علیه السلام تمام وجودشان توحید و تسلیم پروردگار بود، از این آزمون سخت سربلند بیرون آمدند و کامل‌ترین درجه تسلیم دربرابر خالق یکتا را در خارج تحقق بخشیدند.

قرآن و تورات در این جهت هم متفق هسـتند که این فرمان خدا، فرمان آزمایشـی بوده و هرگز ذبح فرزند تحقق خارجی پیدا نکرده است.

امـا در این‌که فرمـان ذبـح در مـورد کـدام فرزنـد ابراهیم علیه السـلام بوده، قرآن بـا تورات اختلاـف دارد؛ چرا که از قرآن اسـتفاده می‌شود که این فرمان در مورد اسـماعیل علیه السـلام بوده و او فرزند ذبیح ابراهیم علیه السلام است؛ (۲) اما تورات کنونی می‌گوید این فرمان در مورد اسحاق علیه السلام بود. و ایشان فرزند ذبیح ابراهیم علیه السلام لقب یافتند. (۳) باز این مورد از مواردی است که تعصب نژادی تورات‌نویسان، آنان را به تناقض‌گویی واداشته و از بیان حق منصرفشان کرده؛ چرا که تورات می‌گوید:

«و واقع شد بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت ای ابراهیم، عرض کرد: لبّیک. گفت: اکنون پسر خود را که «یگـانه» تـو است و او را دوست می‌داری؛ یعنی اسـحاق را بردار و به‌زمین موریـا برو و او را در آن‌جـا بر یکی از کوه‌هـایی که به تو نشان می‌دهیم برای قربانی سوختنی بگذران ... چون بدان مکانی که خدا بدو (ابراهیم) فرموده بود، رسـیدند ابراهیم در آن‌جا مذبح را بنا نمود و هیزم را برهم نهاد و پسـر خود اسـحاق را بسته بالای هیزم بر مذبح گذاشت. و ابراهیم دست خود را دراز کرده کارد را گرفت تا پسـر خویش را ذبح نماید. در حال فرشـته خداوند از آسمان وی را ندا درداد و گفت: ای ابراهیم! ای ابراهیم! عرض کرد: لبیک. گفت: دست خود را بر

۱- بقره: ۱۲۹- ۱۲۵

۲- صافات: ۱۰۷- ۱۰۱

۳- سفر پیدایش ۲۲: ۱- ۱۷

ص: ۱۷۳

پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن زیرا که الآن دانستم که تو از خدا می‌ترسی، چون که «پسر یگانه» خود را از من دریغ نداشتی ... بار دیگر فرشته خدا به ابراهیم از آسمان ندا درداد و گفت: خداوند می‌گوید به ذات خود قسم می‌خورم چون که این کار را کردی و «پسر یگانه» خود را دریغ نداشتی .... (۱) در متن فوق سه‌بار واژه «پسر یگانه» تکرار گردیده، در حالی‌که تورات تصریح دارد به این‌که اولین فرزند ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام بوده و اسحاق حدود چهارده سال بعد، متولد شده است.

بنابراین اگر فرمان ذبح در مورد اسحاق علیه السلام باشد چطور با وجود اسماعیل علیه السلام او یگانه پسر ابراهیم علیه السلام خواهد بود؟! این یک تناقض آشکار است.

به‌علاوه براساس تعالیم تورات فعلی خداوند برای نجات بنی‌اسرائیل از دست مصریان (به‌عنوان یک معجزه) تمام پسران ارشد مصری‌ها و همچنین نخست‌زاده نر حیوانات آنان را هلاک کرده است، به همین دلیل بنی‌اسرائیل می‌بایست نخست‌زاده نر حیوانات خود را برای خدا وقف و قربانی نمایند و برای نخست‌زاده پسر عوض بدهند. (۲) به‌طور کلی مسأله نخست‌زادگی یک اصل مهم در تعالیم یهود است.

براساس عقیده آنان نخست‌زاده اگر پسر باشد، بایستی خدمت‌گزار خداوند باشد. (۳) بنابراین فرمان ذبح باید در مورد فرزند ارشد ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام باشد نه در مورد اسحاق.

اما در قرآن- همان‌طور که اشاره شد- اسماعیل علیه السلام به‌عنوان فرزند ذبیح ابراهیم علیه السلام مطرح شده است. قرآن به‌دنبال بشارت تولد اسماعیل داستان ذبح را مطرح می‌کند و پس از این بشارت تولد اسحاق علیه السلام را متذکر می‌گردد؛ یعنی بشارت تولد اسحاق پس از تولد اسماعیل علیه السلام و ماجرای ذبح او به ابراهیم علیه السلام داده شد. همان‌طور که مکرر گفته شد از نظر تورات مسلم است که تولد اسحاق علیه السلام بعد از حدود چهارده سال از تولد اسماعیل علیه السلام بوده است. (۴) بنابراین فرمان ذبح اسماعیل علیه السلام در حدود سیزده- چهارده سالگی وی بوده است. (۵) به هرحال داستان ذبح فرزند در قرآن تنها در یک مورد در طی نه آیه بیان شده‌است:

۱- سفر پیدایش ۲۲: ۱- ۱۶

۲- سفر خروج ۱۳: ۱۰- ۱۶

۳- قاموس کتاب مقدس واژه نخست‌زاده.

۴- تورات می‌گوید: ابراهیم علیه السلام هشتاد و شش ساله بود که اسماعیل علیه السلام متولد شد. سفر پیدایش ۱۶: ۱۶ ودر نودونه‌سالگی بشارت تولد اسحاق علیه السلام به او داده شد. سفر پیدایش ۱۷: ۱ و ۱۶ و در صدسالگیِ ابراهیم علیه السلام اسحاق علیه السلام متولد شد. سفر پیدایش ۲۱: ۵.

۵- در برخی روایات فاصله بین بشارت به تولد اسماعیل علیه السلام و بشارت به تولد اسحاق پنج سال ذکر شده است؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۲۱، حدیث ۷۶

ص: ۱۷۴

« (ابراهیم گفت:) «پروردگارا! به من از صالحان [/ فرزندان صالح] ببخش. ما او را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم.

هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید گفت: پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟ گفت: پدرم هرچه دستور داری اجرا کن به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

هنگامی که هردو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را برخاك نهاد. او را ندا دادیم که ای ابراهیم آن رؤیا را تحقق بخشیدی ما این‌گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم.

این مسلّماً همان امتحان آشکار است.

ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم. و نام نیک او را در امت‌های بعد باقی نهادیم.

سلام بر ابراهیم. این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. او از بندگان باایمان ماست.

ما او را به اسحاق- پیامبری از شایستگان- بشارت دادیم». (۱) قرآن و تورات علاوه بر اختلاف در مورد این‌که فرزند ذبیح اسماعیل علیه السلام است یا اسحاق علیه السلام در برخی جزئیات دیگر این داستان هم اختلاف دارند. براساس آنچه که در قرآن آمده، ابراهیم علیه السلام با صراحت تمام ماجرای خواب و ذبح را با اسماعیل علیه السلام درمیان گذاشت و او هم بدون هیچ دغدغه‌ای این فرمان را پذیرفت. اما در تورات می‌گوید ابراهیم علیه السلام تا لحظه آخر اسحاق علیه السلام را از ماجرا آگاه نکرد و این در حالی بود که او می‌خواست که از جریان آگاه شود. (۲) به هرصورت داستان با آن صورتی که در تورات آمده هیچ فضیلتی را برای آن حضرت اثبات نمی‌کند. اما همین داستان به آن صورتی که قرآن بیان کرده بیان‌گر فضیلتی بس بزرگ برای اسماعیل علیه السلام است.

مورد اختلاف دیگر این است که براساس آیات قرآن ماجرای ذبح فرزند از سوی ابراهیم علیه السلام در سرزمین مکه بوده؛ و این اسماعیل بوده که به سرزمین مکه هجرت کرده بود، اما در مورد اسحاق علیه السلام تاریخ نقل نکرده که او به مکه هجرت یا مسافرت کرده باشد.

ناگفته نماند که برخی مفسران اهل سنت معتقدند که فرزند ذبیح ابراهیم علیه السلام همان اسحاق علیه السلام است. (۳) و روایاتی هم در این زمینه نقل شده است. (۴) و روایتی هم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این‌باره نقل

۱- صافات: ۱۱۲- ۱۰۰

۲- سفر پیدایش ۲۲: ۶- ۱۰

۳- تفسیر طبری جامع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۷ و نیز تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۳

۴- نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۲۲، ح ۸۲ و تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۵۱۰

ص: ۱۷۵

شده است. (۱) ولی این مطلب درست نیست؛ زیرا اوّلًا: در همین سوره صافات بعد از نقل داستان ذبح فرزند از سوی ابراهیم علیه السلام در آیه ۱۱۲ می‌خوانیم:

وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيّاً مِنْ الصَّالِحِينَ.

«ما او را به اسحاق- پیامبری از شایستگان- بشارت دادیم.»

این تعبیر نشان می‌دهد که بشارت به تولد اسحاق علیه السلام بعد از ماجرای ذبح فرزند و به‌خاطر فداکاری‌های ابراهیم علیه السلام به ایشان داده شد. بنابراین، مسأله ذبح ربطی به اسحاق علیه السلام ندارد.

ثانیاً: قرآن در موردی دیگر می گوید: ما به ابراهیم تولد اسحاق و از پس او تولد یعقوب- فرزند اسحاق- را بشارت دادیم. (۲) بنابر این چطور ممکن است خدا ابراهیم علیه السلام را با فرمان به ذبح اسحاق مورد امتحان قرار دهد در حالی‌که قبل از تولد اسحاق علیه السلام به او خبر داد که او می‌ماند و فرزندی به‌نام یعقوب علیه السلام از او متولد می گردد؟!

ثالثاً: دربرابر روایاتی که می گوید ذبیح اسحاق علیه السلام است روایات زیادی وجود دارد که می گوید ذبیح همان اسماعیل علیه السلام است. و این دسته از روایات، با ظاهر آیات هم موافق هستند.

اما روایات دسته اوّل چون مخالف ظاهر قرآن و موافق با متن توراتِ موجود می‌باشد، قاعدتاً باید از اسرائیلیات و محصولات یهود و یا کسانی که تحت تأثیر آن‌ها بودند، باشد.

اینک چند نمونه از روایاتی که می گوید ذبیح لقب اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق علیه السلام:

۱- از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «اَنَا ابْنُ الذَّبِيحَين؛ «من فرزند دو ذبیح هستم.» (۳) و مراد از دو ذبیح یکی «عبداللَّه» پدر آن حضرت است که «عبدالمطلب» (پدرعبداللَّه) نذر کرده بود که او را در راه خدا قربانی کند اما به فرمان خدا یکصد شتر فدای او قرار داده و او را ذبح نکرد.

و دیگر «اسماعیل» چرا که مسلم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از فرزندان اسماعیل علیه السلام است نه از فرزندان اسحاق علیه السلام.

۲- و در دعایی که از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، می‌خوانیم: یا

۱- تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۵۱۰

۲- هود: ۷۱

۳- نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۱۹، ح ۶۷

ص: ۱۷۶

مَن فَدا اسماعیل من الذبح»؛ «ای کسی که فدایی برای ذبح اسماعیل قراردادی.» (۱) ۳- از امام رضا نقل شده که فرمود: «لَو عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَیئاً اکْرم مِنَ الضّأْن لفدا به اسماعیل»؛ «اگر حیوانی بهتر از گوسفند پیدا می‌شد خدا آن را فدیه اسماعیل قرار می‌داد.» (۲) بنابراین فرزند ذبیح ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق علیه السلام.

رحلت اسماعیل علیه السلام

توراتِ موجود که درواقع یک کتاب تاریخی است و هیچ شباهتی با قرآن ندارد، در قصص پیامبران بیشتر به جزئیات و چیزهایی که دانستن یا ندانستن آن چندان تفاوت ندارد می‌پردازد. ذکر سلسله نسب، تاریخ تولد، ازدواج، تعداد و نام فرزندان، مسافرت‌ها و احیاناً نوع شغل و حرفه و تاریخ وفات و ... بخش مهمی از قصص پیامبران در تورات را تشکیل می‌دهد. به همین جهت تورات راجع به حضرت اسماعیل علیه السلام می‌گوید: وی دوازده فرزند داشته و نام تک‌تک آن‌ها را ذکر می‌کند و می‌گوید:

آنان از «حَوِیله» تا «شور» که مقابل مصر به سمت «اشّور» واقع است، ساکن بودند.

و مدت عمر آن حضرت را صد و سی و هفت سال ذکر می‌کند. (۳) اما قرآن در بیان قصص پیامبران به جزئیات زندگی آن‌ها و چیزهایی که در تربیت و هدایت بشر دخیل نیست نمی‌پردازد و لذا طبیعی است که چیزی راجع به مدت عمر حضرت اسماعیل علیه السلام و دیگر پیامبران الهی در قرآن وجود نداشته باشد. اما در منابع اسلامی آمده است که مدت عمر حضرت اسماعیل صدوسی سال بوده و مدفن ایشان همان منزلش (حجر اسماعیل علیه السلام) می‌باشد. (۴) پی‌نوشتها:

۱- همان، ص ۴۲۱، ح ۷۴

۲- همان، ص ۴۲۲، ح ۷۹ و ۸۰

۳- سفر پیدایش ۲۵: ۱۳- ۱۹

۴- الحج والعمرة فی الکتاب و السنة، ص ۱۰۶ و ۱۰۷

ص: ۱۷۷

ص: ۱۷۸

ص: ۱۷۹

ص: ۱۸۰

جلوه‌هایی از «جهت طواف کعبه» در علم و طبیعت

احکام و دستورهای اسلامی هر یک راز و رمزهایی دارد که دستیابی به آنها انسان را در اعتقادات دینی قوی‌تر و راسخ‌تر می‌سازد. بسیاری از این اسرار و معارف از زبان معصومین علیهم السلام در روایات و احادیث دینی نقل شده و برخی نیز به تدریج با گسترش علم و دانش بشری کشف گردیده است. مقاله‌ای که در پیشدید خوانندگان گرامی قرار دارد، توسّط یکی از اساتید محترم دانشگاه به رشته تحریر درآمده و گرچه نمی‌توان آن را به عنوان یک نظر قطعی پذیرفت؛ زیرا احکام اسلام جنبه تعبدی داشته و مسلمانان تنها بر اساس دستور خداوند به آنها عمل می‌کنند و هرگز عمل به آن احکام متّکی بر اینگونه امور نیست، لیکن نشر اینگونه مطالب خالی از لطف نبوده، چه بسا آغازی برای تحقیقات بیشتر در این زمینه‌ها باشد.

فصل اوّل

روابط «جهت طواف کعبه» با پدیده‌های طبیعی

۱- «جهت طواف کعبه» با جهت حرکات ماه، زمین و اکثر سیّارات منظومه شمسی.

قُلْ انْظُرُوا مَاذَا فِی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ....

«بگو به آنچه در آسمان‌ها و زمین است، نظر بیفکنید». (۱)

۱- یونس: ۱۰۱

ص: ۱۸۱

ماه در جهت طواف کعبه حول محور خود و نیز به دور زمین می‌چرخد (شکل ۱) ۲. زمین درجهت طواف کعبه به‌دور خود و نیز به دور خورشید می‌چرخد (شکل‌های ۳۲، ۴۳، ۵۴).

شکل ۱: مسیر چرخش ماه به دور زمین در جهت طواف کعبه است.

شکل ۲: مسیر چرخش زمین و ماه به دور خورشید در جهت طواف کعبه است.

ص: ۱۸۲

شکل ۳: مسیر چرخش زمین به دور خودش در جهت طواف کعبه است.

شکل ۴: مسیر چرخش زمین به دور خورشید در جهت طواف کعبه است.

هنگامی که منظومه شمسی، از نقطه‌ای در فضا به طوری دیده شود، که قطب شمال خورشید در جلوی دید باشد، مشخص می‌شود که همه سیّارات- به جز زهره و اورانوس- در یک جهت از غرب به شرق، یا خلاف گردش عقربه‌های ساعت و در جهت طواف حاجیان به دور خانه خدا، به دور خود و به دور خورشید می‌گردند. جهت این گردش را در ستاره‌شناسی، «مستقیم» می‌نامند. گردش یا چرخش جهت مخالف، یعنی در جهت عقربه‌های ساعت، یا خلاف جهت طواف کعبه را، وقتی که از قطب شمال نظاره شود. «حرکت معکوس» می‌نامند. در بین مدارهای مریخ و مشتری، چندین هزار جرم کوچک کشف شده‌اند، که سیّارک نام دارند. قطر اکثر سیّارک‌ها، کمتر از ۸۰ کیلومتر است، امّا بعضی هم قطرشان ۶/ ۱ کیلومتر است. همه سیّارک‌ها در جهت مستقیم؛ یعنی

ص: ۱۸۳

در جهت طواف کعبه، به دور خورشید می‌چرخند (شکل ۵) (۱). ستاره‌های دنباله‌دار که عرفاً به «نحس» بودن مشهورند، در خلاف جهت طواف خانه خدا می‌چرخند (شکل ۶) (۲).

شکل ۵: چندین هزار سیارک در جهت طواف کعبه به دور خورشید می‌چرخند.

شکل ۶: ستاره‌های دنباله‌دار که عرفاً به نحس بودن مشهورند در خلاف جهت طواف می‌چرخند.

۲- «جهت طواف کعبه» با حرکت نپتون و یکی از اقمار آن (۳).

حرکت نپتون به دور محورش، در جهت عادی مستقیم؛ یعنی در جهت طواف حاجیان به دور کعبه است. نپتون دارای دو قمر به اسامی تریتون (Triton) و نریید

۱- مرجع ۲ صفحه ۱۷۹

۲- مرجع ۲ صفحه ۲۰۱

۳- مرجع ۲ صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷

ص: ۱۸۴

(Neried) است. تریتون یک قمر بزرگ با قطر ۶۰۰۰ کیلومتر است. باعث تعجب است که تریتون در جهتی معکوس- یعنی خلاف جهت طواف به دور خانه خدا- به دور نپتون می گردد، به همین دلیل ستاره شناسان حدس می‌زنند که تریتون زمانی پس از پیدایش منظومه شمسی به اسارت نپتون درآمده است.

۳- «جهت طواف کعبه» با کهکشانهای مارپیچی.

کهکشان‌ها در شکل‌های گوناگونی دیده می‌شوند ولی کلًا سه نوع اصلی دارند:

مارپیچی، بیضی شکل و بی‌نظم (۱). جهت باز شدن این مارپیچ‌ها برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت و هماهنگ با جهت طواف کعبه است (شکل ۷) (۲).

شکل ۷: کهکشان راه شیری که منظومه شمسی ما در آن واقع است، حدود ۲۰۰ میلیارد ستاره دارد. شکل آن تداعی کننده طواف.

۴- پیچش رشته‌های تشکیل دهنده مو و پشم جانداران در «جهت طواف کعبه» است.

ساده‌ترین راه پیچ، یا تاب خوردگی اسکلت زنجیر پپتیدی، ساختمان مارپیچ آلفای راست گرد است (شکل ۸) (۳).

چنان که اسیدهای آمینه (آل) را، که به‌طور طبیعی یافت می‌شوند، در نظر بگیریم، دو نوع مارپیچ: یکی راست گرد (در جهت طواف کعبه) و دیگری چپ گرد می‌توان ساخت، که مارپیچ‌های راست گرد، به‌طور قابل ملاحظه‌ای پایدارترند. در میان تمام پروتئین‌های

۱- مرجع ۴ صفحات ۶۲ الی ۶۵

۲- اریک اوبلاکر "فیزیک نوین "ترجمه بهروز میفانی، ۱۳۷۰، چاپ اول، انتشارات قدیانی، صفحه ۴۴ ..

۳- Albert L. Lehninger," Biochemistry" ۲ nd Edition, ۷۷۹۱, Worth Publishers, Inc., Pages ۹۲۱.

ص: ۱۸۵

طبیعی که تـا به امروز مطـالعه شده‌انـد، مارپیـچ آلفـا، راست گرد است. در کراتین‌هـای آلفـای مـو و پشم سه یـا هفت عـدد از این مارپیـچ‌های آلفـا ممکن است به هم بپیچنـد و طنـاب های سه رشـته‌ای یا هفت رشـته‌ای را، که با اتصالات متقابل دی‌سولفیـد به هم می‌پیوندند، تشکیل بدهند (شکل ۹) (۱).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، پروتئین‌های طبیعی، در جهت طواف خانه خدا، حول یک محور می‌پیچند!

شکل ۸: ساختمان مارپیچ آلفا. زنجیر پپتیدی تمام پروتئین‌های طبیعی مارپیچ آلفای راست گرد در جهت طواف کعبه است.-

شکل ۹: ساختـار مـو و پشـم. در کراتین‌هـای آلفـای مـو و پشم سه تـا هفت عـدد از مارپیـچ‌های آلفـا در جهت طـواف کعبه به هم می‌پیچند.

۱- مرجع ۱۱ صفحه ۱۳۰.

ص: ۱۸۶

۵- پیچش رشته‌های تشکیل دهنده کروموزوم‌های کلیّه جانداران در «جهت طواف کعبه» است. (۱) و (۲)

فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ.

«انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است.» (۳)

الگوی خلقت هر انسان، براساس اطلاعات ژنتیکی موجود، در رشته‌های DNA اوست. کروموزوم‌ها، از DNA ساخته شده‌اند. در مدل ساختمان DNA واتسن و کرک، دو زنجیر پلی نوکلئوتید، در یک مارپیچ آلفای راست گرد مضاعف (در جهت طواف کعبه)، به هم پیچیده‌اند (شکل ۱۰). ساختمان RNA نیز مارپیچ آلفای راست گرد (در جهت طواف کعبه) است.

شکل ۱۰: DNA یک مارپیچ آلفای راست گرد در جهت طواف کعبه است.

۶- «جهت طواف کعبه» با ساختار آمیلاز همسو است!

نشاسته از دو قسمت آمیلاز (amylose) و آمیلوپکتین (amylopectin) تشکیل شده است. (۴) آمیلاز با هالوژن ید، ایجاد رنگ آبی می‌کند. علت آن، توانایی ید در مستقر شدن در درون ساختار مارپیچی است، که از به هم پیوستن تکپاره‌های گلوکز تشکیل شده است. هنگامی که آمیلاز در آب قرار گیرد، این مارپیچ راست‌گرد حاصل می‌شود (شکل ۱۱) (۵). جهت این مارپیچ با جهت طواف کعبه هماهنگ است.

۱- Eric E. Con and P. K. Stumpt." Outlines of Biochemistry" ۲۷۹۱, Third Edition, John Wiley and Sons, Inc., Page ۱۲۱..

۲- مرجع ۱۳ صفحه ۸۶۲

۳- الطارق: ۵

۴- مرجع ۱۱ صفحه ۲۰۴

۵- مرجع ۱۳ صفحه ۴۶

ص: ۱۸۷

شکل ۱۱: ساختار مارپیچ راست گرد آمیلاز با جهت طواف کعبه همسو است.

۷- «جهت طواف کعبه» با جهت پیچش ذاتی گیاهان.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

«آیا به زمین نمی‌نگرند که چگونه ما از هر جفتی گیاه رویانیدیم.» (۱)

رشد و حرکت گیاهان بر دو نوع است:

الف- حرکات ذاتی است، که نسبتاً مستقل از عوامل زیست محیطی هستند.

ب- حرکاتی است که از محیط زیست ناشی می‌شود. رشد و حرکت ذاتی گیاهان مانند پیچک، در جهت خلاف چرخش عقربه‌های ساعت و هماهنگ با جهت طواف کعبه است (شکل ۱۲) (۲).

شکل ۱۲: رشد پیچک در جهت خلاف چرخش عقربه‌های ساعت و هماهنگ با جهت طواف کعبه است.

۱- شعراء: ۷.

۲- C. C. Wilson and W. E. Loomis," Botany", ۱۹۶۲, New York, Page ۲۳۳ ..

ص: ۱۸۸

۸- «جهت طواف کعبه» با جهت اوج گرفتن عقاب ها و پلیکان‌ها.

أَوَلَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ ....

«چرا به پرندگان که بالای سرشان در پروازند، نمی‌نگرند؟» (۱)

پرندگانی چون عقاب‌ها و پلیکان‌ها در جهت مارپیچ راست گرد؛ یعنی در جهت طواف کعبه، از زمین برمی‌خیزند. در این حال، توده هوای گرم، آن‌ها را به ارتفاعات بالاتر سوق می‌دهد و به پرواز ادامه می‌دهند (شکل ۱۳) (۲)

شکل ۱۳: عقابها و پلیکانها در جهت طواف کعبه و بر خلاف چرخش عقربه‌های ساعت اوج می گیرند. این شکل تداعی کننده معراج از کعبه به بیت المعمور است.

۹- اکثریت قریب به اتفاق هسته‌های عناصری که دنیای هستی را تشکیل می‌دهند، در میدان مغناطیسی جهان، در «جهت طواف کعبه» می چرخند!

به‌طور متوسط، از هر هزار اتمی که در جهان (Univrse) هست، تعداد ۹۲۷ عدد هیدروژن، ۷۱ عدد هلیوم و صرفاً یک عدد آن از عناصر سنگین‌تر است. (۳) پس دنیای ما، دنیای هیدروژن است. هسته هیدروژن از یک پروتون تشکیل شده است. خواص پروتون را در میدان مغناطیسی زمین، منظومه شمسی و یا جهان و یا در رزونانس مغناطیسی هسته، NMR (شکل ۱۴) (۴)، در صورتی می‌توان توجیه کرد که برای آن اسپین فرض کنیم. اسپین هسته هیدروژن (پروتون) می‌تواند، یا در جهت طواف خانه خدا، یا مخالف جهت طواف کعبه باشد (شکل ۱۵) (۵). تعداد پروتون‌هایی که در جهت طواف کعبه، به دور خود می‌چرخند، متناسب با قدرت میدان مغناطیسی (B ۰)، بیشتر از

۱- ملک: ۱۹

۲- جی. آل. هیکس، «آشنایی بیشتر با پرندگان» ترجمه حائری زاده، ۱۳۶۷، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی روز، تهران، صفحه ۸

۳- R. E. Dickerson and I. Geis," Chemistry, Matter, and the Universe ۱۹۷۶, W. A. Benjamin, Inc, London, Page ۲.

۴- ویلیام کمپ، «رزونانس مغناطیسی هسته در شیمی» ترجمه عیسی یاوری، ۱۳۶۹، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، صفحه ۱۹۶

۵- مرجع ۲۳ صفحات ۴ و ۵

ص: ۱۸۹

پروتون‌هایی است که مخالف جهت طواف کعبه، به دور خود می‌چرخند. اسپین کردن در خلاف‌جهت چرخش عقربه‌های‌ساعت؛ یعنی در جهت طواف کعبه، بردار اندازه حرکت زاویه‌ای و بردار گشتاور مغناطیسی پروتون را در جهت میدان مغناطیسی B ۰ در ترازی با انرژی‌کمتر؛ یعنی با پایداری بیشتر، قرارمی‌دهد (شکل ۱۶- ب). (۱) اسپین کردن پروتون‌ها، هنگامی که در میدان مغناطیسی قرار بگیرند، می‌تواند موافق چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی مخالفت جهت طواف کعبه باشد. در آن صورت، بردار اندازه حرکت زاویه‌ای و بردار گشتاور مغناطیسی پروتون، مخالف جهت میدان مغناطیسی اعمال شده) Bu (قرار می‌گیرد و پروتون‌ها در ترازی با انرژی بیشتر؛ یعنی با پایداری کمتر قرار می‌گیرند. همین بحث را می‌توان در مورد H ۳، C ۱۳، F ۱۹، P ۳۱، Fe ۵۷، Se ۷۷، Yb ۱۷۱، W ۱۸۳، Pt ۱۸۷، Os ۱۹۵، Hg ۱۹۹، Tl ۲۰۵، Pb ۲۰۷ که دارای اسپین ۱۲ و نسبت ژیرومغناطیسی مثبت هستند، انجام داد.

در هسته‌هایی که اسپین بیش از ۱۲ دارند و نسبت ژیرومغناطیسی آن‌ها مثبت است- مانند:

H

۲، Li ۷، B ۱۱، N ۱۴، Na ۲۳، Al ۲۷، S ۳۳، Cl ۳۵، Cl ۳۷، K ۳۹، V ۵۱، Mn ۵۵، Co ۵۹، Cu ۶۳، Cu ۶۵، As ۷۵، Br ۷۹، Br ۸۱، Mo ۹۵، I ۱۲۷، Ba ۱۳۵ و Ba ۱۳۷- اگرچه تعداد ترازهای انرژی بیش از دو عدد است امّا هسته‌هایی که در جهت طواف کعبه اسپین می‌کنند، پایدارترند از هسته‌هایی که‌برخلاف جهت‌طواف کعبه به‌دور خودمی‌چرخند. هسته‌هایی که‌نسبت ژیرومغناطیسی آن‌ها منفی است، نظیر: Be ۹، N ۱۵، O ۱۷، Si ۲۹، Y ۸۹، MO ۹۷، Rh ۱۰۳، AG ۱۰۹، cd ۱۱۳، Sn ۱۱۵، Sn ۱۱۷، Sn ۱۱۹، Te ۱۲۵، Xe ۱۲۹ و Tm ۱۶۹- هنگامی که در جهت طواف کعبه اسپین کنند، ناپایدارترند تا در جهت خلاف آن. حالت آنان مانند الکترون است (شکل ۱۶- الف) ۲۵ که گشتاور مغناطیسی آن برخلاف جهت میدان مغناطیسی است.

شکل ۱۴: طیف‌سنج‌های ۶۰ -MNR مگاهرتز (بالا) و ۵۰۰ مگاهرتز (پایین).

۱- مرجع ۲۳ صفحه ۲۷

ص: ۱۹۰

شکل ۱۵: در غیاب میدان مغناطیسی (B ۰) هسته‌های مغناطیسی دارای انرژی برابر هستند. هنگامی که میدان مغناطیسی (B ۰) اعمال می‌شود، هسته‌هایی که در جهت طواف کعبه اسپین می‌کنند، همسوی میدان مغناطیسی می‌شوند و از پایداری بیشتری برخوردار می‌شوند. تعداد آنها نیز بیشتر است. امّا هسته‌هایی که بر خلاف جهت کعبه اسپین می‌کنند، ناپایدارترند. تعداد آنها نیز کمتر است.

شکل ۱۶: الف: الکترون چرخنده. ب: پروتون چرخنده. در این شکل الکترون و پروتون با جهت یکسان اسپین (در جهت طواف کعبه) نمایش داده شده‌اند. بنابر این، بردارهای اندازه حرکت زاویه‌ای دارای جهت یکسان (به سمت بیت المعمور) هستند. بردار گشتاور مغناطیسی پروتون با توجّه به بار مثبت آن در جهت بالا (بیت المعمور) است. بردار گشتاور مغناطیسی الکترون با توجّه به بار منفی آن در جهت پایین است.

ص: ۱۹۱

۱۰- در نیمکره شمالی «جهت طواف کعبه» موافق با جهت چرخش گردبادهای «بالابرنده» و مخالف با جهت گردابهای «غرق‌کننده» است!

در نیمکره شمالی جهت چرخش گردبادها، طوفان‌ها، سیکلون‌ها و هاریکن‌ها خلاف چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی هماهنگ با جهت طواف دور خانه خداست.

به عکس، جهت گردابها و آنتی‌سیکلون‌ها در نیمکره شمالی، موافق چرخش عقربه‌های ساعت و برخلاف جهت طواف دور خانه خداست (شکل‌های ۲۶۱۷، ۲۷۱۸، ۲۸۱۹.

باتوجه به حرکت وضعی زمین جهت چرخش ظاهری سیکلون‌ها و آنتی‌سیکلون‌ها در نیمکره جنوبی عکس نیمکره شمالی است.

شکل ۱۷: در نیم کره شمالی جریان هوا در اطراف طوفان‌ها در جهت طواف کعه است به گونه‌ای که معمولًا آنچه در سطح زمین قرار دارد به آسمان پرتاب می‌شود.

شکل ۱۸: ساختار یک هاریکن و جریان‌های هوایی وابسته آن.

ص: ۱۹۲

شکل ۱۹: جهت سلیکون در خلیج مکزیک هنگام تقویت هاریکن در جهت طواف کعبه است.

۱۱- «جهت طواف کعبه» با جهت حرکات ورزشی!

جهت چرخش در ورزش‌های باستانی، دو، اسب‌دوانی و مسابقات اتومبیل‌رانی و غیره همه مخالف چرخش عقربه‌های ساعت و در جهت طواف کعبه است.

۱۲- «جهت طواف کعبه» با جهت باز کردن اکثر قفل‌ها، پیچ رادیو، تلویزیون و سایر لوازم برقی و شیرفلکه‌ها!

اکثر قریب به اتفاق قفل‌ها با چرخانیدن کلید در خلاف چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی با چرخانیدن در جهت طواف کعبه باز و با چرخانیدن در جهت چرخش عقربه‌های ساعت بسته می‌شوند.

کلیدهای وسایل الکترونیکی نظیر رادیو، تلویزیون، اجاق الکتریکی، اتو، و غیره نیز اغلب با چرخانیدن در جهت طواف کعبه باز و با چرخانیدن بر خلاف این جهت بسته می‌شوند.

اکثر قریب به اتفاق شیرفلکه‌های آب، نفت و گاز با چرخانیدن برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت؛ یعنی در جهت طواف کعبه باز و برخلاف آن بسته می‌شوند.

ص: ۱۹۳

فصل دوّم

روابط نمادین «جهت طواف کعبه» با نمودهای علمی

۱- رابطه ضرب برداری با «جهت طواف کعبه»

حاصل ضـرب برداری دو بردار a و b که به‌صورت a *b نوشته می‌شود، بردار دیگری است مانند c /a *b :c، بزرگی c به‌صورت c /sin ab تعریف می‌شود که در آن زاویه کوچکتر میان a و b است.

راستای c حاصل ضرب برداری دو بردار a و b بر صفحه‌ای که از a و b تشکیل می‌شود، عمود است. (۱)

برای تعیین سوی بردار c به‌شکل ۲۰ مراجعه می‌کنیم. پیچ راست‌گردی را که محور آن بر صفحه a و b عمود است درنظر می‌گیریم. آن را از a به b به اندازه زاویه می‌چرخانیم. در این حالت، پیشروی پیچ، همان جهت بردار حاصل ضرب a *b خواهد بود (شکل ۲۰- الف). روش مناسب دیگر برای تعیین جهت حاصل‌ضرب برداری، به‌صورت زیر است.

محوری را که بر صفحه a و b عمود است و از مبدأ دو بردار می‌گذرد، درنظر می‌گیریم. سپس انگشتان دست راست خود را حول این محور خم می‌کنیم و به‌کمک نوک انگشتان، بردار a را در جهت زاویه کوچک‌تر میان دو بردار به‌طرف بردار b می‌آوریم. شست دست راست را، در حالی که آن را مستقیم به‌طرف بالا نگه داشته‌ایم، جهت حاصل ضرب a *b را نشان می‌دهد (شکل ۲۰- ب).

روش‌های توصیف شده در شکل ۲۰ روش‌هایی قراردادی‌اند. دو بردار a و b یک صفحه را تشکیل می‌دهند و از هر صفحه می‌توان دو جهت به‌طرف خارج انتخاب کرد.

ما قرارداد قاعده دست راست یا پیچ راست‌گرد را انتخاب می‌کنیم. در صورت انتخاب قاعده دست چپ یا پیچ چپ‌گرد، عکس جهت انتخابی a *b را خواهیم داشت. چون ضرب برداری به‌صورت a *b نوشته می‌شود، آن را ضرب ضربدری a و b نیز می‌گویند و می‌خوانند a ضربدر b. بنابراین، حاصل ضرب‌های b *a و a *b با هم برابر نیستند و

۱- دیوید هالیدی و رابرت رزنیک. «فیزیک» جلد اول، ترجمه نعمت‌اله گلستانیان و محمود بهار، ۱۳۷۰، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ ششم، صفحه ۲۳

ص: ۱۹۴

به همین دلیل است که ترتیب عوامل ضـرب در ضرب برداری اهمیت دارد. درواقع a *b /–b *a (شکل ۲۱- پ). این موضوع از این واقعیت نتیجه می‌شود که بزرگی absini با بزرگی basini مساوی است ولی جهت a *b با جهت b *a یکی نیست.

علت این امر آن است که پیچ راست‌گرد اگر از a به b و تحت زاویه بپیچد در یک جهت، و اگر از b به a و تحت زاویه بپیچد در جهت مخـالف پیش می‌رود. همین نتیجه را با اسـتفاده از قاعـده دست راست می‌توان به‌دست آورد. اگر مساوی ۹۰ باشد a، b و c (C /a *b) هرسه بر هم عمودند و یک دستگاه مختصات سه‌بعدی راست‌گرد را تشکیل می‌دهند. باتوجه به مطالب گفته‌شده جهت طواف حول کعبه معنـای فیزیکی مهمی دارد. همـان‌گونه که حاصل ضـرب‌های a *b و b *a با هم برابر نیسـتند، طواف از طرف چپ به راست با طواف از جهت راست به چپ با هم برابر نیستند. همان‌گونه که پیچ راست‌گرد اگر از a به b و تحت زاویه بپیچد، در یک جهت (بالا) (شـکل ۲۰- الـف)، و اگر از b به a و تحت زاویه بپیچـد، در جهت مخالف (پایین) پیش می‌رود (شـکل ۲۰- ج).

شکل ۲۰: ضرب برداری. (الف) در رابطه c /a *b، جهت c جهت پیشـروی پیچ راست‌گرد (به سمت بیت‌المعمور) است وقتی که پیـچ از a به سـمت b در داخـل زاویه کوچکـتر (در جهت طـواف حـول کعبه) بچرخنـد. (ب) جهت c را از «قاعـده دسـت راست» می‌توان به دست آورد. به این ترتیب که اگر دست راست خود را طوری نگه داریم که چهـار انگشت بسـته شـده در جهت چرخش a به b (یعنی در جهت طـواف حـول کعبه) باشـد انگشت شـست جهت c (بیت المعمور) را نشـان خواهـد داد. (پ) هر گـاه جای عوامل ضـرب را عوض کنیم، یعنی وقتی که پیچ در جهت پیشروی پیچ چپ‌گرد (خلاف جهت طواف حول کعبه) بچرخد، علامت حاصل ضرب برداری تغییر می‌کند: a *b /–b *a. با استفاده از قاعده دست راست یا قاعده پیشروی پیچ راست گرد ثابت می‌شود که c و c' در خلاف جهت یکدیگرند.

ص: ۱۹۵

طواف از چپ به راست مطابق دستور شرع است و موجب صعود به‌سمت بیت‌المعمور می‌گردد و می‌تواند مورد قبول واقع شود. به‌عکس، طواف از راست به چپ مخالف دستور شرع و موجب تنزل است و مورد قبول واقع نمی‌شود.

۲- رابطه «جهت طواف کعبه» با حاصل‌ضرب برداری نیرو و مکان.

طواف یک حاجی را می‌توان با «حاصل‌ضرب برداری نیر و مکان» مقایسه کرد (شکل ۲۳) (۱). بردار F یک نیروست که می‌خواهد r را (که یک بردار مکان است) در حول مبدأ O بچرخاند. کعبه را در نقطه O فرض کنید و فاصله حاجی را با خانه کعبه r بدانید. سعی و طواف حاجی را در جهت F بدانید که با r زاویه را می‌سازد. جهت طواف در این حالت به‌گونه‌ای است که همواره شانه چپ حاجی به طرف کعبه است. در مورد این مسأله می‌خواهیم اندازه حاصل ضرب برداری و نیز راستا و سوی آن را تعریف کنیم. برای مشخص ساختن راستا و سو، می‌توانیم بردارها را به دسته‌ای از محورهای مختصاتی دکارتی، x، y و z ارجاع دهیم. اگر توافق کنیم که F و r در صفحه xy قرار دارند، آن‌گاه مختصات سوم را با مشخص ساختن n به‌عنوان بردار بعد واحد که در راستای محور z قرار دارد، می‌توانیم وارد سازیم. سوی بردار n همان است که به‌طور معمول به‌وسیله قاعده پیچ دست راست مشخص می‌گردد. پیچانیدن یک پیچ دست راست در راستا و سوی n بایستی چنان باشد که با انجام آن F سبب چرخانیدن r گردد. همان‌طور که در شکل نشان داده شده است، حاصل ضرب برداری چنین تعریف می‌شود:

n

sin

rF

J /

بنابراین، J یک بردار جدید است که از مبدأ مختصات می‌گذرد و در طول محور z به سوی بالا عمل می‌کند. موقعیت و ابعاد آن، تمامی آنچه را که در مورد وضعیت مشخص‌شده در شکل نیاز داریم، به ما خواهد گفت. بردار J بردار گشتاور نیرو در پیرامون یک نقطه است و چنان برداری را گشتاور پیچشی یا لنگر پیچشی می‌نامند که به‌طور دقیق تعریف شده و با نیروی پدیدآورنده‌اش با زاویه‌های قائم عمل می‌کند.

به عبارت ساده‌تر، همان‌طور که حاصل ضرب برداری نیرو و مکان یک بردار جدید است که از مبدأ O می‌گذرد و در طول محور Z به‌سوی بالا عمل می‌کند. طواف حاجی

۱- مرجع ۲۳ صفحه ۱۹۶

ص: ۱۹۶

به‌گونه‌ای که شانه چپ وی به‌طرف کعبه باشد، برداری ایجاد می‌کند که از کعبه به‌سوی بالا (بیت‌المعمور) صعود نماید.

بنابراین، اگر حاجی خلاف جهت طواف کند- یعنی شانه راستش به‌طرف کعبه باشد- حاصل ضرب برداری طواف وی برداری خواهد بود که از مبدأ مختصات- که در این‌جا کعبه است- می‌گذرد و در طول محور Z به‌سوی پایین (مرکز زمین) سقوط می‌کند.

شکل ۲۱: حاصل ضرب برداری نیرو مکان.

بردار گشتاور پیچشی بر بردارهای پدیدآورنده‌اش عمود است.

۳- رابطه «جهت طواف کعبه» با «حاصل‌ضرب برداری اندازه حرکت زاویه‌ای و مکان».

در شکل ۲۲، P بردار اندازه حرکت یک ذرّه است، اندازه حرکت P برداری است برابر با جرم* سرعت. P می‌خواهد r را (که یک بردار مکان است) در حول مبدأ O بچرخاند. حاصل ضرب برداری P و r، بردار جدیدی خواهد بود که همان‌طور که در شکل ۲۲ نشان داده شده است، از مبدأ به‌سوی بالا و عمود بر P و r عمل خواهد کرد. این بردار گشتاور اندازه حرکت یا بردار اندازه حرکت زاویه‌ای نام دارد.

بنابراین، بردار حرکت زاویه‌ای از طریق مبدأ مختصات عمل می‌کند و بر راستای چرخش عمود است و در سویی است که از قاعده پیچ دست راست در مشخص کردن راستای چرخش پیروی می‌کند.

ص: ۱۹۷

شکل ۲۲: حاصل ضرب برداری اندازه حرکت زاویه‌ای و مکان. بردار اندازه حرکت زاویه‌ای در محور Z و بردارهای پدید آورنده‌اش در محورهای X و y عمود است.

اکنون می‌توانیم اندازه حرکت زاویه‌ای را برای یک طواف‌کننده حول کعبه تعریف کنیم. (شکل ۲۳ طواف حاجی را با دو جهت متفاوت چرخش نمایش می‌دهد.) چنانچه حاجی شانه چپ خود را به‌سمت کعبه قرار دهد و طواف کند، یک بردار جدید که از کعبه می‌گذرد و به‌طرف بیت‌المعمور می‌رود، ایجاد خواهد شد. اگر حاجی در حال طواف شانه راست خود را به‌طرف کعبه قرار دهد، بردار حرکت زاویه‌ای وی از کعبه به‌سمت مرکز زمین خواهد رفت.

شکل ۲۳: نمایش بردار انداره حرکت زاویه‌ای در دو جهت متفاوت. چنان که جسم چرخنده در جهت طواف کعبه بچرخد بردار اندازه حرکت زاویه‌ای به سمت بالا خواهد بود. اگر جسم چرخنده درخلاف جهت طواف حول کعبه بچرخد بردار اندازه حرکت زاویه‌ای به سمت پایین خواهد بود.

ص: ۱۹۸

۴- رابطه «اندازه حرکت زاویه‌ها و گشتاورهای مغناطیسی الکترون و پروتون» با جهت طواف کعبه. (۱)

در دنیای ریز (میکرو)، ذرّات باردار متحرک (چرخنده)، میدان‌های مغناطیسی و الکتریکی پدید می‌آورند. الکترون و پروتون را می‌توانیم از دیدگاه اندازه حرکت زاویه‌ای اسپین آن‌ها و نیز بردرا گشتاورهای مغناطیسی با طواف حجاج بیت‌اللّه الحرام حول خانه خدا مقایسه کنیم.

در شکل (۱۶- الف) الکترون‌ها به‌صورت جسم چرخنده و دارای بار منفی نمایش داده شده‌اند و به پیروی از قانون پیچش دست راست برای بردارها، می‌توانیم اندازه حرکت زاویه‌ای اسپین را با بردار I نمایش دهیم. دوقطب مغناطیسی پدیدآمده به‌وسیله الکترون را می‌توان با بردار نمایش داد. بردار نمایش‌دهنده اندازه حرکت زاویه‌ای اسپینی I برای الکترون، با بردار نمایش‌دهنده گشتاور مغناطیسی آن () ناهمسو (مخالف از نظر علامت) است. شکل (۱۶- ب) تصویر قابل مقایسه‌ای را برای اسپین پروتون نمایش می‌دهد. برخلاف الکترون، بردار نمایش‌دهنده اندازه حرکت زاویه‌ای اسپین پروتون I، با بردار نمایش‌دهنده گشتاور مغناطیسی آن ()، همسو (یعنی با علامت یکسان) است. بنابراین، بردار نمایش دهنده گشتاورهای مغناطیسی الکترون و پروتون () دارای جهت‌های مخالف هستند؛ یعنی هر حاجی که مثل پروتون بار مثبت دارد یا نیت او تقرّب به خداست، طواف موجب معراج وی از کعبه به‌سوی بیت‌المعمور می‌شود (به سمت بالا). به‌عکس آن حاجی که مثل الکترون بار منفی دارد و طواف را با نیت غیرخدا انجام می‌دهد، مانند الکترون که بردار گشتاور مغناطیسی‌اش در جهت پایین است، طوافش او را به سمت خلاف جهت بیت‌المعمور خواهد برد و تنزّل خواهد کرد و معراج نخواهد داشت.

۵- رابطه «جهت طواف کعبه» با رفتار ژیروسکوپی و رزونانس مغناطیسی هسته. (۲)

می‌توان ژیروسکوپی را درنظر گرفت که مانند شکل ۲۴ از طریق محور چرخشی افقی‌اش، به برجکی متصل است و ما می‌توانیم مشخص سازیم که چرخ دوّار سنگینی نسبت به ناظری در بالای برجک، همسوی عقربه‌های ساعت می‌چرخد. حال اگر بتوانیم

۱- مرجع ۲۳ صفحه ۱۶

۲- مرجع ۲۳ صفحه ۱۰

ص: ۱۹۹

امکـان مشاهـده سیسـتم را در غیاب گرانش را تصور کنیم، در آن صورت، ژیروسـکوپ موضع خود را حفظ خواهـد کرد. درواقع، اگر چرخ‌دهنـده‌ها بی‌مالش بودنـد، ژیروسـکوپ برای همیشه در چرخش می‌ماند. اکنون، اگر گرانش پیدا شود، نیرویی برابر با ⁎g m که به‌سـمت پـایین عمل‌می‌کنـد، برچرخ دوار اعمـال خواهدشـد. همان گونه که در بالای برجک دیـده‌می‌شود، این چرخش در خلاف جهت عقربه ساعت است. چرخانیـدن ژیروسکوپ در سـوی مخـالف، منجر به حرکت تقـدیمی در راسـتای عقربه سـاعت خواهد شد.

شکل ۲۴: ژیروسکوپ. راستای چرخش بر راستای حرکت تقدیمی عمود است.

حرکت تقـدیمی موجب می‌شـود تـا ژیرسـکوپ از طریق چرخ دوار نیروی گرانش F را خنـثی سـازد. طواف حول کعبه نیز ایجـاد نیرویی برخلاف جاذبه‌های خاکی می‌کند که موجب معراج انسان می‌شود.

هسـته‌های عناصر مغناطیسی، به‌ویژه هیدروژن- ۱ و کربن- ۱۳، همچون اجسام باردار چرخنـده رفتار می‌کننـد. چنان‌که آن‌ها را در معرض تأثیر یک میدان مغناطیسی قرار دهیم، دارای حرکت تقدیمی خواهند شد (شکل ۲۵) (۱)

شکل ۲۵: حرکت تقدیمی یک مغناطیس هسته‌ای در یک میدان مغناطیسی تداعی کننده طواف کعبه است.

۱- مرجع ۲۶ صفحه ۱۱.

ص: ۲۰۰

در این‌جا بین حرکت تقدیمی ژیروسکوپ در صفحه افقی در پیرامون برجک و حرکت تقدیمی یک مغناطیس هسته‌ای در یک میدان مغناطیسی و نیز طواف حاجی پیرامون کعبه تشابه نمادین بسیار جالبی وجود دارد. حرکت تقدیمی موجب می‌شود ژیروسکوپ از طریق چرخ دوار، نیروی گرانش را خنثی سازد. طواف حول کعبه به ترتیبی که سمت چپ حاجی به‌طرف خانه خدا باشد نیز سبب ایجاد نیرویی برخلاف جاذبه‌های خاکی است که موجب معراج انسان به سمت بیت‌المعمور می‌شود.

۶- رابطه «جهت طواف کعبه» با جهت قرار گرفتن قلب در بدن.

قلب درون قفسه سینه میان دو شش، متمایل به‌طرف چپ جا دارد و نوک آن متوجه طرف چپ است (شکل ۲۶). کعبه خانه دل است و همه قلب‌ها متمایل و متوجه این خانه‌اند. کعبه محوری است که قلب‌ها به‌دور آن در چرخش‌اند. (۱)

شکل ۲۶: نوک قلب متوجّه طرف چپ است.

کعبه باید در طرف چپ طواف کننده باشد. کعبه محوری است که قلب‌ها به دور آن در چرخش‌اند.

فصل سوّم

فطری بودن هدایت الهی و حکم «جهت طواف کعبه»

اسلام دریچه‌ای از طبیعت و آفرینش به‌روی عبادت‌کنندگان می‌گشاید تا عبادتشان از روی معرفت و یقین باشد. در این بخش، ابتدا درباره فطری بودن هدایت الهی بحث

۱- A. J. Vander, J. H. Sherman and D. S. Luciano," Human Physiology" ۱۹۷۰, McGrawHill Book Company, New York, page ۲۴۸ ..

ص: ۲۰۱

خواهد شد. سپس مواردی که در متن مقاله، تحت عنوان روابط مستقیم و یا نمادین ارائه شده است، به‌عنوان امثال و شواهد فطری بودن حکم «جهت طواف کعبه» معرفی می‌شود.

۱- فطری بودن هدایت الهی

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَاتَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَایَعْلَمُونَ.

«رو به‌سوی دینی آور که همه معارفش عادلانه و خالی از افراط و تفریط است و از فطرتی سرچشمه می‌گیرد که خدای تعالی بشر را بر آن فطرت آفریده، آفرینش خدا هیچ تغییر نپذیرد. این است دین پابرجا، اما بیشتر مردم نمی‌دانند.» (۱)

از این آیه سه نکته برداشت می‌شود:

الف- اسلام بشر را به عقاید و دستورالعمل‌هایی دعوت می‌کند که از فطرت خود بشر سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی اساس دین اسلام فطرت انسانی است. (۲) فطرت انسانی همان نحوه خلقت اوست که انسان را جز به کارهایی که مهیا و مجهز بر آن است، دعوت نمی‌کند. (۳) فطرت در لغت به‌معنی سرشت، طبیعت، آفرینش، ابداع و اختراع است و صفتی است که هر موجود در آغاز خلقتش داراست (۴)(۵)؛ بنابراین، پیمودن راه خدا و تقوای دینی وقتی حاصل می‌شود که انسان به فطرت انسانیت که بنای دین خدا براساس آن نهاده شده است، ملتزم شود و از آن تخطی نکند. (۶)(۷)(۸)(۹)(۱۰)(۱۱)(۱۲)(۱۳)

ب- چون تعالیم اسلامی منطبق بر فطرت است، رنگ کهنگی بر سیمای آن نمی‌نشیند و گذشت زمان از ارزش و اعتبارش نمی‌کاهد. کهنگی در مورد موضوعاتی پیش می‌آید که خواسته فطری انسان نباشد. قانون‌ها یا آداب و رسومی که در جامعه‌های گوناگون به‌وجود می‌آید، در صورتی که برخاسته از سرشت انسان نباشد، با گذشت زمان به‌دست فراموشی سپرده می‌شوند و ارزش خود را از دست می‌دهند اما قانون‌ها و روش‌هایی که از فطرت انسان بجوشند و پاسخگوی نیازهای فطری او باشند، هرگز با گذشت زمان کهنه و بی‌ارزش نمی‌شوند. (۱۴)

۱- روم: ۳۰

۲- سید محمدحسین طباطبایی، «تفسیرالمیزان» جلد ۱۳ ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ص ۵۴۶

۳- مرجع ۳۴، جلد ۶، صفحه ۴۶۷

۴- علی اکبر دهخدا. «لغت‌نامه» ۱۳۷۳، جلدنهم، مؤسسه انتشارات وچاپ دانشگاه‌تهران، صص ۴- ۱۵۱۵۲

۵- محمد معینی، «فرهنگ فارسی» ۱۳۶۳، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، جلد دوم، صفحه ۲۵۵۵

۶- مرجع ۳۶، جلد ۷، صفحه ۵۷۹

۷- مرجع ۳۹، جلد ۱۱، صفحه ۵۲۵

۸- مرجع ۴۴، جلد ۱۳، صفحه ۱۵۷

۹- مرجع ۴۱، صفحه ۲۵۸

۱۰- مرجع ۴۲، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۵

۱۱- مرجع ۳۹، صفحه ۶۰۱

۱۲- مرجع ۳۹، صفحه ۲۹۷

۱۳- سیدمحمد حسین طباطبایی «تفسیرالمیزان» جلد ۴، ترجمه محمدرضا صالحی کرمانی و سید محمدخامنه، ۱۳۶۶، چاپ سوم،

بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، صفحه ۲۹۸

۱۴- محمـدعلی سادات و حمید طالب زاده، «بینش اسـلامی» ۱۳۷۸، چاپ پنجم، شـرکت چاپ و نشـر کتابهای درسی ایران، صفحه ۱۸

ص: ۲۰۲

پ- بیشتر مردمی که از سرشت خود به‌درستی و به‌طور جامع آگاه نیستند، به آیین‌ها و مرام‌هایی رو می‌آورند که پایه و اساسی در فطرت آن‌ها ندارند. (۱)

۲- آیا حکم «جهت طواف کعبه» براساس فطرت است؟

آیا اسلام در تجویز «جهت طواف کعبه» از امر فطرت پیروی کرده است؟ حکم «جهت طواف کعبه» دو صورت دارد: یا حکم خداست یا افترای بر خدا. شق ثالث وجود ندارد! با شرحی که در فوق آمده است، احکام خدا مطابق با فطرت است و عالم آفرینش، آدمیان را به‌سوی آن فرا می‌خواند و هرچه غیر از این است افترا بر خداست. (۲) آیا فطرت انسان گویای «جهت طواف کعبه» (یعنی خلاف جهت چرخش عقربه‌های ساعت) است؟ آیا عالم آفرینش، آدمیان را به‌سوی «جهت طواف کعبه» فرامی‌خواند. فطری بودن بسیاری از احکام الهی مانند حرمت کشتن فرزندان از ترس فقر و ارتکاب کارهای زشت و «قتل نفس بدون حق» بسیار روشن است (۳) اما فطری بودن حکم «جهت طواف کعبه» به این روشنی نیست و به فکر کردن و تعقل نیاز دارد. اسلام راه تفکر فطری را که خود فطرت هم به ناچار ما را به‌طرف خود می‌برد، تصدیق و تأیید می‌نماید. (۴)

در این مقاله، رابطه مستقیم و یا نمادین «جهت طواف حول کعبه» با نزدیک به بیست موضوع علمی مطرح در علوم ریاضی، فیزیک، شیمی، بیوشیمی، زیست‌شناسی و پزشکی، نجوم و ستاره‌شناسی، جغرافیا، مکانیک، ورزش و غیره بررسی شده است.

الف- آیا فطرت انسان گویای فطری بودن «جهت طواف کعبه» است؟

ترکیباتی که انسان را می‌سازد و نیز مصنوعاتی که به‌دست انسان ساخته شده است، ضمن‌همچنین، جهت حرکات ورزشی انسان، همه و همه اشاره بر فطری بودن جهت طواف کعبه دارند. شش مورد زیر به‌عنوان نمونه ارائه می‌شود:

۱- الگوی خلقت هر انسان بر اساس اطلاعات ژنتیکی موجود در رشته‌های DNA اوست. DNA از دو زنجیره پلی‌نوکلئوتید که در جهت طواف کعبه به هم پیچیده‌اند،

۱- محمدعلی سادات و محمدعلی جواهریان، «بینش اسلامی» ۱۳۷۸، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران، صفحه ۳۴

۲- مرجع ۴۰، صفحه ۱۳۹

۳- مرجع ۳۷، صفحه ۵۷۸

۴- سیدمحمد حسین طباطبائی، «تفسیرالمیزان» جلد ۵، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی و محمدعلی گرامی قمی، ۱۳۶۶، چاپ سوم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، صفحه ۴۱۹

ص: ۲۰۳

تشکیل شده است (شکل ۱۰).

۲- زنجیر پپتیـدی می‌تواند با تاب‌خوردگی برخلاف جهت طواف کعبه در آزمایشگاه سـنتز شود اما در پروتئین‌های طبیعی که تا به امروز مطالعه شده‌اند، تاب‌خوردگی زنجیر پپتیدی در جهت طواف کعبه است (شکل ۸). علت آن است که تمام اسیدهای آمینه در موجودات زنـده دارای پیکربنـدی «ال» هسـتند. این امر مـوجب شـده است تـا تـاب‌خوردگی در جهت طـواف کعبه، زنجیر پپتیـدی پایدارتری ایجاد کند.

۳- تمام موهای انسان و پشم حیوانات از طناب‌های سه‌رشـته‌ای یا هفت‌رشـته‌ای تشکیل شده‌اند که با اتصالات دی‌سولفید در جهت طواف خانه خدا به هم پیوسته‌اند (شکل ۹).

۴- جهت پیچش DNA، جهت مارپیچ آمیلاز (شکل ۱۱) همگی در جهت طواف کعبه‌اند.

۵- قلب انسان متمایل به چپ است (شکل ۲۶). طواف، از کعبه محوری می‌سازد که قلب‌ها به دور آن در چرخش‌اند.

۶- به‌نظر می‌رسد که جهت پیچ راست‌گرد «جهت طواف کعبه»، ریشه در فطرت انسان دارد و شاید به این علت است که مصنوعاتی نظیر قفل‌ها، پیچ‌های لوازم الکتریکی، شیرفلکه‌ها و غیره، اکثراً در «جهت طواف کعبه» باز می‌شوند.

همچنین، جهت حرکت و چرخش در ورزش‌هـای باسـتانی، دومیـدانی، اسب‌دوانی، اتومبیـل‌رانی و غیره، شایـد به‌دلیـل فطری بـودن جهت طواف است که همه و همه همسوی طواف‌انـد. نمونه‌هـای بسـیاری از به‌کـارگیری جهت طواف در نقاشـی و هنر نیز مشاهـده شده است.

ب- آیا رزونانس مغناطیسی (NMR) بر فطری بودن جهت طواف گواهی می‌دهد؟

اکثریت قریب به اتفاق هسته‌های عناصر تشکیل‌دهنده دنیا در میدان مغناطیسی جهان در «جهت طواف کعبه» به‌دور خود می‌چرخند! توضیح رابطه نمادین اسپین الکترون و پروتون با «جهت طواف کعبه» در بالا داده شده است.

ص: ۲۰۴

چنان‌که پایداری و کمّیت کلی را نشانگر فطری بودن فرض کنیم، NMR به فطری بودن جهت طواف گواهی خواهد داد (شکل ۱۴).

پ- چگونه چرخش و گردش ستاره‌ها بر فطری بودن جهت طواف کعبه گواهی می‌دهد؟

در ستاره‌شناسی گردش برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت، یعنی چرخش در جهت طواف کعبه را گردش مستقیم می‌نامند. گردش یا چرخش موافق چرخش عقربه‌های ساعت یا مخالف جهت طواف را حرکت معکوس می‌نامند؛ بنابراین، هم حرکت در جهت طواف کعبه مشاهده می‌شود- مانند: حرکت زمین و ماه و تمام سیّارات منظومه شمسی (به‌غیر از زهره و اورانوس) به‌دور خورشید (شکل ۵- ۲)- و هم حرکت خلاف جهت طواف کعبه- مانند گردش ستاره‌های دنباله‌دار به‌دور خورشید (شکل ۷).

اما تعداد ستاره‌هایی که در جهت طواف کعبه حرکت وضعی یا انتقالی دارند، بیشتر است. به این ترتیب، حرکت سیّارات و اجرام آسمانی بر فطری بودن جهت طواف کعبه گواهی می‌دهند.

ت- آیا ضرب برداری بر فطری بودن جهت طواف کعبه گواهی می‌دهد؟

حاصل ضرب برداری نیرو و مکان یا حاصل ضرب برداری اندازه حرکت زاویه‌ای و مکان (و یا غیره) بر راستای چرخش عمود، است (شکل ۲۳- ۲۰ و ۱۶). جهت بردار ضربدری به‌سویی است که از قاعده پیچ دست راست پیروی می‌کند. در صورتی که چرخش در جهت طواف کعبه باشد، حاصل ضرب برداری به‌طرف بالا (بیت‌المعمور) و هنگامی که چرخش برخلاف جهت طواف کعبه باشد، حاصل ضرب برداری به‌طرف مرکز زمین است.

ث- آیا حرکت ذاتی گیاهان و جانوران بر فطری بودن «جهت طواف کعبه» گواهی می‌دهد؟

حرکت پیچک در جهت طواف کعبه است (شکل ۱۲). جهت اوج گرفتن عقاب‌ها و پلیکان‌ها (شکل ۱۳) و نیز جهت رشد حلزون‌ها همگی در جهت طواف خانه خداست. این امور بر فطری بودن «جهت طواف کعبه» گواهی می‌دهند.

ص: ۲۰۵

فصل چهارم

نتیجه گیری

در این نوشتار به فطرت ساده انسانی مراجعه شده و تعصباتی که به وراثت از اسلاف یا به سرایت از اقران عارض می‌شود، کنار گذاشته شده است. در جستجوی حقیقت، از کتاب طبیعت و آفرینش استفاده گردیده و بدون هیچ تردیدی مشاهده شده است که این عالم در عین کثرت و تفرقه و تشتت اجزایش، در مورد «جهت چرخش غالب»، که همسو با «جهت طواف کعبه است»، وحدت دارد؛ به‌عبارت دیگر در طبیعت، هم چرخش در جهت طواف کعبه و هم در خلاف جهت کعبه وجود دارد اما «چرخش غالب»، که اکثراً با پایداری و کمّیت بیشتر همراه است، چرخش در «جهت طواف کعبه» است؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که به‌طور کلی چرخش یا گردش در خلاف چرخش عقربه‌های ساعت- یعنی در جهت طواف کعبه- موافق فطرت انسان و طبیعت است و اسلام حکم فطرت را مثل همیشه تأیید کرده است.

ضمناً با لحاظ این‌که طواف و دیگر اعمال حج یک حرکت نمادین است و معراج و صعود عبادت با جهت علو و آسمان و بالا (بیت‌المعمور) رابطه دارد، نتیجه گیری می‌شود که باتوجه به روابط نمادین «جهت طواف کعبه» با نمودارهای علمی، بهترین حرکتی که می‌تواند نمایان‌گر حرکت صاعد باشد، طواف از چپ به راست؛ یعنی برخلاف چرخش عقربه‌های ساعت است.

بنابراین، حکم «جهت طواف کعبه» براساس هوا و هوس‌های جاهلیت تعیین نشده است. افترای برخدا نیست! حکم خداست و حکم خدا پیوسته پایدار است.

ضمناً اسلام با تمام علوم و صنایعی که به انسان مربوط می‌شود، هماهنگ است و به‌طور جدی مردم را به‌طرف دانش دعوت می‌کند تا از مطالعه آسمان‌ها و زمین و گیاه و حیوان و انسان و غیره خدای خود را بشناسد.

فاصله اذبی که بین دین و دانش در دانشگاه‌ها ایجاد شده است، باید برداشته شود تا براثر توحید آن‌ها، تعلیم موجب تزکیه و رهایی نسل جوان از گرداب‌های فساد شود.

ص: ۲۰۶

پی‌نوشتها:

ص: ۲۰۷

ص: ۲۰۸

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹